



زهد سیرانی
۸۶، ۵، ۲۵

کتابخانه
موزه و مرکز اسناد
ایران
۷

کتابخانہ مجلس شورای اسلامی

۱ کتاب (محرر)

مؤلف

مترجم

dues; 5, 6, 7, 8, 9, 10, 11, 12, 13, 14, 15, 16, 17, 18, 19, 20, 21, 22, 23, 24, 25, 26, 27, 28, 29, 30, 31, 32, 33, 34, 35, 36, 37, 38, 39, 40, 41, 42, 43, 44, 45, 46, 47, 48, 49, 50, 51, 52, 53, 54, 55, 56, 57, 58, 59, 60, 61, 62, 63, 64, 65, 66, 67, 68, 69, 70, 71, 72, 73, 74, 75, 76, 77, 78, 79, 80, 81, 82, 83, 84, 85, 86, 87, 88, 89, 90, 91, 92, 93, 94, 95, 96, 97, 98, 99, 100, 101, 102, 103, 104, 105, 106, 107, 108, 109, 110, 111, 112, 113, 114, 115, 116, 117, 118, 119, 120, 121, 122, 123, 124, 125, 126, 127, 128, 129, 130, 131, 132, 133, 134, 135, 136, 137, 138, 139, 140, 141, 142, 143, 144, 145, 146, 147, 148, 149, 150, 151, 152, 153, 154, 155, 156, 157, 158, 159, 160, 161, 162, 163, 164, 165, 166, 167, 168, 169, 170, 171, 172, 173, 174, 175, 176, 177, 178, 179, 180, 181, 182, 183, 184, 185, 186, 187, 188, 189, 190, 191, 192, 193, 194, 195, 196, 197, 198, 199, 200, 201, 202, 203, 204, 205, 206, 207, 208, 209, 210, 211, 212, 213, 214, 215, 216, 217, 218, 219, 220, 221, 222, 223, 224, 225, 226, 227, 228, 229, 230, 231, 232, 233, 234, 235, 236, 237, 238, 239, 240, 241, 242, 243, 244, 245, 246, 247, 248, 249, 250, 251, 252, 253, 254, 255, 256, 257, 258, 259, 260, 261, 262, 263, 264, 265, 266, 267, 268, 269, 270, 271, 272, 273, 274, 275, 276, 277, 278, 279, 280, 281, 282, 283, 284, 285, 286, 287, 288, 289, 290, 291, 292, 293, 294, 295, 296, 297, 298, 299, 300, 301, 302, 303, 304, 305, 306, 307, 308, 309, 310, 311, 312, 313, 314, 315, 316, 317, 318, 319, 320, 321, 322, 323, 324, 325, 326, 327, 328, 329, 330, 331, 332, 333, 334, 335, 336, 337, 338, 339, 340, 341, 342, 343, 344, 345, 346, 347, 348, 349, 350, 351, 352, 353, 354, 355, 356, 357, 358, 359, 360, 361, 362, 363, 364, 365, 366, 367, 368, 369, 370, 371, 372, 373, 374, 375, 376, 377, 378, 379, 380, 381, 382, 383, 384, 385, 386, 387, 388, 389, 390, 391, 392, 393, 394, 395, 396, 397, 398, 399, 400, 401, 402, 403, 404, 405, 406, 407, 408, 409, 410, 411, 412, 413, 414, 415, 416, 417, 418, 419, 420, 421, 422, 423, 424, 425, 426, 427, 428, 429, 430, 431, 432, 433, 434, 435, 436, 437, 438, 439, 440, 441, 442, 443, 444, 445, 446, 447, 448, 449, 450, 451, 452, 453, 454, 455, 456, 457, 458, 459, 460, 461, 462, 463, 464, 465, 466, 467, 468, 469, 470, 471, 472, 473, 474, 475, 476, 477, 478, 479, 480, 481, 482, 483, 484, 485, 486, 487, 488, 489, 490, 491, 492, 493, 494, 495, 496, 497, 498, 499, 500, 501, 502, 503, 504, 505, 506, 507, 508, 509, 510, 511, 512, 513, 514, 515, 516, 517, 518, 519, 520, 521, 522, 523, 524, 525, 526, 527, 528, 529, 530, 531, 532, 533, 534, 535, 536, 537, 538, 539, 540, 541, 542, 543, 544, 545, 546, 547, 548, 549, 550, 551, 552, 553, 554, 555, 556, 557, 558, 559, 560, 561, 562, 563, 564, 565, 566, 567, 568, 569, 570, 571, 572, 573, 574, 575, 576, 577, 578, 579, 580, 581, 582, 583, 584, 585, 586, 587, 588, 589, 590, 591, 592, 593, 594, 595, 596, 597, 598, 599, 600, 601, 602, 603, 604, 605, 606, 607, 608, 609, 610, 611, 612, 613, 614, 615, 616, 617, 618, 619, 620, 621, 622, 623, 624, 625, 626, 627, 628, 629, 630, 631, 632, 633, 634, 635, 636, 637, 638, 639, 640, 641, 642, 643, 644, 645, 646, 647, 648, 649, 650, 651, 652, 653, 654, 655, 656, 657, 658, 659, 660, 661, 662, 663, 664, 665, 666, 667, 668, 669, 670, 671, 672, 673, 674, 675, 676, 677, 678, 679, 680, 681, 682, 683, 684, 685, 686, 687, 688, 689, 690, 691, 692, 693, 694, 695, 696, 697, 698, 699, 700, 701, 702, 703, 704, 705, 706, 707, 708, 709, 710, 711, 712, 713, 714, 715, 716, 717, 718, 719, 720, 721, 722, 723, 724, 725, 726, 727, 728, 729, 730, 731, 732, 733, 734, 735, 736, 737, 738, 739, 740, 741, 742, 743, 744, 745, 746, 747, 748, 749, 750, 751, 752, 753, 754, 755, 756, 757, 758, 759, 760, 761, 762, 763, 764, 765, 766, 767, 768, 769, 770, 771, 772, 773, 774, 775, 776, 777, 778, 779, 780, 781, 782, 783, 784, 785, 786, 787, 788, 789, 790, 791, 792, 793, 794, 795, 796, 797, 798, 799, 800, 801, 802, 803, 804, 805, 806, 807, 808, 809, 810, 811, 812, 813, 814, 815, 816, 817, 818, 819, 820, 821, 822, 823, 824, 825, 826, 827, 828, 829, 830, 831, 832, 833, 834, 835, 836, 837, 838, 839, 840, 841, 842,

12/12/12

دستارہ ثبت کتاب

جمهوری اسلامی ایران



Y. 9.5.29

گفت
لوی
ان
بن
ست
د
شد
منو
معل
تفاوت
ست
تغیر

۲۸۴
۴۴۹

و فقهها و ادبها و انوار است بحسب مصلحت طالبان و استقامت
داشته باشند هر چه بغیر این الزام فرموده حق است و حق
فرموده و بخاست حق باید و دستگاری اهل بد و بی همت
و نفرت های او خواهد رسید و سعادت نفس اهل بد و وکی
که اعتقاد بر این نداشته باشند و بجهنم روند و بعضی
اعتقاد داشتند فی ایشان از انبیا و مرسلان و اهل بیت و سر
پرده های ائمه با عدل اند و افتاب عدل آبی سر ایشان
میباشد و ائمه اطهار و ایشان گرفته اند است چپ
و پیش و پس و قاف و ز و ن و د و ب و سر هم که خواهد بود
سایه بخن اهد بود بغیر از سایه عرش و اما اگر خدا بقالی و
بیگانه ای نشناخته باشند و اعتقاد به بغیر از حق صایه
بغیر از حق الزمان و عدوانده امام علیه السلام داشته باشند
بغیر از ایشان دوست بدامن کسی نرود و باشند و عدولش
نفاق نداشته باشند و هیچ چیزهای که بغیر از حق
ند که عیان و نه با انوار و نور قیامت و بهشتی
و نه ای و در چیزهای که رسول الله و ائمه هدای

سؤل میکنند مانند عاشقی با پیران و دختران و زنان و اطفال
آن اگر کرده باشد بر ابرو سهیم میرند و در اینجا سؤل میکنند آن
مخالفت پدر و مادر پس اگر ایشان را نیاورده نجات یافته پس
برده جهان میرند و در اینجا سؤل میکنند از رعایت حقوق
فرزندان پس اگر ایشان را تعلم قرآن و احکام دین خدا و سؤل
کرده است و یاد داده آنجا گذشته بر ابرو پنجم میرند
انجا سؤل میکنند از حقوق بندگان و از غلامان و کتیران اگر
خوب سر کرده یا آنکه ایشان از ان رعیت نداده باشد و از عباد
الهی باند داشته باشد او را بر ابرو ششم میرند و در اینجا
سؤل میکنند از احوال خویشان اگر رعایت خویشاوندان نموده
باشد او را بر ابرو هفتم میرند و در اینجا سؤل میکنند
از صلح و رحم که با ایشان احسان نموده و معذرت ایشان و
کرده است یا نه اگر کرده باشد نجات یافته او را بر ابرو هشتم
میرند و در اینجا سؤل میکنند از خصلت و شکست بمؤمنان
برده نجات یافته بر ابرو نهم میرند و در اینجا سؤل
میکند از مکر و اگر با هیچکس مکر نکرده باشد نجات یافته

او را بر ابرو

او را بر ابرو نهم میرند و در اینجا سؤل میکنند از مکر و اگر با هیچکس
مکر نکرده باشد نجات یافته او را بر ابرو دهم میرند و در اینجا
سؤل میکنند از خدمت و فریب مسلمانان پس اگر کسی را فریب نداده
باشد نجات یافته او را در سایه عرش الهی جامه دهد با چشم بین
و دل شادمان و دهان خندان و اگر یکی از این خصلت را نداشته
باشد در اینجا هزار سال باند میرند که شمه و تشنه و کربان
و غمناک با غمهای بسیار و المهای پشیمان و شفاعت هیچ شفا
کنند او را نفع نمیکند بغير از شفاعت حضرات ائمه معصومین
صلوات الله عليهم اجمعین پس خادین را محسوس میکردند
و فامهای عمل ایشان را میدهند و بپانزده جای ایشان باند
میدارند و در هر موقوفی هزار سال بر ایشان سؤل میکنند
از زکوة و خیر و غیر اینها از مالهای که خدا بیتیالی بر سنده
واجب گرفته اند است پس اگر هم داده باشد با تمام کمال
آنجا گذشته میرند **حراز** در اینجا سؤل میکنند از سخاوت
و از عفو عوحد از جرائم خلاق با و پس کسی که از خلاق
عفو نموده است از بندهای ایشان که نسبت بایشان

باستان کرده اند تکلیف شده باشد خدای تعالی او عفو فرماید پس
موقوفه دیگر را بنجا سؤل میکنند از امر معروف پس اگر مؤمنان را
امر بخیر یا کرده باشد از بنجا گذشته موقوفه چهارم میرند و
انجا سؤل میکنند از منی منکر اگر علمای بدرمیدید و نهی میکرد
از بنجا گذشته موقوفه پنجم میرند و در بنجا سؤل میکنند اخلق
نیکو اگر خوش خلق بوده باشد با مؤمنان از بنجا گذشته موقوفه
ششم میرود و بنجا سؤل میکنند انجب فی الله وان یغفر فی الله
اگر یا دوستان خدا دوستی کرده و با دشمنان دوستی کرده
از بنجا گذشته موقوفه هفتم میرود و در بنجا سؤل میکنند
از مال حرام اگر فقر فندان کرده باشد موقوفه هشتم
میرود و در بنجا سؤل میکنند از اشیا میلر خمر اگر خورده
باشد اصل موقوفه نهم میرود و در بنجا سؤل میکنند از
خرج حرام مثل زنا و غلام پس اگر نکرده باشد موقوفه
دهم میرند و در بنجا سؤل میکنند از سخنان باطل و غنا
و سرود کردن پس اگر نکرده باشد موقوفه یازدهم میرند
و در بنجا سؤل میکنند از قسمهای دوزخ اگر خورده
باشد

باشد موقوفه دوازدهم میرود و در بنجا سؤل میکنند از فحش
دادن بمؤمنان اگر نداده باشد موقوفه سیزدهم میرود
و در بنجا سؤل میکنند از خوردن ربا و سود از یک مجلس
باشد اگر خورده باشد از بنجا گذشته موقوفه چهاردهم میرند
و در بنجا سؤل میکنند از کراهی ناحق اگر نداده باشد موقوفه
پانزدهم میرود و در بنجا سؤل میکنند از بختان بساق ^{مؤمنان}
پس اگر نه بسته باشد ادا می دهند و با زمین دارند و زمین
علم احد و نامه علنی را بدستد استس میدهند و انغم و لم
و هولا و تن و خوندن نامه علنی بدین می شود و حسابش
میکند حساب اسان و اگر یکی از این علماء که مذکور شد از او
صاد شده باشد و بی تو به اند دنیا دفته باشد و در هر
موقوفه که تقصیر کرده باشد هزار سال دینم و ام و اند
و کس نه و تشنه میماند نا خدای تعالی چه حکم کند پس برای خوردن
نامه اعمال هزار سالش با زمین دارند پس اگر سخا و حق و
جوایز می نموده است بمال خود و پیشتر فرستاده است
و مال خود را بفقراء داده باشد نامه عمل خود را با ساقی

و جانه ان جامه های بهشت خدا و میبوسشاند و این میگرد
و اگر بخل در ندهد باشد و مال خود را برای انروز نفرستد
باشد نامه عیش با بدست چپ او میدهند و جبهه اش را
میپوشانند و در جای باز میگذارند که خلائق او را به بلبلند
هر سال اگر سنگی و غم و الم ناخدا ای تم چه حکم فرماید پس
خلائق را بفرستد و وی اعمال او را و هزار سال باز میگرد
اگر حسناتش زیادتی کند بر حسناتش در سکار و ناجلیست و
خلایق من میشود در یک چشم بهم زدن و کسی که پله کناهش
زیادتی کند بر حسناتش هزار سال در انجا بماند و غم و الم
و کس سنگی و تشکی ناخدا ای تم بدو و چه فرماید **فصل**
مطلبند خلایق را بنزد انبیا و اوصیا که مینان خود اند
در انجا و زنده موقوف است در هر موقوفی هزار سال باز
میلانند **شانزدهم** سؤل میکنند از بنده از اد کردن
اگر در زمره او واجب بوده است بسبب کفاره و تقصیر یا
عهد یا قسم اگر بنده از اد کرده باشد او را از انش و نفع
خلایق داده هفدهم میرند در انجا سؤل میکنند **حقیر**

کتاب

کتاب خدای تم پس اگر رعایت کلام مجید کرده در وقت تلاوت
کردن عمل با حکام او نکرده باشد از انجا گذشته هجدهم میرند
و در انجا سؤل میکنند از جبراد کردن با نفس با شیاطین چون
انسان خالص الله از انجا گذشته **نازدیم** میرند و در انجا
غیبت کردن مؤمنان سؤل میکنند پس اگر غیبت نکرده باشد
از انجا گذشته بموقوف بیستم میرسد و در انجا سؤل میکنند از
سخن چینی اگر سخن چین بنوده از انجا گذشته بموقوف بیست
یکم میرسد و در انجا سؤل میکنند از دفع گفتن اگر دروغ
گو بنوده از انجا گذشته بموقوف بیست و دوم میرسد و در
سؤل میکنند از طلب کردن علم پس اگر طلب کرده باشد و مسائل
ضروی و دینی خود را دانسته باشد هر چند بتقلید علما باشد
نجات یافته از انجا گذشته بموقوف بیست و سیم میرسد و در
سؤل میکنند از عجب بنفس خود یعنی خود بینی و خود پسندی
و اعمال و افعال خود را خوب دانستن پس اگر عجب نکرده
باشد و نه دین و نه دنیا از انجا گذشته بموقوف بیست
چهارم میرسد و در انجا سؤل میکنند از تکبر و بزرگی

کسی پس اگر بر کسی تکبر و بزرگی نکرده باشد از اینجا که
بوقف نیست پنجم میرسد و در اینجا سؤل میکنند از نا امید
آن وقت الهی اگر نا امید نبوده از اینجا که ششم بوقف نیست
ششم میرسد و در اینجا سؤل میکنند این بوجه از عذاب الهی
و استلزام ج الهی پس اگر این هر دو این نبوده و همیشه
ترس نبوده است از اینجا که ششم بوقف نیست هفتم میرسد
و در اینجا سؤل میکنند از حق همسایگان پس اگر دعا است
همسایه کرده باشد باز میدارند با دوستانش با چشم روشن
و لبخندان و دل خوش شحال و روی سفید و جامهای خوش
پوشیده باشد خندان و شادمان پس در آن رسد که مرگ
ای بنده من خوش آمدی و شادمانی باد ترا که من از تو
خشنودم پس چون ندانند مقدار خوش شحال کرد که
کسی و وصف نتواند کرد و ندانند هر حق تمام و اگر یکی از
این عملها را نکرده باشد و پی تو به اند دنیا رفته باشد
بیب هر علی هزار سال در غرق که تقصیر کرده است
بماند در غم و اندوه و کسب و تنگی و بی هنگی تا خدا

در حق او چه حکم فرماید پس خدا بقرآن فرماید که پس بگوید صراط
پلی است که بر روی جهنم کشیده شده از روی بزرگتر تر و از
شمشیر تر و از انش کرم تر و چهل ساله راه در جهنم فرود
باشد و ذبانه انش در هر طرف شعله کشد و بر آن راه نواز
انتهای باشد که بدنها پاره کند و هفت عقبه بر پل مرطبات
سه هزار ساله راه هزار سال بالا باید رفتن و هزار سال
مسافت و هزار سال سر زدن باید رفتن هر که بد
کردار باشد عذابش میکنند و هر که نیکوکار باشد بخاتمش
میدهند و در اینجا فرشتگان عذاب نمائیم یا نداشته که سؤل
کنند از خدا بقرآن هفت عقبه پس در عقبه اول ایمان
و رسول و ائمه هدی صلوات الله علیهم و یا فی اصول دین
پس اگر امتقادش درست باشد میگردد و بعقبه دوم
میرسد و در اینجا سؤل میکنند از غناهای فریضه اگر با
جمع شرايط اینجا آورده باشد از اینجا با سانی میکند
و بعقبه سیم میرسد و در اینجا سؤل میکنند از عدوهای
و اچبی پس اگر عدوهای و اچبی را کشته باشد با شرايط

از اینجا گذشته بعقبه چهارم میرسد و در اینجا سؤل میکنند آنچه
استلام اگر با جمیع شراط بجای آورده باشد با سالی گذشته
بعقبه پنجم میرسد و در اینجا سؤل میکنند از وضو و غسل و نیم
و احکام طهارت و از آنکه نجاست انجامه و بدن پس اگر همه از
بجای آورده باشد از اینجا گذشته بعقبه ششم میرسد و در
سؤل میکنند از ظلم کردن بندگان خدا اینها پس اگر ظلم نکرده
باشد از اینجا گذشته بهشت میرود و العباد بالله اگر یکی از
انها تقصیر کرده باشد هر سال جدا بقعه میماند در عزم و لم
و تحت حصن صادر مقام خلایق بدانکه مراد از ذکر این حدیث
شریف است که ایکن نظر بصیرت ناقص کنند تا یقین داند که
مرغ و خوش یا بندام طبیعت و اسیر بند نفس بدست
دونی هست و پیش که دران روز با وج عالم و معانی پروران
خواهد کرد پس بنسب غفلت از کوشش بیرون کن و بداند که
روز جزا و دینی است و پادشاهی و حکم در این روز مخصوص
بندگان عالمیان است و جزای سزای هر قصد یق کنند
و ننگه بپ کنند و در این روز عجب من و کافر خواهد بود

و در نا مشمان و مطیعان سعی عظیم در کردن عملهای صالح نمایند
و عاصیان در نگاه الهی ترک طمع خام نمایند و بتوبه میل تمام نمایند
و بدانتن مسائل ضروری دینی رعایت تمام داشته باشند و در
از اهل سعادت و نجات گردانند و خود را انعام و نلای داه
ندان جن و انس و برهانند تا ان جمله عرمان درنگ نباشند تا
بد جات عالمیاست بشت کردن و اندک هلاک جهم خان صیابند
فصل بدانکه روز قیامت دوزخیت که جمیع انبیا و اوصیا
و صدیقان و شهیدان که اهل نجاست و برکنندگان حضرت
پروندگانند همه دران روز محو و حیران خواهند بود و در
سال یا سیصد سال در فرج اگر خواهند بود پیغمبران و مقرران
که چنین حیران باشند یا حال مایچه طریق باشد هر که امروز نیست
فردا از تن من چاره نیست و هر که امروز تن من است او فردا
تن من نخواهد بود اگر کسی خواهد که از هوای قیامت پاره
مطلع شود باید که قیامت از ده جماعت کند یکی جماعت الحقال
که بکتابها تندر و ضعیفانند و چشم بدنیایان نکرده اند و از
نغمتهای دنیا چیزی نخورده اند و از ایشان سخن بسیار

نشود و بر کسی ظلم نکرده اند و هولد و نقیامت من برای سران ایشان
سفید میکردند چنانچه خداوند میفرماید یوم یجزل الودان شیبها
ایضا لکسانی که من برای خود را در ظلم سفید کرده اند و خلوت خال را
از آن کرده باشند و فرمان الهی بر زده باشند و همیشه از هنرها و پیش
نفسرمان رفته باشند و عمر عزیزند حرف بر بروج دنیا کرده باشند
چگونه نخواهد بود جماعت دوم پیغمبر اند که ستودگان حضرت حق
سجانه و قمر اند و امینان سرهای اویند و قتی که از ایشان شول
کنند ما ذا الجیم هولد قیامت چنان فدایشان از کرده باشند
که جواب ایشان لا علم لنا باشد پس وقتی که از ایشان از دنیا
و حیحی و اند سالت شول کنند ایادیکر از ان ظلم کردن و فسق
کردن و حرام خوردن و مدح و کفایت و غیبت کردن و دشمن
کردن و نکاهلی کردن و دیاد کردن مسائل دین و شریعت
سئل عن اهل بیت چنانکه آیه قرآن شاه حال است فرزند
لنسلهم اجمعین عما كانوا یعملون یعنی قسم بذات پروردگار
یا محمد از همه شول کرده خواهد شد از علما ی که کرده باشد
ای عزیز اگر خطاب مستطاب در آید که ای عاصی چیزی

که فرخ

که من از آن نمی کرده ام چرا من تکب شدی و چیزی چند که می
بردم چرا آنکه کردی و چون کناه کردی چرا تو به نکرده ای چو
جواب خواهی داد بلکه خواهی گفت این المفر یعنی کجا است جای کفایت
تا بگویند و نه جای پنهان شدن اگر شول کنند نه حجتی بنده
تران و برند نه طاعتی نه در نامه اعمال بفرموده غیبت و ظلم
چیزی نه و اگر سوزانند طاعت نه کار بخت و در شورت نه
جواب این المفر باقی دلت بومند المستقر یعنی که ظالمان و سقان
و مشرکان این حالها به پسند گیرند این المفر جواب آید کلام
یعنی حقا که جای کفایت و پنهان شدن نیست پس او را شول
که اگر کیدی و حیل نمید آید و میگویند ایند یکبند و حق خدا خلق
و در حدیث منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
پیغمبر فرمود که چون بعد قیامت شود خاک بر سر از خاک بر
دارند سیصد سال بر سر قبرهای خود ایستاده باشند که
همگی را قدرت نباشد که قدم بردارد و منظر حساب باشد
و در آنجا چندان بمانند که خواهند ایشان را بد و فرخ بوند
تا از آنجا خلص شوند هر که چشم بر هم داشته باشد یا نگردد

کمان بود که عذاب خدا ایتیم با و خواهد رسید هر که بپوشم باز داشته
باشد بر هم گذارد بکان آنکه عذاب با و خواهد رسید و خدا بخوا
مردان و زنان بر همه در میان هم باشند هر که قیامت و هیبت
الهی در درها چنان اثر کرده باشند که هیچکس نداند که مرده است
یا ندهد جاعلی پیش حضرت ادم در دوزخ و عذاب است نمایند
که ای ادم تو پدر مای خدا ایتیم ترا باید قدر خود افزیده و چهل
سال در کل تو دستکاری کرده از جهت شرف و بزرگی
تو ملک کنه را بسجده کردن امر کرد از خدا ایتیم و خواه تا خلق را
بمعوض حساب بزند و حساب شمارند هر کس زراوان هر یکجا
باشد اینجا فرستد حضرت ادم گوید که مرا روی شفاعت نیست
النجای بنوح ع بر بند چون بنزد نوح آیند گوید بنزد ابراهیم
روید و ابراهیم گوید بنزد موس و موس گوید و چون نزد موس
آیند گوید بنزد عیسی و عیسی گوید بنزد علی ع آیند گوید
بجد مت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله روید تا او شفاعت
کند اینجا عت روید و جد مت حضرت اید و گوید ای سید
اولین و آخرین در این کرمای تنگی درمانده ایم و با تش

د و زنج را ضعیف شده ایم این خلق را بفرماید و شفاعت کن که
حق تعالی ما را از قهرها ببرد و حکم خود را بر ما جاری
سازد و هر چه هست حکم فرماید حضرت رسول ص ع چون این
پیش خود رسیده افتد و ذاری کثان بدو گویی بیان گوید ای
اهل عرصات بندگان و کثیران در این کرمای قیامت در دوزخ
بفرست و جلالت که حکم بر ایشان جاری سازد و زراوان هر چه
با ایشان بکن خطاب آید که حبیب من سر مبارک بردار که مرا
همه ان کنند که من فرمایم و من ان کنم که تو فرمای بعد از ان خلق
بنشاند گاه قیامت بزند و از ایشان حساب طلبند حالیا کاری
که روزی در پیش آید که ذوق ان چیز و شرجواب با یکدکتهای
عن بنی امیه که هنوز اختیار در دست است تخمین بیان بکار که
ترا پیش در عید بسا جلالت و محام که جمع کرده و از برای جمع
کردن آنها طاعتها از دست داده و برای هر دهم هی خفی
آماده ساخته و عدد و فتنه من مال تو غارت و از انان
و ظالمان تو خواهد بود و تو تو دگر قوت و خوراک
مادان و کن دهان خواهد بود و بعد قیامت نیکوهای

و در شمار وی مضایق خواهد بود و این همه بسبب محبت است
بدینا از غفلت فساداتی و بدیها کردن و معصیت نمودن
و دروغ گفتن و امانت دلیانست کردن و سخن چینی کردن
و مدد کار ظالمان نمودن و بدخیزد ستاره و هم ناکردن
و مادر و پسر و همایان را بجا نیدن و قسم دروغ خوردن
و ظلم کردن و بد خویشا از کفایت و دین را بدینا دادن و حاصل
میشود همه اینها از دوستی دنیا بهم میرسد و منقول است
از حضرت رسول ص که خدای تعالی هر که هر روز
با خدا میکند که ای فرزند آدم جمع نکنید چیزی را بخدا
و بنا کنید چنانکه بخدا عهد نموده و طلب میکنید چیزی را
که بخدا عهد یافتن یعنی نموده کافی همیشه را و فراغت و این
پس هر یک از اینها و در جوع بخدا کنید که این بلخی با و عهد
شد و در حدیث منقول است که هیچ بنده نیست که طلب چیزی
کند از دنیا مگر آنکه از احوال آنها بفرماند که میشود که از دنیا
گرفته است یعنی از حرام و در حدیث دیگر از حضرت منقول است
که اگر دنیا را بر این پریشانه نزد خدای تعالی بگذرانید و بگویند

هرگز هیچ کافر را بکثرت ثواب عبادت و در حدیث دیگر از
ان حضرت منقول است که هیچ عبادتی در دنیا بهتر از خدا
کردن نیست و در حدیث دیگر منقول است که حضرت عیسی علی
بنیسا و علیه السلام بخوار بوده فرمود که راضی و خوشتر از این
باشد که اندینا تا بسلامت باشد بدین شاهچراغ که راضی و
خشنودند اهل دنیا باشد که اندین تا بسلامت باشد بدین
ایشان دنیا و ایشان و دوست خدای قسم کرد این خود را
بدوستی کردن از اهل دنیا و طلب دنیا و خدای قسم کنید
بخشمانا که بوده ایشان و گفتند یا روح الله با که هم نشینی
کنیم فرمود که با کسی که دین او خدا را بیاد نماید و از نصیحت
او عمل خیر نماید و شرم و عمل او کار با احوال و از نصیحت
پس آن اندکی از عمر را در سر این ده بگذرانید یا ضایع مکن
و با خلد طاعتان و بجا آید و در کارهای از دنیا مری
که عنقریب مرگ اجل بر سر است تا خسته و خاک حشرت بر سر است
پنجه دست را با این عملهای زشت اسیر مصلحت از آن عذابها
و بدنها که دایره اند و فردا بسیار حشرت خوری و نفس

و انقضی نمود و ملاحت بسیار کنی که چرا در دنیا طاعت و عبادت
کم کردی و با فلان از خلق طاعت نمودی و شب و روز بنوی
کنی یا ایندم و آن فی دنیا و ههواهای و خواهشهای نفسانی دیدم
و در تفصیل مسائل دینی تقصیر کردم و حق حجت شرعی
نگاه داشتم و بکثرت مال و جاه آن یا حق بان سلام اما اجتناب
و نداشتن هیچ نفع ندارد پس امری که اختیار دست داری
با تقصیر خود در مقام جنک و جدل باش و از این پستی
خدا نهای و بجهام امری شرعی است و او را محکم دار و انچه
در متون کمالی منع غای و بطلب آنچه نصیحت و سر علم مستحق
و هوس و ان سرش پیوسته نما و پس بچه یاد مرگ و احوال
تبرشته غفلت از حلت بکن و بنویس معرفت مسائل اصول دین
و فروع دین و فواید و پیشتر اوقات بلکه هر چه شام و طاهر
این حدیث تفسیرش غای نا رفته بفرست بر وفا بکردی یا بشکند
که مرگه و وقتی و می نمی باشد و در سوره و پیغام اوئی
می دارد و جوئی و پری و منظور عیدلار و بلکه ناگاه بفرست
باز در عیدلار و لا علاج ترا حلت باید نمود و در احادیث

اهلیت و اندیشه آسمی چون وقت جان کنند دوزخی شود
حضرت رسول و حضرت امیرالمومنین و صاحبزاد و ملک
پیش او حاضر باشند پس چیر نیل ملک الموت گوید که این مرد
دشمن خدا و رسول و اهل بیت است و هم دشمن او باشد و
او بجا کن بر ملک الموت گوید که ای دشمن خدا نشان
باز و انقضی و خط و عذاب خدای تمام از هر چه خدا بگرد
بیرت است و بعد از آن میکشد جان او را بکشید و سخت
شیطان از سر و میفرستد و با نیت دارد که تقصیر خودی او
می اندازد و چون با نشن را قبضه کند او را بجای قبر می برد
باشند فریاد کند و گوید که کجا میبرید من را گاه دارید و میرید
ای امیش بدای برادران شکو مرا بدستی که شیطان دشمن خدای
تمام مرا با تو داده اندای و انداخته دست مرا گرفت و قسم خورد
که خبر خواه فرام پس حمله کرد من شکو میکنم بشما اندیکه فریم
داد بان فریفته شدیم و دلم بان فریفته شدیم انان گرفت
ناگاه دست از من برداشتم و بر زمین زخم شکو میکنم بشما
ان خیالات و اندیشه ها که در دل داشتم پس خوار شدیم

و از آنها مردم ماند و شکوه میکنم شما از اولاد و فرزندانم
که حمایت ایشان نمودم و فراغت ایشان را بر فراغت خود بخشد
کردم پس همه ایشان عالم را خردند و میبایست حال گذشتند
و شکوه میکنم از عالم که این همه عقب و از انکسیدم و در جمع
کردن ایشان و در خود در بهم رسانیدن از نافرمانی کردم و حق
خدا را در حق دانان نگذاشتم و از و بالش برکردن من شد
اگر بعضی باشد از برای غیر من خواهد بود و شکوه میکنم از آنجا
که داشتم و خرج آن مردم آنچه داشتم و آخر آن را برای ساکن
شدن غیر خود گذاشتم و شکوه میکنم شما از این منزل بی زاد
و باده بی فریاد و درسی که نامش قبر است و جندی و دندان
خراهد کردن است که جسم لطیف من اسیر طبقات خاک و موجودات
نارنگهای قبر بخشد و شکوه خواهد بود نه مخلوق را از انعام من
خبری و نه دفتر موجوداتی از نشان من اثری و چه جز بگشت
اند ای هم نفسان تا اجل اند بر من انبای و در افتاد من
خون شد جل من رفتم بچنان جای که باز اعدام نیست
نه هست ابدم که کس اید بر من که خاک زمین جلم

بقر بالیه بینند بگذرد بفایند نقلی از من در داد و دریا که بکشت
یا در جهان سوز و دعا کند و بخت شد خشک تر من و باده
تا بقیامت شدم اینست که مرگب نه داد و در بفا سفر من پس
کوید قبر خانه ایت که فریاد میکند که من خانه بر آن زدم و مارم
و من خانه ظلمت و وحشت و من خانه تنگ و غم و یکم ای برادران من
پس مرا نگاه دارید و بسوی قبر برید و هر قدری که فرمایند بگذرد
از هر چه من خدش کردم و از هر بلیه که خردم و در انداختم زیرا که
بشارت داده اند مرا باقی سوزان و بخاری خندان و بعد از آب
و بقیعت پادشاهان عزیز بنیاد و حسنا از آنچه خردم بگذرد
و از طول نامی که در پیش دارم نه شفیع که انجایان بر دم و
مصاحبی که بفرایدم و صدای کاشکی بر می بود باز کشتی بدینیا
که خردم داخل من مانم بگردم انقضای من تا وقت خلل
کردن قبر مرا که بسیار همراه جنازه آن باشند و بران لغت
کنند تا وقتی که از داخل قبر سازند و چون از داخل قبر سازند
و من میگویم که خوشی مباد تر از این قسم که دشمن هم چون
ترکیم که بروی من راه میرود و ناچارم که بنامم ترانچه

فهم مرتبه دوم تحقیق در سبلت خود بدان این مذکور شد
پس نگاه خلاقیت هم سران قهرها پرده او شد که چیزی از
خلقیت ایشان کم نشود باشد و چیزی نداده بخلقیت ایشان
نیاید میخواهد باشد بر همان خلقت اصلی باشند پس ایشان که
یا ویلنا من بعثنا من مرقدا ای وای بر ما ما را کی بر آید
از خواب گان زیرا که اهل محشر جهنم معاینه به پلنگ و انواع
عذاب و نکال مشاهد شود پس عذاب عالم بر ذبح و حبس
او مانند خواب نماید پس مؤمنان در جواب ایشان که رسد
ما وعد الرحمن و صدق المو سلون یعنی این وعده است که
شما را در آن شک بود با آنکه گوش بر واقعهای او نمیکردید
و امیها و نواهیهای خدای تم را و رسول و ائمه هدای را
نم شنیدید می پنداشتند و راست گفته اند سپهران و شما
گوش بر حرف ایشان نمی نمودید امر و نه روز نیست که هر کس مؤمن
گردد از خود من و چون آنرا دید از ترسهای عملهای محلی
کم نخواهد شد زیاده از آنچه مستحق آن باشد و با نخواهد
رسید و در حدیث دیگر منقول است که روز قیامت

و اخطاب رسد که احشر و الذین ظلموا و ان واحدیم یعنی حشر کنید
ظالمان را با شایه و امثال ایشان و آنها را بر آنکه ظالمند بر ظلم
کردن یا روی کرده باشند پس حشر می را با شایه و امثال ایشان
حشر کنید ظالمان را با ظالمان و زناکاران را با زناکاران و
شراب خوران را با شراب خوران و همیونی هر طایفه را با طایفه
خود حشر کنند و با یکدیگر ایشان را باز دارند پس هر طایفه از
مؤمنان و مومنان جدا سازند و ظالمان را و فاسقان را با
یکدیگر که دارند و در حدیث دیگر منقول است از حضرت
رسول که حشر خواهد شد صاحب طبع و بعضی کسی که طبع
نرا نباشد در روز قیامت با بعضی سیاه و بعضی را از افس
بدست او دهند و هفتاد هزار ملک باکرانهای ایشان
بر سر دوی او خواهند ریخت و هر که در دنیا غنا کرده
باشد یا غنا بشنید باشد و زنا کرده باشد یا در فقر
نده باشد یا صرنا ریخته باشد فردای قیامت او را با
دوی سیاه فنام تباه گرد و نکست حشر خواهد کرد و در
پهلوی هم کار خود را بر او خواهند داشت و در حدیث

دیگر دارد شده است از حضرت رسول ۴ مردم دیدند و قیامت
برده قسم خواهند بود بعضی کرد برخوانند خراست و بعضی
باری سیاه و بعضی از چشم برخوانند خراست و بعضی
نابا آنها از پس سر ایشان بلنداده باشند و بعضی صاحب برهن
و بعضی با بری کنند برخوانند خراست و بعضی بیل بدستان
و بعضی بصورت سیمون یکی از صحابه برسید که با رسول
ایشان چه کسانند که برین صفها برخوانند خراست
کسانی باشند که قضا و اعلام کرده باشند و ایشان که بر سر
معمره باشند جاعلی خواهند بود که خیانت با مردم کرده
باشد و خیانت با خدا و رسول امانت با مردم
ظاهر است خیانت با خدا و رسول آنست که امرها
و مینمای ادا نیندند باشند و ترک چیزهای که بر وی
واجب است نموده باشند و پروردی بقتل و هلاک و خوار
شدن کرده باشند و دنیا را عمر و مدین را خراب کرده
باشند و همچون حیوانات دایم مد فکر خورد و خواب
برده باشند چه روی خواهند بود و از آن رو

فان

قائل میباشند بر آن که خوار و ذلیل شوند و با حاکمان که
کردند و جمیع بجز از اهل بیت نبودند که افسیاست از آن
که بر این دو دارند و فریاد و انقنای بر او دارند که مادر
طافت و سیاست از روز نیست و امانت کار نیست و
حدیث دیگر وارد شده است که چند روز قیامت شود
تا بفرماید که حساب بنده گان بدو میان او اند و جزای
عملهای هر کس موافق کردارش بان رسانند بفرماید اگر کسی
قضای حضرت رسول ۴ را بگذارد و هزار هزار رجوع
هر درجه از جنسی باشد درجه اول از با قوت سرخ باشد
و درجه دوم اندر جلد باشد و یکی للسر باشد و هر درجه
از جنسی باشد پس هبیت و صلوات از خدا ظاهر گردد
پس خطاب غرت دیدند که ای اسرافیل امانتی که در لوح
محمود بن سپردم که بجزیر نیل و سانی چه کردی اسرافیل گوید
خدا و ملائکه امانت را بجزیر نیل سپردم و خاتم میفرماید که
جزیر نیل امین بحساب که حاضر کرد و جزیر نیل دانند که وقت
حساب بندگانت و در ادای آن امانت جواب بایند

انگیزه هر اسان شده و از آن بر انصاف او انداخته اند و خداوند
فرماید که ای جبرئیل ای که اسرا قبل بوداده بودم که به پیغمبران
دستی از آنچه که جبرئیل باین تقریب رسان و لحاظ کرد
خداوند از آنکه ای که امانت را پیغمبران رسانیدم و براداری آن
تقصیری از من واقع نشده و بعد از آن خداوند بفرمایند که
پیغمبران علیهم السلام در حساب که حاضر شوند و خطاب در
که ای پیغمبران من از امانتی که جبرئیل بشما داده چه کردید پیغمبران
همه باد نه ای سخنان گویند خداوند از امانتی که آنچه امین درگاه
تر با رسانیده بودم و با مخلوقان رسانیدم و هر یک از امانت
و امانت خود رسانیدم و بعد از آن تعلل فرمودند پیغمبران
خطاب خداوند خطاب در که ای پیغمبران را بحساب
حساب حاضر گردانید پس انسانی که تکذیب پیغمبران کرده باشد
و جبرهای ایشان را بدفع نیت داده باشد خواه آنها که
در اول عمر بوده اند و خواه آنها که در آخر عمر بوده اند همه ایشان
بایکدیگر متفق خواهند بود و خواهند گفت که پیغمبر آنچه
خداوند باین فرستاده بود بما رسانیدند و بعد

از آن انجیم پیغمبران گذاشته برسانید و رسالت گواه طلبند
پیغمبران گویند که ما در رسانیدن رسالت آنچه ما و ابان فرستاد
اند حضرت پیغمبر ص و اهل بیت او شاهده پس حضرت رسول
و ائمه متفق اللفظ و المعنی گویند که گواه و شهادت میدهم
که پیغمبران همه پیغام تر با امت خود رسانیدند اما این کاران
دین و ظالمان بی یقین از قبول کردن ابان که در انواع از راهها
و اینها به پیغمبران رسانیدند پس امر شود که ایشان را بجهنم برند
بعد از آن حاضر گردانند و صحرای عسریه را خداوند باین خطاب
کند و گوید ای قلند ایان ترا و سر کرده نکردم و در دنیا و ترا
دندان و فرزندتان ندادم و نگذاشتم ترا بحکومت و بزرگی
کردی که باز گشت تو بدو ما نخواهد بود و با ملاقات سخن اهی کرد
گویند نه من این معذبان گشت در گمان بود پس خداوند فرماید
که امر خود را گذارم ترا از رحمت خود و مکر و اخم هم چنانکه تو
عبادت مرا فراموش کردی و پیروی امرها و نهیهای من
نگردی پس امر شود که بعد از خش برند و بعد از آن حاضر
گردد یکدیگر بر اینها و بعد از آن باین خطاب بکشند که باین

که در هر روزند و این کوی خدا یا من این کان نداشته که با من ملاقات
و این خبر اهد شد و با آن گشت بدنگاه تو خا اهد بود پس خطاب
و در سده که ترا از رحمت و دگر چنانچه توان من فراموش
کردی پس او را بچشم بر بند و دیگر بر بیا و دند و چون نامه
بخش و با آن معاصی پسند که بید چنان اینها را کرده و اطاعت
شرع و رسول و انگریز که بد من از این معصیتها خبر نیست
و اینها از من بخا و نشد پس در نفس خود فکری کند که بد
که گیت که بر من شهادت و کواهی دهد از پس خدا ایتم
مهر بردهن و او نهد و بفرماید که اعضا و ارگان او بسجی
آیند و کواهی دهند دستها و پاها و همه اعضا که گشت
و اسجی انهای او با بچه و در دنیا کرده بیک از عملهای
که کرده است برو شما زند او کوی بد چنان بر من کواهی دادید
من بر اسطه شما و پرورش شما این از راهها و دنیا کشیدم
و حال بنین این همه مجادله میکنم که صبا و شما بعد از یک شمار
کردید و شاخ بر من کواهی میدید پس انشای که بیند حکیم
بسجی او و ما و انکس که بسجی او و ده همه چیزها را

پس امر شود که او را بدو نوح چند بداند که ای پسر بر ملاقات
و اجازت که وارد شده است از نامه طهارت و طهارت و طهارت
باب بسیار است و ذکر اینها است نظیر به کلام میشود پس خطاب
کردیم به بین قدر که طالبان و عاقل و فیرکان و اعلم مرکب
عزم بر سالک امور فانی بدو اند و از طلب سعادت ابدی
عزم نمایند و در نماز و روزه و زکوة که چون خدای تعالی
را بیا فرید فرمود که هزار سال بنامند تا سفید شد و هزار
سال بنامند تا سرخ شد و هزار سال بنامند تا سیاه شد
و حال سیاه است و چون در دنیا است شد سر بر شوی
سرد و نوح بر او اندازد و بیست ساله راه شرع و نوح
اهل عبادت و را بد چنانکه خدای تعالی فرموده است که انما امری
بشریکان انصرکاته جلاله صفر از دعوت سال و از مغرب
و غریب انش و نوح بکوش خلق رسد که از غنیمت و خشم
برو و غنیان میفرماید باشد چنانکه خدای تعالی فرموده است
که و هی نفس ربکا و غیر من الغیظ یعنی دوزخ چون استیجی
شبه کند و بحر کت در آید که کوهها بدو اهد شد از آفاق

و مدحی که بحال نخواست داشت که او فرو برد و هیبت و صلابت
او بعدی باشد که همه بجز این بر او در آیند و قضا و قدری نفسی
بر او نماند یعنی خداوند بفرماید ما بر او خدا ایم و مدح را از
خشم و غضب خود بر هفت صد که افزیده و از در که تا در یک
هفتاد هزار ساله راه است و خبر صد که اندک که دیگر که کم تر
و از انش سوزنده تر است و خدا بیش پشتر است و ما را و
کز زمان او پشتر و از درخت و شفقت خدای تم و در است
و از خانه خزان شده کان و ذلیلان است خانه انتقام از اهل
و عیبیان است و باید بخواند در دران مکر کا فغان و شکان
و بدست کشنده کان و در حدیث و از در شده است که مدح
موصوفیت که نامش نمی است بان کر می که از خدای تم
اس نماید بان که مدح و از فرو برد و بیک خط بدم و کشنده
ما ریت که شصت ساله راه در آن است و در ساله
راه پنهانی است از آن و دنی که خدای تم او را افزیده است
مهر بر معنی او نهاده است و معنی نکشاید مکر بکوشش
په غان و شراب خوران و در جهنم چاهی هست که آن

بهر

میکنند و در آنجا سی صد و سی صراحت و در هر قدری
سی خانه است و در هر خانه پنجاه است و در هر کشته
ما ریت و در شکم هر ماری سی صد و سی صراحت و در هر
لیش و عفریه سصد و سی و در هر است که از یکی از آن عفریه
نه هزار و در هر اهل جهنم برینند و در برای هلاک کردن
کفایت است و در جهنم که می هست که او را رسول گویند آن
سوکراخته و در آن خانه ایست که از آنجا که پیدا از مسکراخته
که بعد از آن که می و آن بدین بی خانه های جهنم است و در آن
چاهی است که از افق گویند که اهل جهنم همه بنام ببرند آن
حرارت و گرمی آن چاه و آن چاه از خدای تم و حضرت طایب
که نفس بکشند چون حضرت یافث و نفس کشید جمیع جهنم
بوحشت و در آن چاه صدوقی هست از انش که اهل آن
چاه از گرمی آن صدوق پناه میگیرند بخدا و در آن تابش
هست که آن جای دوزخ است و شوق کس از است
پس از آن پشتر و شوق کس از است پس از ما و اما آن شوق
کسی که از است پس از آن پشتر و اولفا بیل که برادر خود

گشت دوم فرمود که گشت من ننده میکنم و میبرم و حضرت
ابراهیم را در اقصای افاقت سیم فرمود که دعوی خدای کرد
چهارم سامری که بعد از نشتن موسی علیه السلام بکوه طود رفت
و کوه سالد پرستی را و دیان است او بهم رسانید پنجم هندی
که چهره ان و این چهره ایشان گناه کرد انید و افاشی کسی
که از ایت پیغمبر و اخوان و اولیای بکر دوم عمر سیم نمان
چهارم معاویه پنجم سر را خارج که بر حضرت امیرالمؤمنین
خروج کرد و ششم ابن ملجم مرادی و در حدیث منقول است
که چهل و هفت حد است و بر هر صد هزار کوه است و در
هر کوهی هفتاد هزار دره است و در هر دره هفتاد
هزار مخانه و در هر خانه هفتاد هزار شکاف است
و در هر شکافی هفتاد هزار مار است که در آن مار
ماری سه روز راه است و بیش هر ماری بیست و نخل
خرمای و چون بن یکدیگر فرزند آدم می آیند و بیکدیگر
چشم او را و لبهای او را میزنند از ان جیع گوشت
و پوست و استخوان در می کشند و چون از ان مار

بیکدیگر

در نهرهای جهنم می افتند که چهل سال از ان نهر غرق
میرود و از حضرت ایلیم موسی کاظم منقول است که جهنم
وادی هست که اعدا سقر میکنند و اعدا ان روستی که حق نام
اعدا انیده است نفس کشیده و اگر ان حضرت در حدیث
حدیثی سوزن نفس کشید هر این هر چه در حدیثی
باشد بوزاند اهل جهنم پناه بخدا بگیرند از ان کثافت
و کندی و از عذاب های که در انجا برای اهل جهنم آمده
کرده اند و میباید است و در ان وادی که می هست که همه
اهل ان وادی از کندی و کثافت و عذاب های ان کوه
پناه بخدا بگیرند و در ان کوه دره هست که اهل ان پناه
بخدا بگیرند از کندی و کثافت و حرارت و عذاب ان
و در ان دره چاه هست که اهل ان دره پناه بخدا بگیرند
از حرارت و عذاب های ان چاه و در ان چاه ماری هست
که همه اهل ان چاه پناه بخدا بگیرند از کندی و کثافت
و از انفت نیشهای ان مار و در ان شکم ان مار در حدیث
منقول است و ان جای نمرود و قیل و قین و

و پیروی و ای کبر و غرور و عجب است و غریب به شوشتن و سوسنه
بنگهای انقاس و وقت و محاسبه ایام و ساعت مراقبت
قنای و این عمر با انواع طاعت و اضافیات معهود در آن
و پای صبر و جدان قناعت پیچیده و آن و نفس اماره را در
برطه مجاهدت و دیانت بدان و خواسته های نفس را با
اشتغال عبادات شریعه بگذران و اوقات ساعت غریب
خود را صرف تحصیل اعتقادات دینی و عبادات شریعه سازد
چشم شیطان را و نفس را به تیر زدن و هلاک بدو و
مخاشاکه هر صوفی و عابد را با آتش شوق و زرق و فلک
بوزد و عقل را بشوید و معزای آن اعتراض زیاده تها و دنیا پرستی
نفس و عناد و حسد آن عزیز با یا لربما منت کن و سره ها
و خواسته های نفس را به داد مشقت بیاورید و لشکر خواسته ها
نفس را سعی و طاعت شکست ده و قلعه ایمان آن
کشاکن هواهای نفسانی و وسوسه های شیطان را باز
و آن را این همه سبک از حرکت اندیدها روان کن
و خود را در این مدتها انحصار کن که کان کمتر توان

«غریب»

ای عزیز بدان که امروز هوا پریشان و مغرورند و تیر و تیغ کاران
شود یعنی هلاک شده همگین عمر عزیز خود را در محالفت مر
الهی این دلیلی است و تا یکدیگر و تیغ کرده اند و فرمان الهی
بر دای الهی نفس اماره و شیاطین مکار بر میان جان بسته
اند و لذت های دنیای مادی ملکوت مردان قلم خود ساخته اند
و خواسته های نفس را معبود خود کرده اند و بکثرت
اسباب و تخیل بر مردم خیرها میکنند و جلاک عمر ایشان
در اسباب فانی و غلطانان و جرم می بیند و تیر و تیغ کاران
قلبات حرم و هوا و فلک و میران فلک خود را نام کرده
اند و بنیت فلان سبها میکنند و این ضحی را درین محنت
نام کرده اند و تعلق با این ایمان پیدا شده اند و دوسه های
عوام کالای نام و اسلام حق تر کرده اند و بتقلید و پیروی
خیرها بر سایر مردم کنند و لاف من من منم بفرستند
و حال آنکه نفس هوا معصیتها را حدال ایشان شیرین
کرده است و دایمان و محلات و طاعت و عبادت
در نظر ایشان تلخ است و قطع نظر از احوال مرگ و حشر

و نشر و حقاقت و دفع و عقاب الهی و اسباب و اسباب
باشد پس تدارک باب یقین است که دین ایشان دین
شیاطین است نه مذهب انبیا یقین بر اسطه آنکه عقل و حواس
ایشان بجای رسیده است که آن نقصان نباه هیچ باز ندارند
و خدا تعالی ایشان را یکه منی دریا است اگر چنانچه حاکمی که بنده است
از بندگانه خدای تعالی کند که فلان کار ممکن اگر مخالفت و نافرمانی
کنی ترا بکشم و یکی را بر کافران تحسین احوال و کند و چون آن
بنده آن کاشته شده و می بیند و سیاست حکم یقین او باشد
پس بکشم مخالفت بکند و هر چه حکم فرموده باشد بجای آورد پس
چون با مرد تنی الهی سر رسد می شنود که خدا ایتم فرموده است
که غان کنید و جمیع شرایع ان می شود که نیک چیز واجب است
و فلان چیز حرام است و فلان چیز حرام است و خود من شراب
و کرم خوار و از اندام مسلمانان و مؤمنان حرام است
و هم چنین باقی چیزهای که ذکر آنها مناسب اینجا نیست
و با و بی ای می کردن و ملک را بر همه مومنان گردانیده اند
چرا احوال و مطلع که در آن تفسیر و تفسیر بر عملهای او باشد

بمزه

باشد و این همه از خدا و رسول و از ده امام علی السلام
و علما و فضلاء دین و راه نمایان شرع می شود و بدین
ایشان عمل نمی کنند یا آن است که علم ندارند بسیار است
او با آنکه معرفت و شناسایی بخدای تعالی ندارند و بر حساب
و شراب و مقام و ایمان بنا نهاده اند و اعتقاد نفورده است
چه اگر یقین میداشت که خدا ایتم در عقوبت های خود صادق است
و بر دادند شراب و عقاب قدر است و هر چه فرموده است
خواهد کرد و بداند که مقام و عدل حضرت سخت تر از عقاب
دنیا است و هلاکت ابدی مثل تر است از هلاکت دنیوی
هر گز مخالفت امر الهی نمی باید کرد و بجهل نادانی از دانستن
باز نمی باید ایستاد و چون این شخص را دانی بتقصی دانی که
بیشتر خلایق را ایمان نیست و بجهل همان غلطه دنیا و دل
خود خود سنده اند پس ای عزیز اگر بر دوز حساب دین گذشت
خلایق بخدای تعالی اعتقادند ای شراب حضرت ایمان نداری
و گمان کرده است بعد از آنکه دیگر حساب و کتابی غیر اهل
چون مردی رستی و خلعتی شدی به چیزی نخواهد بود پس

بینایی و در اینها نام نمی شود و اینکه خبر ندارد و هر نفسی
چون قدمیست چون روی چون میدانی و هر ماهی چون
میلی و هر سالی چون فراخی و هر نفسی که اینکس نیز ند
خشتی از خانه بر سر دراز میشود قدمی چند با حرکت در یک
میشود و از دنیا دور میگردد پس بحقیقت دنیا بر سر راه
گذار لغت و باطنی بر سر محرابی قیامت بنا نهاده اند
کسی که بر سر محرابی قیامت بنا نهاده عاقل کسی که بر سر
پل بهار است ساختن مشغول نگردد و دل دادن نه مند
و از باطد دنیا فرشته محرابی قیامت بر دارد و بر بنیت
دانه این باطد و در این منزل پر خوف خطر فرایسته
نشد و زیاده آن قدر حاجت دارد از هر بار بار دادن
و قتل دادند و بدانکه این خانه و هیچ قدری و اصلی
و بقای نیست و همه نعمهای دنیا و عدوئهای این خانه
خاک است برآه گذار سیل فنا افتاده و این هم
با دجل فانی و ناجیز خواهد شد و اجل آدمی
در هر ساعتی ممکن است که در رسد و عاقل نیست

که از این

که از دنیا فرشته لغت بر دارد و لغت فانی و دائم دولت باقی
که داد و همیشه و هم چشم بصیرت دارد که پاک است و شکر و دعا
بکشاید و آن سفری که در پیش دارد فراموش سازد از یاد
خوشی بیایادی کن افاده ن بهر سفر است زاید کن ان
یکسی مرد و خرمیاد آید و تمام خوشی و نریز یاد کن
تا چشم ندی و سیه وقت سفر است فدایت که در جهان
نماند اثر است بعد از این خرام غفلت ناکلی اندیز
و این مکن بنا شد سفر است بدانکه عاقبت فرشت خاکست
و اینست مار و عقرب و در کور و خراهد و در و یقین دار که
خافه مردمان در بعد شهر هکی منظر تواند و هم قسم
خود را اند که از جای حرکت ننمایند و با بر صفت قیامت
ننهد تا آنکه ترا همراه خود ببرد و همیشه از روی
که دارند نیست که بیک سلامت اندوز بر گرداند و جد
تک فی ایام گذشته بگوشتند میسر شان نباشد و دانی اند
که دنیا و مافیها از ایشان باشد بقوه دهند و یکلیظم از
عمرت ممکن نیست پس چو خود عینانی واقعت عمر شریف

و مخالفست

خود را در تحصیل بهم رسانند و بر مال و جاه فانی و خداوند
عالمیان بیکز رانی و خانه اصلی و مکان حقیقی خود را خراب
مینمایند و مصالح انرا صرف و خرج دنیا و هیتر فانی که بینند
دوزدی در انجا برسم و رعایت نشسته صرف میکنی ای نظر باهل
کون نمیکنی و فکری بر احوال ایشان غای که بجهت بی باکیها
جمع کردند و خانه بنا کردند و خوابگاه را بر سر درخت نهادند
هم را بفرزندان و شهره زنانه گذاشته و با دست خالی
در طلبت کلاه زنانه کردند و دیگر و با هزاران مار و عود و
خانه شده اند و صورتها و ثوابین و چیزها بر چهره
ایشان ایشان چگونگی آن هم بخت و پوسیده و فرزند
ایشان چگونگی بلیتم مانده اند و زنانه بچه عنوان قنوت
کرده اند و غرض پیاست که حال تو نیز چنین خواهد بود
پس باید که بگذرد از محنت دنیا که باعث صد هزار محنت
و بدست بدول خدا باندھی نیز که جمیع کنایان
ظاهری و باطنی آن محبت دنیا حاصل میشود و در کند
و هر کس بمقدار دوستی اوست بدینا و دیگر آنکه

ایمان

ایمان بمشورت میتران داد که کبر و جبرودان و دقیا
نر باشند و همه بوق غالب و دنیا به باشند بر ظاهر است
که هر چند نزد بهم رسانند لذتهای دنیا سعی نمای
با نکران و جبرودان هستند که در حال و لذتهای دنیا از آن
زیاده ترند پس این چه عقل و شعور است که از دنیا نشینی
قریب حضرت الهی و آشنای پیغمبران و امامان و تقرب غای
و همیشه سعی میکنی که در کفش کن خیسان و احقان
دو سه و صدی قرار گیری این چه خلقت و خواریت است
چه ابلهی و دنیا کاریت باری بیا و خود را سر مستی
و هوا و هوس و گذری مثل اکثر اهل این زمان با آن
سفر در خانه گاه این جهان میدان و آن سفر بر خوف
بر سر مایه عمرت در آن مکن و نفسی اماره را دوست
و خیر خواه خود میدان و بشودت این پودینان پر
خیانت این مباحش و دست اطراف بر سر مایه عمرت
در آن مکن و بعد از گاه لذت و شهوات مشغول
مندان و عمر عزیز کن ای خود را با هم سفران خود را غفلت

و جهالت نماید مسازد و سراسر و کلمات شطان
نفسی اگر باشد و نفس را از خطرهای دوزخیانست
خبر داند سازد تا شاید که فکر با حواله خود مکنی و عمر خدا
صرف بهم رسانیدن من شده اخوت سانی و خود را بد
و دلمه هلاکت نیزانی باید که در مقام معالجه در ای
و دینش غفلت را از دلت قطع نمایی و صفات کامل ازین
کردانی و از حقیقت حیوانات با وج ملکیت رسی و طریقه
معالجه آن است که از اهل دنیا که بران شوی و خود را
بنوک لذتها و دنیا عادت فرمایی و در هر ساعتی
از وقتش از خواب بیدار گشته بیانش می که نفس
خود را مخاطب سازنی و باین نحوها اوقاتش را می و
اعادت و آثار ثنائیه هدی و گاه بگاه مطالعه کنی و از
نصایح و مواعظ ایشان خردا گاه غایبی چون باین عالم
که مذکور شد عمل کنی و غفلت غبار غفلت از بدو ایشان
زایل شود بر نفس خود مقابل شوی و از جمله و شین
و ملان و پنداریان کردی و در مصلحان یقین منظم
شوی

شوی و بداند شکسته خود حشر نما و پنداریان خود را
کشی و دیگر پس می خورد و خواب نماید و بغیر از کار اخوت
هیچ چیز مشغول نشوی پس هر صبح و شام باید که نفس امام
خود را خطاب نمایی که ای نفس این چه جبهل و نادانیت که
و معوی هر شو و مکنک میکنی و خود را از هم کسرها تلف می
و انتمند تر و دینش می پنداری یا آنکه از همه نادان
تری و بی عقل تری و احمق تری ایایمندی که ترا در خواب
مد پشواست که طوالتش پنجاه هزار سال است و هزل ازین
در چند موضع مدقرا مجید مذکور است چنانکه حدیثی
وارد شده است که شخصی نزد حضرت رسول ص آمد
گفت یا رسول الله ص شما پس شده اید حضرت فرمود
پس کرد این است هر چهار سوره سوره هود و سوره
اذا وقع و سوره عم یسألون و سوره اذا الشمس کورت
و صد این سوره ها اصل دوزخیانست و عظمت این دوزخ
مذکور است پس ای عاقل چنین دزدی که حضرت
خاتم الانبیا و المرسلین را پس کرد ایندک باشد ایا

حال آنچه مورد خواهد بود که مانند نشان یا دل سزدان و حکم
 بیان و دلیله گریان و بای برهنه و در بیان و کس و تشنه
 با صد هزاران الم و محنت و غم برضه قیامت و ملائکه های
 غضب که زبان از وصف و بیان و عیبت ایشان عاجز
 و تراکیفته با صد هزار خاری و ذاری کشته کشته و محمل
 خائف و مقام عرض رسانند و نزد پادشاه و ببار
 تمام حاضر سازند و اعضایت از بیم خجالت و ترس عذاب
 بلند شمرند و در باره لال کشته و اعضایت بسجی در آید
 و از قلیل و کثیر و غیر و غیر سؤل کنند یا بکدام پای خواهی
 ایستاد و بکدام زبان جواب خواهی داد پس بیا و فرصت
 ایام مهلت و غنیمت شما را این باقی منته عمر را بناد
 و غفلت بر سر ساز و برای خواجده اند و بخت
 باش و خود را در روز طعنه هلاکت میدان و از حضرت
 امرای مین ۴ منقول است که حاسبون انفسکم قبل ان
تخاسبون یعنی حساب نفسهای خود نمایند پیش از آنکه
 روئ حساب از شما حساب خواهد بود پس اگر بفرمان حضرت

عمل نمایی و از هر روز از نفس خود حساب بطلبی فردای محنت
 و حساب و بی معصیت و عقاب به پشت جاویدان و دی
 و طریق محاسبه است که در موضع خلوتی بپیشی و نفس را
 مخاطب سازی و از اوقات گذشتن عمرت از آن پس بی
 تفحص نمایی پس هر ساعتی که در معصیت و ترک طاعت
 گذرانیده باشی و بگویم و استغفار نکندی و در آن گناه
 و طاعتهای ترک شده از نماز و روزه و نیکوئی اگر بدیده
 تو زکوة یا خنجر یا قرصی یا سوزنی یا رشتی یا غلی فرا کرده
 باشد از او بپا بختی یا وارثی از انما بی اگر کسی را از خود
 و بخا سیده باشی نزد او دهنه عذر خواهی کرده از خود راضی
 سازی اگر ساعتی غرق خود در خواب کرده باشی یا صرف
 چیزهای مباح کرده باشی برای آن خسرانها و پشیمانیها کنی
 و هر ساعتی که بطلب طاعت و عبادت خدای تعالی گذشتی یا
 خدای را برای عطای آن نعمت شکر بجای آوردی و چون
 باین روش از حساب گذشتن فارغ شوی باید هر صبح
 و شام مثل سوداگری که شریک خود را در وقت تکلیف

دادن مایه سفارش می نماید که تو نیز نفس را بر عاریت
سفارش غایبی در یکی ای نفس مرا بغیر از عمر بر مایه نیست
و هر نفسی را آن نغمه های او جوهر قیمتی است که در عرض
آن نغمه های یاد شاهانه می توان خرید و هر نفسی که از آن
تلف و ضایع می شود باعث نقصان عظیم خواهد بود و
امروزه در غایت آنکه خداوند عاصیان میفرماید بقتل
و کرم خود بمن ازانی داشته است و از روزی از ایام عمر
که بقیه است در آن چنانچه در زمره مردگان می رودم و هر
روزهای می رودم که یکی در زندان یکسان با زکرم و عمل خیر
بجای آورم پس بیا و انکار کن که مرده بودی و خدای تم
زنده کن بایده و با فرستاده است بر فرصت غنیمت شاد
و این بعد از ضایع مکن و بدانکه غایبی بعد از شب نیست
چهار ساعت است و بعد از حدیث وارد شده است که
خدای تم در بعد قیامت بپست چهار خانه برای بده
بکشاید بر آن نند و آن بر این ساعت که مشغول
بجای بده است و آن بده اعتقاد فرج و شاد

اورا حاصل شود که اگر بر جمیع اهل بهیم نیت شود الم اتش
در نیاید و خزانة دیگران برای و بکشاید و نه و نایک و
از آن بود معصیت او را فراموش و این آن ساعت که در آن
معصیت نکرده و از مشاهده این او را این عقدا نخر و
نرس حاصل شود که اگر بر جمیع اهل بهیم نیت شود نغمه
بهشت بر ایشان ناختن شود و خزانة دیگری برای او
بکشاید خالی از اسباب الم و شادی و آن ساعتی است
که بخندد و خنای کند بایده باشد یا بمباح دیگران بجا
دنیا پس در آن وقت چندان حسرتها و پشیمانیها کشد که چنان
این خزانة خالی مندر است و این باعث غم و الم گردد هم
چنین بعد از ساعاتها بر او عرض نمایند و آن حضرت
امیر المؤمنین ع متفق است که هر روز فرزند آدم داند
می کند و سکونندای فرزند آدم من هر روز تا زمام و پس
کرده های تو که احم در حق خیر کن و عملهای صالح بکن
که در قیامت برایت گواهی دهد بدینستی که می آید
این هر کس نخواستی بدین ای نفس بیا و از هر خوب

و پیش و طرب پهلوانی سان و خنانه های خود را معهود سان
و خود را در مدینه هلاکت میندان و کار جوانی را به پیری
میندان و پیری جوانی را منظور می دارند و آن برای سفر خود
زاد و توشه میباشان از وادی معصیت بیاز و بد گذران
ببین راه است بسی خوف خطر کسی که کم تر به پسران
از ترک جوانان مکر نیست خبر بگویم که عمر تر است و هلاک
به پیری برسی ایای کان میری که گاه و باری که در پای کربلای
خود می نایند و نفی می دهند بدینجا تا عالی میرسانند
بیاچه دانی که آخر عمر تو بکجا رسد و چه باشد پس ای عزیز
عاقبت کسی است که در طاعت بین و بدکار تا آخر جایز
ندارد و فرزند از عمر خود نشمارد و اگر آنکه در جوانی تر
دشوار میگذری و انتظار دوزخی گشتی که ترک لذت و
دلالت در آن روز دشوار نباشد هیاهات هیاهات
این رعایت کنجای تو بنیازیده است و سخن اهل ذلیل
لکه ترک لذت مدهم وقت دشوار است و چون
در جوانی از آن غایب باشی و پیری از آن عاجز تر

خانی به ذریه گویید که تراست راست مژد و بیشتر است
اما وقتی که خشک شد ممکن نیست چون بگذارد که با آنها
ملکند و ویش محکم کند و ضعف و پیری بر تو مستولی شود
و ضبط ننشاند کرد از ریشه بیاد رخت معصیت از بر کن این
کار جوانیت به پیری ممکن امروز اگر علاج ننویسی کرد
محکم چه شود چگونه خواهی گذران بد آنکه معادیت و انبیا
از ائمه اطهار در کیفیت احوال معاد بیشتر از اینست که در
چنین مختصری شرح توان کرد و اما این مقدار از برای تنبیه
عاقبت و ذریه کان راغب نوشته شده تا مگر بترسم از
و شوائب فانی نشانند و از طلب سعادت ابدی محروم
نمانند اگر جمعی از احقان جاهل و کوران عاقلان را این
دوادانند از غایت این حقایق بر اعتبار نکنند و خاک
ادبار بر فرق دوزخ گار و خنک کنند گویند که ما بر سر
قبرها ایستادیم بعد از آنکه حیات خود را کرده اند و چه
مردم از اینجا بر گشته اند هر کس چه اندکی شوی و چه
و عاقبتی از قبر نشسته ایم و بجا رفته است که قبر را

شکافتم چنانکه میتدا کذاشته بودیم هم چنان یافتیم
و از این سخنهای بیجا اثری ندیدیم و از آن مارها و عقربها
که نقل میکنند مردان قبرها نیافتیم چگونه پس قبول کنیم این
دعا که بر فلان مشاهدای ما است جواب آنکه نشنیده
توان خطا بهار و ندیده مارها و عقربها را از اینست که
و افکار و پلنگها از عالم و عالم ملکوت و این گوش چشم
نر لایق و قابل شنیدن آن امور و مملکت
نفتند و هم چنین قابل و لایق دیدن و مشاهده کردن
هم نیست بلکه آن امور و این سخن را با چنین نواس
دیگر حد که میتوان نمود آیا بظرفی با حوال حضرت و
بهای حضرت و در کتاب اعلی از اهلیت علیهم السلام
منقول است و احادیث پیاده از حد در کتاب مشکوف
مصابیح در این نقل شده و حد قرآن مجید نیز آیات پند
نمود یافته آن خواهی بر اینها مطلع شوی سعی کن که
خود را بجای و سانی اگر چه در عقول اینها هم از افتاد
دانش ترا ماکودان در دوجاهه کردند و اگر میخواهی

بر بوی

بقین احوال قیامت و خطرهای از دست چیری بهیچ
در حدیث منقول است که خدای تعالی را از خطای ملک
موتل کرد ایند که در کهای اقالیم زمین در قبضه او نهاده
و چون خواهد که جماعتی از خراب غفلت بیدار کند آن ملک
فرمان رسد که تا آن زمین را بچینا بند و آشوب و فتنه
در اجتماع المانند پس اندیشه کن که هرگاه آن ملک باندک شاه
حرکت بر جماعتی نماید و در کهای اقلیم و صحراهای آن اقلیم را
بیک اشارت بر زلزله می خورد اگر چه سلاطین جهان با آنکه
زمین بگوشتند و سعی نمایند تا یک گوشه از آن نگاه دارند
تا بچینند نتوانند در هر چه بچینند و بچینند و این یک ملک
از ملک کهای زمین و جمیع ملکهای در قوت و سطوت
دست بایک ملک از ملک کهای عذاب بر بری غنیتر اند
پس هرگاه تر این معنی را خوب تأمل کنی ترا یقین حاصل کرد
که همه پادشاهان دنیوی زندگهای فانی در جنب پادشاهی
عزت و بزرگی جاودانی ذره آیت در جنب افتاد
در غشای و قطره آیت در جلب و دیای بیکران چنانچه

از حضرت رسول ص و نقل است که مثال حقارت دنیا با حلاوت
عزت هم چنانست که یکی از شما انگشت در معیای پیکان
زند و بر شاه سعد کان برده که بان قدر آب که با انگشت بر میدارد
و نقصان در دین با هم میرسد ای دل از آن که عین تقصیری نیست
تا ندک پند بین بری اهل دنیا بجا میفرمودند: زانکه از سر
حال این بدست بهر این خاکدان بمعنی داده بهر بار ملکست
عقبی چکنی این جهان بدست را این گلد کوپ و خوشتر از
خیز بشتاین که مرگه بیساک است: مرگت یاد منزلت خاکدان
نمین جهان زود نفعده بگیر جهل کو بندگیست از سر کبر
چون قلند از عقبات بعد بخشد و شمه از احوال خسرو نش
بمعرفت و سبیل خواستیم که شمه از احوال بهشت بشتام جانست
و سام که انعطافین غنیمت ای بدست اودی و خاطر ها
پریشان و ابر کداری و امثال و امروذای و چشم بر جهان
بدای و از قباخ افعال و نقصان احوال خود انخدای تو
شرم داری و نفس نار و آنداه جفا ی پرفا عند اودی
و با وج مدجات اهل عرفان رسی و انش وجود با اوقات
بشانی و خود را از اهل نجات و سنگا نگویند کردانی

انگیز

ابن بن بدانکه احادیث اهل بیت صلوات الله علیهم وارد شده
که چون وقت جان دادن مقرب بشتی شد حضرت رسول ص
بجا میبداست و حضرت امیر المومنین ع بجا میبایست و عباقی
حضرات ائمه علیهم السلام در دعوی الحشر عا حاضر باشند پس بعد
بشانی دهند بآنکه هر چیز از آن امیدان داشتی نیست یعنی تا
و از هر چه که میرسدی هر آینه از آن ایمن شکی بعد از آن
دری بروی او بکشایند و بگویند که این جای نیست از پشت
بر روی او بکشایند و بگویند پس کس میخواهی ترا بدینا بر گردانیم
و طلا و نقره بنوع طایفه ما بهم پس کوی بدینا هیچ احتیاج نیست
پس بعد از آن و نکش بسفیدی مایل شود و عرق بر پیشانی او
بهم رسد و لها یش بهم بان آید و هر دو بر های و مافش نیغ
کشد و انگ از چشم چشش ظاهر شود و آن وقت حضرت عجل
ص و حضرت امیر المومنین علیه السلام و جبرئیل و ملک المومنین
علیهم السلام نزد او حاضر باشند پس حضرت امیر المومنین
تزدیکه آید و گردبار رسول الله ص این صیت دو سبها
و اهل بیت ما است پس ترا ویدایند و در حضرت

رسول ص کو بیا ی جبرئیل این میت خدا و رسول و اهل بیت
رسول را دوست میداده پس فرمود و ستاد این نزدی
و ملائمتی سرکن بعد از آن ملک الموت نزدیکی او کند و گوید
با در ترا ای بنده خدا بعلهای صالح که پیشتر از این کرده و بشان
با در ترا بقاءت محمد و علی و فاطمه علیه السلام بگیرد و خوش را
با سانی و زنی در هوای و چو در خوش از بند مفارقت
نماید پس گفتی آن بهشت خوشی از مشک از فرشته است آن
برای او بیاوردی و او را در کفن کنند و بان خوش کنند
پس حله آن بعلهای بهشت را و پیشانند چو از آن کفن
آید و بی شوق و دنیا بوش نشند و در خوش را بپوشد و
و پیشانیش انجاعتی که تابوت او را داشته اند میرفته باشند
و ارواح من منان با او بخندد باشند بر او سلام بکند
باشند و نعمتهای که خدای تم با او مقرر فرموده است
بشاندها میداده باشند از وقت پیرو برود تا و
که او را داخل در قبر سازند ملائکه های بسیار در پیش
جنان او حاضر باشند و بجان او هم نمایند

تا وقتی که

تا وقتی که او را در قبر گذارند و زمین قبر را بسایه فرزند
و گویند که ای من من مر جبا بنو من شای امدی بخدا آنچه که من
دوست بودم هم چون تو کسی را که بر پشت من داده میرفت
تا چارم که بنامم بنوا بچه را که نسبت بنو خواهم کرد پس و سیم
و کساد کرد و انقدر که چشم او کار کند و از فشارش فر
چیزی با و نیسد و بعد از آن دو ملک بر قبر او داخل شوند
که های ایشان در زمین کشان باشند و پای های ایشان
را شکافه باشند و بعد از ایشان مثل و عدل پس صلا باشند و چشم
های ایشان از قبل برق درختان پس او را در قبر بستانند
و روح او را از نو کرده او را بگردانند و از رسول کنند
و گویند که کیت خدای تم کو بد خداوندی که صلح همه
صفات و کمال است و از جمیع مینها و نقصها آنها منزله
و پاکست پس گویند پیغمبر تو کیت گردید محمد ص که سوره
و پروردگار عالمیان است پس گویند امام و در خدای تو
کیت کو بد فلانی پس ندا از آسمان آید که راست گفتی
بنده من پس فرشت از بهشت برای او و قبرش بگشایند

و جانوران و پهلای بهشت در آن پوشانند پس در آن بهشت
در بعضی شش گشته اند و گویند آنچه زخیره است برای نوزده ما
است و بان گویند که بجز آب و عود که در او هیچ ترسی نباشد
عبدان و روحهای مؤمنان و دبدبهای مثالی قلق گیرند
و در میان خود پرواز کنند و در بهشت یا نعم گستردگی
و دقایق السلام که سحرای بخت است حاضر شوند و خبرهای
خود اطلاع یابند و هر که بزیارت ایشان عود جزا شوند
و در احادیث اصل بیت علیهم السلام و اندیشه است
که دوهای مؤمنان ^{بدنهای} هکلی اند و آنها مفاد وقت کنند و در
مثالی قلق گیرند و در دقایق السلام خلق حلقه با یکدیگر
نشینند و سخن بگویند و صحبت میدارند و از طعام و شراب
مبخرند و در حدیث آمده شده که خداوند را در طرف
غرب بهشتی هست که آب فراوان از آنجا می آید و هر شام
ارواح مؤمنان از قبرهای خود با نجای میروند و از پیشانی
آن میخروشند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را
سند و چون صبح میشود در میان آسمان و زمین پرواز

نکته

بکنند و می آیند و میروند و از قبر خود خبر میگیرند و میپرسند
کنندگان خود را میپرسند و با ملک ایشان در شمال نشینند
و با و آن میگیرند و بختهای خود می آیند بعضی میروند
بعضی در بعضی در میان و بعضی هر سه بعد یکبار وقت پیشین
با ملک زمانی پیشتر از پیشین و هر چه باعث ختم حال ایشان
باشد با ایشان میخایند و هر چیزی که باعث گیری ایشان
شود و از ایشان بهمان میکند و بان ایشان را بجای خود
میکرد اند و همیشه حال ایشان بهمین طریق گذشتارند
پس اسرافیل و در حدیث آمده است صلوات علیهم السلام مقول است
که صور اسرافیل بر زمین ایستاده و در آنجا هر یک مثل
ما بین زمین و آسمان باشد پس اسرافیل بر زمین ایستاده و
حظیف بیت المقدس روی بکعبه می ایستد و بگریه می آید
از طرف که جانب آسمان است پس در هر صبح
^{پس در هر صبح} پس در هر صبح پس در هر صبح
فرماید که بپرس او کند که کار که دعای شوند و از یکدیگر
پا شدند و بر زمین شوند و بر هوا روند مانند غبار

نکته

۱۸۹

معنی این کلمه ۴ در چهار جا در معنی

سکون مذکور است که در این کتاب باقی نماند

[illegible]

بكرات

ملك الموت

پرسا اند که بفرست و عجله کم که من و رکن را بنویسم چنانکه
نویسم بنده کان من چنانیدی و چون دفعه قیامت شود
را برای حساب حشر کنند پس چون خلق اولین و آخرین
همه را حشر جمع شوند جهنم را بحشر دادند و بنده هزار بهار
او را می کشید با شند فریاد کند و حمله نماید بنوی که اگر خدا
نور نگاه دارد همه خلق از حلال او جدا گشت شوند پس در وقت
ملاک های مقرب و بهر آن مرسل بن او در آیند و در
بر او صد و نغسی و نغسی گوید یعنی جدا اند از برادر مار و
و عار از عذاب نگاه دار چنانکه پیش از انحال و عذاب
نک شده پس بنده را بتمام حساب باز انداخته خطاب می نماید
و می رسد که به سجده نغمه های الهی با بر علمای او پس بخیرید
خطاب آید که نغمه های خود را با نغمه ششم غنیمت های او را
باید بهای او به سجده پس کنیز بهایش نماید و اندیشه
او باشد او را افضل و احسان خود بنزد و اگر مساوی
باشد به بهشت او کنند و اگر بد بهایش نماید و از نغمه
و از اجل آسمان باشد و شرک نماید و عده باشد علی حقیقت

او را می بخشد و خدای تعالی مدد قیامت به بندگان خود بخوان
مهربان باشد که خود شریک حساب ایشان شود و دیگر بر این
بدیهای ایشان اطلاع نماند و چون بکنایان خود اقرار
کند بکنایان و اعمال فرماید و بعضی من بدیهای ایشان نیلما
و دنیا به اعمال ایشان نیست کند و بر مردم ظاهر کند و چون
مردم تا مایه اظهار ایشان را به بندگی بند که این بند
کتابی نگردید پس از وقت میباید که ایشان را به بهشت ببردند
و آنحضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که
خدای تعالی مدد قیامت چندین وقت خود بر بندگان
بهین نماید که شیطان طمع در آن کند و حدیث وارد شده
است که در روز قیامت که خدای تعالی حساب خلق را
بکند یک مرتبه با فی ثانی که بدیهه ایشان را خریدن و زیاده
کند پس ملائکه عذاب او را گرفته با آتش و در آتش میرود
باشد پس خدای تعالی امر کند که او را پس گردانند پس گوید
که چرا به بی ستمی انتقام میمندی او را آنکه خود را آگاه
با اعمال آن پس او را دید ای پندیده که من بتر آن کار

نداشتم

که مرا بجهنم نرانی فرستاد پس خدای تعالی امر فرماید که ای ملائکه
من بفرستادم چندین من قسم که این بند من بیکر و بکنایان
نیک بنی نداشت لیکن چون او امر خدا تعالی بکنایان نیک
بن میبرد او را به بهشت برسد پس بند دیگر را بیاوردند
و نامه علش را بدست آوردند و در نامه علش بغیر بدی
چیزی نبود پس خدای تعالی او را خطاب فرماید که ای انسان
چه چیز ترا فرو کرد که ما پیدا کردیم که فرو کرد که ما پیدا
ما کردیم تو را پس او را می شود به بهشت دیگر بر حاضر سازند
که جمیع اعضای او بدیهای او گواهی دهند و از آن یکی
از مرهای پلک چشمش از خدای تعالی حضرت طلبید که گواهی
دارم پس خدای تعالی فرماید که بگو گواهی خود را معرفت
بند و صبی چشم گواهی دهد برایش باینکه روزی آن
ترس خدا گوید که به بهشت است بعد از این مایه
کند که ای بند از آن که خداست یعنی بسبب حری
آنحضرت رسول ص منقول است که روز قیامت
خداوندی از آن عرش ندا خواهد کرد که ای امت محمد

هر حق که مراد شماست بخشدیم و به تحقیق که باقی مندر حقوق
که شما داشتید میان حد یکدیگر به بخشد و داخل است من
شاید بر حمت من ای عزیزان اینها مغرورتر که مذکور شد
و از کتاها عظیم که در دست مر کرده فراموش مکن و انصاف
و دلسوایای بعد قیامت بخاطر برسان و از ترسیدن خلایق
ان پادشاه و منجز و از احوالات که بر سر هم خلایق خواهد
کنک و لال خواهند شد و از ایشان اذلول و ترس
از من و فرزند خواهد شد انچه کن از او شدند اعضا
و از چمن کردند آنها و هجوم و انبوهی خلق که عرقها فرو
مینند و از کتکی که شود و همه از های پنهان انکار گوید
و آنچه که در دلهای خلایق بود ظاهر شود بسیار از ایشان
شدن عورتها بنوعی که هیچکس بیکدیگر نظر نکنند از بسیاری
هول از دنیا که در حدیث وارد شده که چون در دنیا
شود هم در از غم و بیهوشی باشند عرق ایشان را
فراموش که از گوشه شان فرود میزد از زمان انچه
گفت که از سوا یعنی این چه و سواست که بعضی ازها

نظر به بعضی

نظر به بعضی خواهند کرد انحضرت فرمود که مردمان بخود مشغول
باشند چنانکه هیچکس پروای دیگری نداشته باشد و هر مردمان
ایشان کادیت که با نیکو داند و حال او دیگر یکی نباشد
و حال آنکه بعضی را بدوی کشند و بعضی بشکم دهند و بعضی را
و دینند و دلهای مردم با حال شوند تا آنکه دین و دین شوند
و بعضی را بکنار عدل و بیادینند تا وقتی که مردم را از احکام
نا بیغ نمایند و بعضی دیگر را مارها در کردن ایشان حقوق
شده باشد و ایشان را ممکن باشد تا وقتی که مردم از
حساب بیرون اند و بعضی دیگر را چهار پا بان بر ایشان مسلط
باشند و ایشان را در دست و پای خود بجا آید باشند
و بعضی را حیوانات شاخها نهند و در دین و سیمای خود
گیرند و بعضی مد فکر فرود خفته باشند و از غفلت از احوال مردم
از شقاوت و سعادت ایشان و در حدیث دیگر وارد شده
که جماعتی که ادای نکرده و غنی و غنی اینها از انچه خدای تعالی
اخراج از او واجب نموده نکرده باشند یا کرده باشند
اما متعین انچه که در شرع مقرر شده نمانند باشند

پس همان جلوس میکردن ایشان طوقی سازند و در
ایشان افکندند که سنگینی آن نه که کوههای دنیا سنگینی
باشد پس ایشان که زکوة فشرده باشد همان شر را از
کردن ایشان بیاورند و معلق سازند و اگر زکوة کوفتند
و در زکوة ایشان ازدهای عظیمی سازند و در زکوة
اندازند و بظلمه انقباض و دم پرستند از تن او جدا سازند
سازند و باز از این شکر پس سنگینی از تن او جدا سازند
و باز از این شکر پس سنگینی ببال خود باز گردد و همیشه جان
چنین گذران باشد تا این عذاب گرفتار باشد تا بعد از این
چند کلام پیش از آن حضرت در سلام منفرد است که در وقت
قیامت هیچ بنده را نخواستند که قدم از قدم بردارد
تا آنکه چهار چیز از او سزاوارند که اقل از عرش که در
چین تمام کرده و با حق رسانیدی موم از اعضایش که در
چین گشته کردی و بنده که رسانیدی بیم از مالش که از کجا
آوردی و در کجا خرج کردی چهارم از محبت و دوستی
اهل بیت علیهم السلام و از حضرت امام محمد باقر ع

منقول

منقول است که چون روز قیامت شود خلق بن هر دو از دنیا
و در میان و سوزان و ناله و سرپا برهنه باشند و چندان
ایشان را در محشر نگاه داشته باشند و عرق میرنجیده باشند و
ایشان تنگی میکردند باشد و خلق بن هر دو بالای یکدیگر می افتاد
باشد و از بسیاری زبردتم ایشان کل شده باشد و بعضی
انقدر عرق کنند که چهل شتر از آن سیراب کردند و بعضی
عرقشان از آمده باشد و بعضی داناتا و بعضی دانا سینه
و بعضی دانا سر و این عقوبتها بتفاوت باشد تفاوت
از آنکه عصیان و کتاها را ایشان بعضی عرق مثل عرق
باشد که از حرارت حمام حاصل شود و بعضی دایر همان
حرارت پیش باشد و این دو معصوم از آتش باشد
که در دنیا گناه کرده باشند و عرق ایشان بر زمین باشد
که اگر یک قطره از آن بدنایا بدیج که در آجانه انداشتم
باشد و هیچ کس را تاب شنیدن نبوی کردن او نباشد
چون مدتی چنین باشند بعد از آن از جانب عرش ندا آید
که ای امیر امت تو کجا است پیغمبر رحمت عالمیان محمد

نگرده و خدمت فقیر کرده اند که اید این بختید م و در
حدیث وارد شده که شیعیان اهل بیت علیهم السلام بعد از
قیامت بر پای می کشند از وفرا داشته باشند هر چه خواهند
از اسباب تنعم پشت خیزند و پشت بر روی ایشان در هر جا
حاضر می باشد و مشغول اند است باشند و قتی از ایشان
خداوند فریاد می شنود و احوال قیامت بر ایشان نماید مقدار
زمانی بکشان که در دنیا داده باشد و بر کاران بسیار
در شراب که در هر که اهل شرک و اهل شه باشد بسیار
ظلمت ساکنه و معتد به باشند و اهل عشر یعنی بر پلور
و بعضی بر پشت و بعضی خم شده و بعضی نابینا و بعضی نا
شنای باشند و آن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است
که چون بعد قیامت شیخ مخلوق این و آخرین را در یکجا
جمع نمایند و مردم را ظلمت عظیم فرو گرفته باشد و هم
خلق بر این صفت فرود آیند و گویند خداوند این ظلمت
و تاریکی را از ما دفع کن پس ناگاه جمعی را بنظر می آید
که مردان پیشانیان بلند شده تا بجای که زمین نیاید

روشن و زندانی شود پس اهل عشر شوند که با این جماعت
پیغمبران باشند و دانشوند که ایشان پیغمبرند پس گویند
که ایشان ملک که خواهند بود و دانشوند که ایشان ملک
نمایند پس گویند ایشان ستمکارند و دانشوند که ایشان
نیشند که بپند چه جامه کنند و دانشوند که از خودشان سوال
کنند پس ایشان متوجه ایشان شوند سوال کنند که شما
چه گمانید که بپند ما ساداتیم و ذریه رسولیم و ایمان
علی مرتضی ما محفوظ کریم خدا بپند پس از جانب
پرو و عکار عالم ندا آید که ای سادات و سخنان و ذریه
و هر که با شما مهربانی کرده است او را شفاعت کنند
پس ایشان در معرض شفاعت در آیند و هر که
غیر از این شفاعت کنند و با خود به پشت بر بند و از
حضرت امام جعفر صادق منقول است که چون بعد قیامت
شود بندگان مؤمن و حاضر کنند از برای حساب
دارند و با ندانند که هر چه از اهل عشر است
یکی در دنیا حقیر بوده و دیگری غنی و مالدار پس

پس فقیر گویای پیوسته کار من مرا بچه نگار داشته اند بعزت
توسو کنند که میدانی که مرا حاکم ولایت گردانیده بودی که
در آن عدالت یا ظلم کرده باشم و مالی در دنیا بمن نداده بودی
چنانکه میدانی که من حسن مذکور و باقی حقوق او را نداده
بودم و روزی انگاف دنیا به نداده بودی و تقدیر
فرموده بودی پس خدای تم گوید که بنده من راست میگوید
بگذرید او را تا به بهشت دعوت الشخص مالدار چندین
نگاه دارند که ذره ذره آن حساب طلبند انقدر عرق
از آن روان شود که چهل شتر از آن بیاشامند هر اینه برآید
شوند بعد از آن او را در حضرت بهشت فرمایند و در حدیثی
دیگر از آنحضرت منقول است که خدای تعالی در روز قیامت
عذرخواهی از بنده مؤمن که در دنیا محتاج و فقیر
کرده باشد او را هم چنانکه که کسی بدارد خود را عذر
خواهی نماید پس گوید بعزت بگذردم قسم که من ترا در
دنیا برای خورای فقیر و پیریشان نکرده ایم و هم پس
نظر کن بعضی دنیا تو را از این داشته پس چون نظر کنند

و در حرمت افتد و گوید هیچ زیان نکرده ام ای پروردگار
انچه نقصان شده از دنیای من بعضی آن در اینجا من
از آن و عطا فرموده و بدان ای عزیز که احادیث و احکام
از ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین در ذکر احوال
سکرات مرگ و فشارش و عذاب قبر و ذکر احوال برنج
و ذکر مراقب و عقوبات و روز محشر و احوال و مزخ و
بهشت و سایر احوال قیامت بسیار است و از حد حص
بیشمار و در کتاب های حدیث اهل بیت علیه السلام
علمای اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین ذکر نموده اند
حق آنکه رئیس محدثین شیخ ابن بابویه علیه الرحمة کتاب
صحیح در احوال معاد تصنیف نموده که تو مراهی شوی
بر این واقف و قاضای آن کلستان کن و چون نظر
و منظور ما ذکر بعضی از احوال معاد و محشر و شرف
و بهشتی و قیامت بود لهذا بر این مقدار انگاف نمودیم
و از حد اطاعت بگذریم و در خانه اگر کسی بکشد
حرف پس است و چون ذکر اقل شمه از احوال محشر

و نشر و نوحی و بهشتی جمعند و سائیدم اکنون در حدیثی
ابن ابی عمیر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام است که
حضرت امیرالمؤمنین و امام المتقین از حضرت رسول
پرسیدند ان نفس این آیه که یوم عیشر المتقین الی الرحمن
و ند یعنی از عد که خیر خواهم کرد متقیان را و هر که
را و از بسوی رحمت گرفتار کرد حضرت رسول ص فرمود
که یا علی و قد جعین را کی بیند که سران باشند و ایشان
مردانی باشند که تقوی و پر عیز را بر ایشان خدای
اند و محافل او را می نکرده اند و خدا یقین ایشان را دوست
داشته است و برگزیده است و ان عملهای ایشان خیر
و راضی بوده است و ایشان را متقین نامیده است پس
فرمود یا علی بمن انخد و ندی که دانند را شکافته و انواع
خوبها را از آن پرورده اند و است از برای مودتی
مخلوقان که چون متقیان را از آن خبر پرورده اند و سران
خاک بخند بر دارند ملائکه با استقبال ایشان آیند با
نازهای بهشتی که با آلاتهای ایشان از ملک باشند ان

که دارند

از مردارید و با قوت و جلالی ایشان از استیغاف شد
باشد و بعد از ایشان ابرائیم و چون متقیان بر ایشان
سوار شوند بعد از نماید تا بهجری هشتاد و یک
و با هر یک از ایشان هزار ملک همراه باشند از چهار جا
با عزان و دیگر تمام ایشان در بندگی بن بهشتیان برسانند
و آنجا حاضر شوند و در آن بهشت درختی باشد که برگ
اندرخت در بندگی چنان باشد که هزار کس در سایه
برکت آن درخت توانند آسود و آنجا پادشاه است از خیر
چشمه باشد که آبش مطهر و پاکیزه باشد و چون شربتی
از آن چشمه بخورد ایشان دهند لهای ایشان از حد و
شرکت پاک گردد و خداوند لهای ایشان پرورده و
و هر کس بقیه خرد راضی و خورسند باشند و طلب
زیادت نمی نمایند و شک نیست بر جماعتی که از ایشان
در مرتبه بالایی باشند و چون جام دیگر بیاشانند
مردهای ایشان از بدن ایشان بریزد چنانکه خدای
در سوره هلق میفرماید که و سقیمهم ربهم شرابا

یعنی بیاشامند ایشان را پروردگار ایشان شراب که مقرر
و پاک کننده است ایشان را از جمیع صفتهای ناپسندیده
و ذلیل و بتخصیص حسد و شکست که در اکثر مردم میباشند
پس حضرت رسول الله علیه و الله فرمود که بعد از آن ایشان
بجای دیگر برند که در عیال اندر سخت باشند و از این
الحقیقه گویند یعنی چشمه زندگانی و در آن چشمه غسل کنند
و هر که در آن غسل کند دیگر هرگز غم و هر چه غم
محبت الهی باشد اندک او برود و جودان با تمام محبت
کرد بعد از ایشان داد پیشترش نگاه دارند
پاکیزه و سالم شده از جمیع آفتها و بیماریها این باشد
آن که ما در باب خطاب مستطاب در سندان
جانب رتب القریع بفزشتگان که دوستان مرا همراه
باشید و همراه باقی خلایق در صحرائی محشر نگاه دارید
و ایشان را به بهشت برید که من از ایشان در دنیا
راضی و خوشنود بودم و در محبت خود را برایت
واجب گردانیدم برای چه ایشان را با جمعی باز دارم

که با حق بهای و بد بهای که منع کرده اند و خود را بعبادت
الوده نکردند اند پس فرشتگان ایشان را او در تادین نظم
نورین و بزرگترین بهشت و حلقه در دایره چنان سخت بنند
که صدای آن بگوش جمیع خادیمین رسد که خدای تعالی
ایشان را برای دوستانش افزیده و مهیا ساخته است
این صد را بشنوند خود را یکدیگر را بشنوند و صدای
گویند که اعدای دوستان خدا یتیم پس در بهشت جاری
ایشان بکشایند را ایشان داخل شوند و زنان از او میارند
و مردان سرهای خود را پیرون و گویند مر جبار چنان
خوش آمدید چه بسیار اشتیاق و فریاد محبت کامل شما
داشتیم پس ایشان همه هم چنین گویند و همه اهل بهشت
ساده دو و سفید اندام و جعد موی و چشمهای سر
کرده در سن سی و سه سالگی باشند و بعد از آنکه
حضرت امیر المؤمنین^ع اینها را نقل فرموده اند هر آینه
همه از آن حضرت پرسیدند که چه معنی دارد قرل
خدا یتیم که فرموده است عزف مبلیه من فزنا قرل

یعنی برای شما با خانها باشد جبالای یکدیگر بر سیدند که یا حضرت
بفرماید که این بالا خانها آنچه چیز ساخته اند حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که خدا یقین بقدرت کامله خود آنها
از مردارید و یا قوت و دزدان فریده است و سقهای
اترا از طلا و نقره با هم فریده است و هر خانه ای از این
خانه ها را هزار در باشد از طلا و سرخ و بر هر در و در
در بیان باشد فرشته ای از خانها را بر پیشمینه باشد در جبال
یکدیگر ارتفاع و بلندی آن سی صدکن باشد بر تنگهای زن
اراده قرار گرفتن نمایند فرشته ای که فرمود که دردی
او دفن قرار گیرند و در میان فرشته مشک و عنبر کافور
بهشت باشد چنانچه خدای تعالی فرموده است که و فرشت
مرفعه یعنی فرشته ای بر روی یک افتاده است و چون
مؤمنان در آن خانه ها داخل شوند تاج پادشاهان
بر سر ایشان نهند و هفتاد و حله برایشان بپوشانند
مرصع باشد از نایا قوت و مردارید و در میان تاج قوت
سرخ باشد چنانچه خدای تعالی فرموده است و یحیی بن

اسا و درین دهب و عقیق یعنی مژگان سازند ایشان را
برنجهای طلا و مردارید و پرورش ایشان از پیشمینه باشد
پس چون مؤمن بر تخت مرصع نشینند آن تخت آن خواجه
بلند و در آید و چون مؤمنان و دوستان خدای تعالی در
خود قرار گیرند و مؤمنان که سر از فرشتگان بهشت است
و سر از خندان و غلمان است برای مبارکت باد و ایشان
بیایند خدمتکاران مؤمنان آن خندان و غلمان با و گویند
که باش و مرو که در خدمت تخت تکیه کرده است حدیث
اش برای او میباشند است پس هر کس که نمیتوان دید
پس زن خود به که نان کی بدیش چنان باشد که عشا
کله پوشیده باشد مفر استخوان ساق و دستش دیده
شود و نود و شش و چهره جالش چنان باشد که اگر
یکی بدینا نظر تمام کند بعد ازین آن نود و شش
منوره کرده و بعد افتاد غلبه کند پس آن خود
از نیمه برود آید خا مان و بجانب آن مؤمنان
با خدمتکاران بسیار و خندان و غلمان هفتاد و حله

پوشیده باشد از بیا قوت و ذریعه و مرداید بافته باشد
در میانش مثلث و غیره بر باشد و قاج کر است بر
سرش گذاشت و تعلین طلا که بر جمع باشد بر واید
و یا قوت سرخ و چون خوری نزدیک است و ست خدایت
درسد خواهد که از شوق بر پا خیزد و حویته گوید که
یا ولی الله تعالی و از ارملش و بجا لحد و طاش که
ایام تقیعدان از کذا است مرا از برای ترا خریده اند
و ترا از برای من دست در کردن بیکدیگر کنند و داله
و خیران بیکدیگر شوند تا نصف دوزخ انجمن که مقدار
پا نصف سال دنیا باشد و در این مدت هیچ ملالی
از بیکدیگر گیرند پس چون اندکی از شوق فرو نشاند
بملا ل نظر بگردن حویته کنند کردن پند در گردنش
از بیا قوت سرخ که در میان آن لوحی باشد آن
مرداید در آن نوشته باشد که آشت ولی الله و
جیلی یعنی تود و ست و محبوب منی و مطلوب منی
و من محبوب و مطلوب توام و من مشتاق توام

و تو مشتاق منی بعد از آن عددی که هزار فرشته را برای
مبارکت بادی بنیشت و تو پنج حویته بفرستد چون
بدر اقل باغهای او رسند فرشته در میان گویند که و
و بجای ما رخصت بگیر که از جانب رتبا الغرض املایم
تا ما او را مبارکت گوئیم پس فرشته در میان گویند انجا
بایستد تا آنکه برویم بدر میان آن خود نزدیک تر عرض
نمایم و میان او تا در میان دیگر سه باغ عظیم بسیار
بزرگت فاصله باشد پس بنزدیکت آن در میان آید و
گویند عرض کن که در در اول هزار فرشته از جانب
رتبا الغرض املایم اند برای تمنیت و مبارکت بادی مرا
فرستاده اند که از شما رخصت طلبیم تا داخل شوند
پس اندکی آن گوید که من این جرئت نمی نمایم و عرض
عنایت کنم کرد زیرا که ولی الله یا نوجه اش منقلب
خانه اند و بعد از آن در میان آن در باغ عظیم بسیار
بزرگت بگذرد تا آنکه بدر حرم الاسود رسد و
سردار حرم سر می آید که هزار هزار ملک از جانب

برای نصرت و مبارکبادی آمده از انجمله اینست که آنها
یکی به پیش خدا متکبران بنزد حق الله آیند و عرض
نمایند که مطلب ما بر عرض سائید پس خدا متکبران بنزد
حق الله آیند عرض نمایند و در حضرت طلبند پس در
طلبند که داخل شوند پس آن فرشته کان از هزار درون
و از هزار درون بگذرند و داخل کنند و سلام کنند
باین طریق که سلام علیکم بما صبرتم فنعیم بقی الدار
و سلام علیکم طبعتم فادخلوها خالدا یعنی سلام
و در تحت خدا بر شما باد و در عقاب ما آنچه صبر کردید
در دنیا بر مشقت عبادتها و طاعتها الهی و ترک
نمودن معصیتها و نامشروعیات را آن ترس الهی و
صبر کردید از فروع ابدن بکها و مصیبتها بر شما
پس خوب و نیکو شد عاقبت کار شما که به بهشت
غیر سرشت داخل شدید پس حضرت فرمود که
اینست مراد الهی در این آیه که فرموده است
که و اذا رايت ثم رايت نعیم و ملکا کیر یعنی کاه

به پنی بهشت و اخراهی نعمت دید بسیار و ملکات برتر
یعنی ملکات و پادشاهی بی پایانت با ایشان دهند
که در سولان ولی الله داخل شوند و در حضرت طلبند
داخل شوند پس حضرت فرمود که هرهای بهشت
از نیرخا نهی ایشان جاریست چنانکه خدا ایتیم فرمود
است که تحری من نخنها الا نهی و میوههای بهشت نیکو است
ایشان آید هرگاه آمده جیدان نمایند شاخ درخت
فروید آید تا آن میوهها را بچینند و با نجویان میوه
دیگر بیرون آید و اگر خوابیده باشند چند آن
سرفروید آید که احتیاج بچیدن دست نباشد و بدین
انگیزد و آید و انواع میوهها یعنی در آید و خوردن
در پیش بهشتی تقریف نمایند که بهشتی را نصبت نمودن
آن شود گویند یا ولی الله می بیشتر از آن بخور که لذت
من بیشتر است و هر میوه را در بهشت باغهای بسیار
باشد که بعضی از آن در است و بعضی غیر در است
باشد و هرهای بهشت بعضی از شربت و بعضی

از آب باشد در نهایت صفا و بعضی از شیر باشد
در نهایت کثرت و بعضی از عسل مصفی باشد و چون
مؤمن را اشتیهای چیز خوردن باشد از هر بنوع که طعام
خواهد بی آنکه طلب کند خوردن و غلام و فرشتگان
و خادمان همانرا آوردند و بسیار باشد که برادران
مؤمن هرگاه اراده نمایند که با یکدیگر صحبت نما-
یند و دنیا رت یکدیگر کنند و بر آسبان سوار شوند
که از غایت سرعت و تند ی رفتاری هر جا که
نظر ایشان افتد قدم ایشان نیز اینجا باشد و بی
تغذیهای که نشسته اند با دراز نمایند که میت در بر داشته
بنزد آنکس بر دنا نیارت کند و باز آورد و انواع
نغمهها بر ایشان حاضر شود که نغمهها باشند هرگز
بشر از آن در دنیا در حدوت و لذت و همه
بهشتیان در سایه باشند و آفتاب بر سر ایشان
نما شد مثل هوای صبح بشر از طلوع آفتاب
حاصل آنکه همیشه در دودشنای باشند

بکر

بی که می آفتاب در غایت روشنایی و دقا هیت
و هر بنوع من هفتاد و نه انجودیه و چهار دند از دنیا
دنیا داشته باشد و ساعتی با خوردن خلوت کند و ساعتی
با تان دنیا و ساعتی با تان زمان صحبت دارند و بهشت
بر تخت نشسته باشند که یکدیگر را به بپسند و صحبت
دارند بی منتقت حرکت و اگر چه حرکت بهشت را
تعجب نباشد و بسیار باشد که مؤمن بر تخت خود
نشسته باشد و ندی ظاهر شود و مثل نقاب آن مؤمن
بجذ متکاران خود گردید که این چه نزد است خدمت
کاران کینند که این نزدند ازهای حقیقه است که
خدای تم برای تو افزیده است و برای تو خلق کرده
و مهیا نموده است و او ترا دیده است حقیقه سر
انجیم پیرو کرد که ترا به بپسند بعد از دیدن تو
تقسیم نموده دهند افش ظاهر شد این نزدند افش
بود که بهشت را مقرر کرده اند و دوشنی از نقاب
صفای که پس ولی الله گردید که انرا رخصت دهند

تا بنزد تو بیاید چون نمریت اشتیاق دارد پس هر آن
غلمان که پسران خرد سالند چند آن صاحب جانند
که گویا مردارید هائید که هنوز آن صدف بیرون
نیاموده و هیچ غباری بر آن نه نشسته دست کسی بر آن
نرسیده و حسن و جمال ایشان بر تیره باشد که اگر یکی
بدین آید دو ششهای چهره و دوی و شود اقتا بظلمه
کند و همیشه بحال طفلیت باشد و حسن و جمال
ایشان هرگز تغییر نیابد و این پسران خرد سال
بان حسن و جمال و جامهای ابن لال و قدحهای
اب شرب مالا مال با کوشش و راههای معکوس
و جایی بر کف دست گرفته و خدمت بهشتی آید
باشند پس هر آن نفر از این پسران با هزاران خادم
انخدمت میکنند بان آن صدف جمال ایشان قاصد است
بجای آن و نشانند و او را بشا بعت دهند که ولی الله
تر اطلب میکند پس انخدمت از جانب قرار با
خود بجای آن و نشانید و هفتاد حله در پوشیده

از هر یک طلا باف و نقره باف و از مردارید و با قوت
و زور مرد باشد از مشک و عنبر و جزئیهای مختلف
نخاکت آن جامها بر تیره باشد که همه مفرساقش آن
زیر هفتاد حله نمایان باشد و قدحهای او هفتاد
گز باشد هم ندان من پس چون خردی نزدیک رسد
حد مشک را از طبقهای طلا و نقره که بر آن با قوت
و مردارید و زبرد باشد بر سر آن خردی نظر
نثار کنند پس دست در کردن یکدیگر کنند و ملا
بهم نرسانند بعد از آن حضرت امام محمد باقر هم
فرمودند که بر ستانهای بهشتیان که خدای تم در قرآن مجید
یا ذکر ده است که یکی جنت العبد و یکی جنت العزیز
و یکی جنت النعم و یکی جنت المادی و خدای تم را
بهشت بسیار باشد و در میان آن بهشت ها و کو شکرها
و قصرها و منازلهای عالی فریده است برای بهشتیان
خشتی از طلا و خشتی از نقره خام و خاک در آنجا غفر
باشد و همه اوقات هوایش معتدل باشد و از آن

بشتمها انقدر که مؤمن خواهد با و عطا کنند و در
بشتمها از برای بند مؤمن نعمتها افزاید اند که
کنک هیچکس تعریف آن نتواند باشد و عطا
کسی نکند شمه باشد و در آن بستانها و درختان
افزاید است بر آن بیوم با آن بندگی که اگر کسی آب
تین روی سی سال در سایه انداخته باشد و آن
از این کنک در سایه شل و هر چه خواهد از نعمتها
در آن باشد و باغها باشد در بهشت که در پیش
بهشتی حاضر شود و خود را چندان تعریف نماید
که بهشتی را از خوردن آن مرغان و نبات شود
پس مرغ ببرد و در پیش او بر طبق حاضر شود
لیکصفهان و لیکن مرغ بخت بهشتی برده
که خواهد بخورد و بعد از آن مرغ بجالا دل
شود و ببرد و بجای خود رود و بهشتی با هر چه
که خواهد سخن گوید از دیوان و عبا به و غیره و باب
شود

شود و حلها افزاید است و نهایت نازکی و کدگی هفت
جامه او مقابل سه کدگی ناختی پیش باشد و کمتر کسی
در بهشت بر این تمام دوی زمین مملکت باشد و همه
اهل بهشت در سن سسی سه صد سالگی و قدر و بالا و پائین
هفتاد کن باشند و چون مؤمن از او چیزی بکشد خواه
پیش و خواه طعام و خواه شراب و غیرها بگوید
سبحانک اللهم یعنی خداوند ترا از آن منزله میدانیم
که بخیل باشی یا محتاج باشی چون مؤمن این کلمه را بگوید
نبان بجای ساند خداوندگان از خودان و غلمان
می آیند و میگویند چه چیز میخواهی فی الحال این چیز را در
نزد مؤمن حاضر میباشد پس آنکه بفرماید یا طلب
نماید و این است معنی آن که میگوید که دعوی بهم فرمایند
سبحانک اللهم و بخیریم آنها سلام و آخر دعوی هم
ان الحمد لله رب العالمین یعنی دعا و خواهش
و طلب بهشتیان با این کلمه است و خیر خودان
و غلمان و فرشتگان و غیر ایشان بهشتیان را در

در بهشت سلسله فی است که گذشت و چون بهشتیان
از لذت های خورشید و پیشش و گلش و مرغش شادند
میگویند الحمد لله رب العالمین یعنی حمد و ستایش
آن خداوند مطلق است و پروردگار هند و عالمیاست
و همه را آفریده است و مدعی می دهد و هر نوع
نیکی که باید کرده است و میکند انا انجا بقرایه
که اولتکم هم رزق معلوم یعنی حضرت فرمود
مراد الهی است که بهشتیان را و ذلت که خدمت
کاران بهشت انرا میداند که ایشان چه ازاده نموده
اند فی الحال از برای او حاضر میمانند پیش از آنکه
طلب نمایند و انا انکه خدا یتیم فرموده است
که و تو که هم مکره کن حضرت فرمودند مراد
الهی است که برای بهشتیان انواع میوه ها باشد
و ایشان مغز و مغرم باشند یعنی و خواهر
ایشان حضور نکند در بهشت از آنکه کنند

با ایشان میدهند با تعظیم اجلان و امثال این حدیث
و آیات قرآن مجید و احادیث اهل بیت علیهم السلام
و لیکن حدیثی باین جامعیت در تفسیر بهشت
فقر ندیده ام و هم چنین حدیث سابق را که در کتب
نجاوه مرفقه میباشد که عرب عرب را و این جمیع
حفظ نمایند و بخوانند و بعد تا سبب خوف ایشان شود
و از عقوبات الهی و سبب و جای ایشان گردد و در حدیث
و بی نهایت نامتناهی نیز که خوف در جا هر دو
مطلوبند و اکثر بندگان خدای تعالی عبادات و طاعات
را از جهت خوف از جهنم و طمع بهشت بجای می آورند
و در حدیث منقول است که شخصی بحضرت امام
جعفر صادق امام بحق ناطق عرض نمود که یا بن
رسول الله چنین چیزی از وصف بهشت برای
من و صفت نماید تا اشتیاق مرا زیاده نماید
آنحضرت فرمود که یا فلان بدانکه بوی بهشت

تا اذ هن از ساله راه خواهند شنید و پست مرتبه
ترین اهل بهشت انقدر جای میل دهند که اگر همه چون و
اندر در منزل او وارد شوند و از طعام و شراب
آن بخورند چیزی کم نشود و همه را بسو باشند که مرتبه
همه ترین اهل بهشت و قتی که داخل بهشت شود سه
باغ بنظرش در می آید و چون داخل کو چکین و
بهترین بیش و چندان زنان و خدمتکاران و
نهرهای روان و میوه های کوناگون ببیند گوید
خداوند! شکر و حمد تو بعد از آن بان میگردد
که نظر کن بان باغ دیگر چون نظر کند باغ دیگر
نغمه های عکیر به بیند و کرامتهای چندان مشاهده
نماید که در باغ اول ندیده باشد پس گوید خداوند! و
این همه را بمن عطا کردی خطاب دزدان
که اگر بتو هم شاید باز دیگر را بطلی گوید
که مرا همین بس است و از این بهتر نمیباشد

پس چون

پس چون داخل باغ دوم شود چندان خوشحالی کند
که خدا او داد و اند و حد و ستایش خدای تعالی را
او بعد پس خطاب دزدان که در جنت انقدر را
بیش بکشاید و چون مشاهده نماید بیشتر از انکه در
باغ دوم دیده بود از نعمتها و کرامتهای الهی شاکر
هوا کند و فرح و خوشحالی او زیاد شود و گوید
پروردگار! تراست حمد و ستایش انقدر که نتوان
شمرد گوید بهشت بر من نهاده ای باین بهشتیان
که عطا کردی و مرا از انش و درخ بخشدی
راوی گوید که چون اینها را از حضرت شنیدم
گریه کردم و گفتم خدای تو شوم دیگر بفرمایید
و تعریف کنید و شوقم را زیاده گردانید
حضرت فرمود ای فلانی در بهشت نری
که خدای تعالی بقدرت کامله خود فرموده است
که در کائنات ان نهر کنیزان بگذرد و او از ان

خوش آید اودا گرفته اند زمین بر کند باز بجا آید
دیگری برید راوی گوید گفتیم دیگر را بفرمایید
حضرت فرمود که من را در بهشت هشت صد
و دختر بکر و چهار صد و نوبت و دوزخ از خود این
گراست کند خدا را و آید برسد م که یا حضرت
فدایت شوم خدای تم هشت صد دختر دیگر با و
و هند حضرت فرمود بلی هرگاه من یکی از آنها
نزد یکی نماید بان هم چنان بکر باشد همیشه راوی
گفت فدایت شوم خدای تم خود را این را آنچه
چیز افزیده است که نان کی بدد ایشان برتر
اینست که مغز ساقهای دست و پای ایشان آن
ذیر هفتاد حله بهشتی نماید بان باشد و بکر خود
الین اینه من است و بکر من اینه خود
الین باشد که ان غایت لطافت و نراکت

بال خود را

جا لغز را دران مشاهده نماید راوی گفت فدایت
شوم ایا خدا لعین را سخنی کردن و حرف زدن
است که بان تکلم نمایند حضرت فرمود بلی سخن
میگویند بنوعی که هرگز هیچ افزیده بان خونی
و خونی نشنیده است برسد که چه میگویند حضرت
فرمود که میگویند که ما بهم خالان و جادوان
که همیشه خواهیم بود و ما را مردن نباشد و
ما بهم مشغوم و شادمان که هرگز اندوه نباشد
و ما بهم که در سرای خدا همیشه مقیمیم و هرگز از
پروان غیرویم و ما بهم همیشه راضی و خوشنود
قد رهیج باب بنصب و ختم نمی آیم و خوشحال
کسی که ما را و خلق شده ایم و خوشحال کسی که
ما را و خلق شده ایم انانی که یکبار از لاف
ما را در میان آسمان و زمین بیاورند و

وعدشنا بشود بدیهه ها را خیزه کند منقول است که زنا
بیشتر رشک عین دارند و حیض و نفاس و استیاضه
و بول و غایط و منی و حرکت و چیزهای که باعث
نفرت طبع باشند ندارند و هیچکس از اینها با ایشان
نیاشد و بدخلق نباشند و قبیح صورت نباشند
و آن عیب منزه باشند و اگر زنی از زنان بیشتر
یکبار بدینا نظر کند همه روی زمین بر آن مشک
شود و نزد قناب و ماه را ببرد و اگر یکی از
حدیث العین ابد و من خود را در صفته دیای
شود و تلخ اندازند همه ارباب او شیرین شود
و منقول است که زنی در دنیا با انواع عیبهای
بدنهای مبتلا شود در غایت زشتی باشد خداوند
او را در بهشت از جمیع عیبها پاکیزه سازد و حال
و صفای کسوف العین را باشد با و عطا فرماید

و حضرت

و بخت شود هر خوش سالت بد آنکه در بیان عالمی
شیعه و سنی هیچ خدائی نیست در اینکه در بهشت
جماع و باقی لذتها که در دنیا میباشد همه خواهد بود
بهتر از دنیا چنانکه در حدیث صحیح منقول است
که در بهشت خدای تعالی قوت صدمه و بهر مزنی
سید هد در جماع کردن و چیز خوردن و اهل
بهشت را بول و غایط نمیشناسد بلکه بفرق از ایشان
پروند و بعد از مشک خوشبو تر اهل بهشت را
هر روز حسن و جمال و صفا و تراوت و زینت
زیاده تر میشود چنانکه اهل دنیا را روز بروز
پیری و زشتی و جرم زیاده میشود و کمترین
اهل بهشت را هشتاد هزار خدمتکار خواهد بود
و زنده نه مرتبه از مرتبههای بهشت برایشان مقرر
میشود شخصی از حضرت صادق علیه السلام پرسید
که چگونه است که اهل بهشت هر صبح که از خواب

بهشت میچینند و میخورند و باز امتیاع بهمان هیئت
بر میگرد و چیزی از آن کم نمیشود فرمود که از باب
چرا نیست که از آن هر چند چراغ روشن میکنند
از نهاد چیزی کم نمیکرد و همان بر حال خود است
چسبید که چگونه است که اهل بهشت چیزی بخورند
و شراب میاشامند و هرگز ایشانرا فضل حق
باشد حضرت فرمود که واسطه آنکه خود را ک
ایشان طعمهای لطیف و نازک است و از اسقلی
و نفعی نمیشد بلکه از بدنهای ایشان بعرق
خوشبو جدا میشود و دفع میکرد پس چسبیدند که
چگونه است که هر چند خوردن و طعم میکنند باز
همان بکر میمانند حضرت فرمود که بواسطه آنکه
ایشان از طبعیت طبیب و پاکیزه آفریده شده اند
و با هیچ آفتی و جراحتی نمیرسد و در سوراخ

او چیزی داخل نمیشود و بعضی و کثافت از او دفع
میکرد پس همیشه رحم او بر یکدیگر چسبیده باشد
و بغیر از جامع کثرت نمیشود برای همین چنین است
چسبید که چنانست که مغز ساق دست پا ایشان
در هر هفتاد حلقه غایبانست فرمود که از باب استیسا
بیت که در میان آب و لال بنید از آنی که یکت
نیز کردن باشد بسبب صافیش میماند از
حضرت امام محمد باقر منقولست که بهشت را
هشت در است و هر دری چهل ساله و آه است
و حضرت امیرالمؤمنین ۳ فرمود که هشت در است
از یکدیگر به غیر از و صدیقان و داخل خواهند
شد و از یکدیگر شهیدان و صالحان و از پنج
و دیگر شیعیان و دوستان ما و اهل بیت
ما و من بر صراط می ایستد و دعا میکنم و میگویم
خداوند شیعیان و دوستان مرا یاری کند

و با مامت من انتقاد داشته اند و در دین ایشان
را بسلامت بگذران پس انحرافش ندانید که دعای
تراستجاب کردیم ترا شفاعت دادیم و در خوشیها
نت پس هر یک از شیعیان و دوستان من که
باری من و اهل بیت من کرده اند و با دشمنان
من جهاد کرده باشند یا بگردان یا بکفکاران من
ایشان را شفاعت کنم و هر یک از ایشان هفتاد
هزار کس از خویشان خود و همایه های خود
و دوستان خود شفاعت کنند و از در هفتم
باقی مسلمانان که اقرار بجهاد حقین داشته ما
شد داخل شوند و آنکسان که بقدر مدتی در
غنی اهل بیت ما در دل ایشان باشند داخل به
بهشت نخل اهد شد و در حدیث دیگر منقول است
که حصان بهشت یک غنایان است و یکی آن
نقره و یکی آن با قوت سرخ و بوعوض کل مشک

کار کرده است و در هایش یکی آن با قوت سرخ
که آنرا باب الرحمة نام است و یکی را باب القبر
نام است و او در کوی یکی است آن با قوت سرخ
و حلقه ندارد و دیگری باب الشکر است و آن با
قوت سفید است و در و نیکت دارد و عرض و
کشادگی آن پانصد ساله ماه است و آن در را
صد و ناله هست میگوید خداوند اهل من را
رسان و یکی را باب العبد نام است جامعی که بید
در دنیا مبتلا شده باشند مثل مصیبتها و دروها
و مرضها و خورده و غیره از آن در داخل شوند
و آن در آن با قوت نداشت و یک نیک است
و داخل شوند که این دو کم خواهد بود و بر اهل
آنکه بیشتر مردم قراب و اجر مصیبتها و بندگان
بجای کردن و پشیمانی کردن و ضایع و نابود
کرده باشند در دنیا افتادری هست که از هم

در هاین نکر است بندگان شایسته خدا که ترک
لذتهای دنیا و خواهشهای نفس کرده باشند و تقوی
و پرهیزکاری را شعار و پیشه خود کرده باشند
و رغبت تمام بپنجهای اخلاص داشته باشند و
تمام انیس و مونس خود میدانند از آن در داخل
خواهند شد و منقر است که حلقه در بهشت
از یاقوت سرخ و جودوی آن بحیفة او خفته
پس هرگاه آن حلقه را با بحیفة میگویند صد
میکند که علی و آن حضرت رسول ص منقر است
که هیچ درختی در بهشت نیست مگر آنکه سابق
از طلا باشد و در بهشت درختی است که خدای
باد ها را امر میفرماید که بر آن درخت میروند
و حرکت در می آورند و از آن درخت نغمه چند
صدا می شود و بظهور می آید که هرگز نخل یق
بان حق چنانستند باشند و آن برای کسی است

که در دنیا

که در دنیا ترک غنا آن ترس خدا ایتیم کرده باشند
و غنا نشینده باشند و در حدیث دیگر منقر است
که در بهشت جوی هست و بنکنا رجو به خودان
معنیه باشد که هرگاه بنغمه در آیند لغات دل
پنیر بنوعی باشد که هرگز نخل یق مثل آن نشیند
باشد و آن لغای ایشان سبح الهی باشد و آن
حضرت امیرالمومنین ص منقر است که طوبی در
در بهشت که بخش در خانه حضرت رسول ص است
و هیچ شومنی در بهشت نیست مگر آنکه از شامی
در خانه او هست که هرچیز که خواهد در خاطرش
در آید آن شاخ برای او حاضر گرداند و اگر سران
تند روی در سایه اندرخت صلسا لیان در
از سایه اش بلندتر اندرخت و اگر کلاغی از آن
اندرخت چند آن پرواز کند که پرش در آن
پری بفتد بیالای اندرخت نرسد و نین

از آن حضرت منقول است که در پشت درختی هست
که از بالای آن میفرید و از پای آن میروید
و آن پندش اسبانه ابلق و پندش که در پیش
و در پی آنکه که هر یک باله را دارند و پند
کجی و بولند و پند پس و پند خدایان
اسبان میروند و آنها پرواز نمایند بهر جا
که خواهند ایشان را بیند پس جماعتی گویند که در
مرتب از ایشان پست باشند گویند برودگان
ایشان چه کار کرده اند که باین کی افتاده اند
اند خطاب دیدند که در شهاب عبادت و بندگی
من برخاسته اند و دنیا را بسیار کرده اند
و دوزخها دوزخ داشته اند و دوزخی خورده
اند و عباد و شمنان جهاد کرده اند و غیر از
من دیگران کسی نرسیده اند و مال خود را برای
من تصدق نموده اند و بخل نمیکرده اند

پند
از خطبه
پند

از حضرت

و از حضرت رسول ص منقول است که در پشت درختی
عمودی و انبساط سرخ افزیده است و بر سر آن عمود
که هزار فقر است و در هر فقری هفتاد هزار
بالا خانه است و آنها را برای جماعتی افزیده است که
و دنیا با یکدیگر دوستی و محبت نموده اند و بنیاد
یکدیگر میدهند آنکه حدیث و اخبار از آنهم اظهار صلوات
الله علیهم اجمعین نقل کرده باشند و ذکر بهشت
بسیار است و این که طول کشیدن این رساله چند
موزه ایم و بهمین قدر اختصار کرده ایم ای عزیز
و رحمت رحمت الهی است و شدت غضب
بود که پیش از این شنیدی پس حیف نباشد که این
عمر من را در سر سبیل طرب این ده دوزخ
ثانی بر طرف کنی و از آن نان و نعمتهای بهشت
همیشه کی محروم مانی پس این ده دوزخ ثانی قابل
آن نیست که خود را از پناه رحمت محروم گردانی
و بیچاره عذاب گوناگون مبتلا کنی پس بخیر

و فرصت غنیمت شمار و برای آسایش خانه لغوت
در این مزرعه دنیا نهم عمل بکار و کار جوانی به پی
مندان که هیچگونه راه نجات و دستکاری بغیر از عمل
صالح نداده اند از بزرگت و کوچکت و عالم و جاهل
و پیر و جوان و آزاد و بنده عمل طلبیده اند از خدا
بر رحمت پروردگار جمع نموده اند تا بدین که من حق
قابل رحمت پروردگار نباشیم و اگر شفاعت محمد
مصطفی جمع نموده چه پیدا کند که قابل و قابل
شفاعت ایشان هستیم یا نه و اگر بخاطر رحمت پروردگار
که شیعه علی بن ابی طالب و باقی ائمه معصومین
سلوات الله علیهم بیتی و خواطر بان جمع نموده
و دست از کردن عملهای صالح برداشته پس
تکبر غیبتی که کدام صفت از صفتهای شیعیان
باز هست و شیعه بمعنی پیرو است و درجه
بن پیروی ایشان نموده اند و در کدام امر
و نه

و تقواست ایشان کرده اند و بغیر آنکه عمر خود را
در ازو ها و خواسته های نفس و نادانی ها
و غفلتهای بسیار ضایع کرده اند و خود را در میان
حرص و هوا سرگردان کرده اند و الوذعه صدق را
گذاشته و بال مردم گردانیده اند و در خود را که محل
فیض های الهی است بزرگت عیاری کنایه ها نپرسه
و تا ریکت نموده پس اما اندیشه که چون مرگت بر سرست
خواهد رسید حسرت های بسیار خوری و نفس خود را
ملا منه های بسیار کنی که چرا طاعت و عبادت کم کردم
و لیکن آن ملا منه ها فایده ندهد پس امروز که اختیار
بدست داری هوش و ادراک بر سر است از آن این
منزل که در پیش داری بیاد آید و کرد و عبادت کنایه
باب توبه و استغفار شوی و از زو ها و غیبت
که در دل داری بسیار یاد مرگت و سختی های آخرت
بدان مرگت یاد کن و در پی اعتباری و ندانگی دنیا

بسیار اندیشه کن اگر چه شخص است که مرکب اپری
و جوانی کاری نیست و وقت و موسمی ندارد
بلکه بچرانان نزدیکتر است ایامی یعنی که هر روز
شخصی از همسایگان میبرد چرا در حال ایشان فکر
یعنی نمائی و این معنی را بخاطرت نمیکند و محال است که
ممکن است که بجای پردی و الحال چه حسرتها میخورد
فکر نمیکنی که هر ساعتی در خوابیت و هر روزی یک
قوت از اعضایت ضعیف دست و پت قوت میشود
و هر لحظه چندی با سرس های مرگت نزد قریب آید
و خبرت مینماید پس موعظها و نصیحتها که از حضرت
رسول ص و از حضرت امیر المؤمنین ع در اینها
نقل شده مطالعه کن و بدین ایمان گوش فرمان
قبول کن برای آنکه ایشان حکیم و طیب و تقوا
همه خلق اند و موعظها و نصیحتهای ایشان سخنها
است که علاج همه مرضهای ظاهری و باطنی همه

خلق است

خلق است و بقرستانهای میرفته باش و از احوال
ایشان عبرت بگیر و از تنگی دنیا و یکی کرد ایشان
بخاطرت بیاورد و این تنهای و یکی قبر فکر کن
و از احوال چون آمدن خلایق از این برهان
خود اندیشه کن و مهیا باش و از طول امل یعنی بوی
های دود در آن را که باعث چهار چیز است به
پرهیز و این چهار حاصل است اهل کاهلی کردن
در عبادت و طاعتهای خدای تعالی و ترک یاد کردن
مسئلهای واجب از احوال دین فروع دین بواسطه
آنکه شیطان ملعون تر ابانی میدهد و میگوید که
فلانی صبر و فرست بسیار است و عمر در آن و در
همه عمر عبادت و طاعت خدای تعالی میسر است امری
که نکردی و در پیری هم خدای بندگان میتوان کرد
این پنج شش روز که ایام جوانی و قوت شومستی
است قیمت است و ایام جوانی و صرف میشود

و طرب و هوای با یاد کرد و در ویم از آن جهان خلعت
طول امت یعنی اندوهای دوندان این طول باشد
طیور بر حرکت کردن توبه و عاقتان میشود که توبه
بتر می اندازم بکار آنکه مهلت خواهیم یافت و تبت
که توبه خواهیم کرد تا گام مرکب امل بر سرست خواهد داشت
و از پایت در خواهد انداخت و مهلت توبه است
غنی اهل کو که کم توبه پس از این بهان مرگت جوانان
مکرت نیست خیر و به نقل بر که عمر مهلت دهد
و پس بدست آگاه بجوی که دیهای کتل با سبزه
بدی چه نفع خواهد دید و بکدام منزل خواهی رسید
و دیگر چه میدانی که در پی احرار کار است بکجا خواهد
کشید و بر سرست خواهد آمد و اگر در جوانی توبه
کردن و ادشوار میدانی و بخاطر توبه بد که در
پسری اسانت ندانسته که ترک لذتها در همه
وقت سخت و دشوار است پس اگر در جوانی

از

از ترک لذتها عاجزی در پی عاقتان خواهی بود
چنانکه جوانی که تر است راست کردنش اسانت و قوی
که خشک شد ملکن نیست که راست شود پس امروز
که تو هم جوانی ترک خواهشهای نفس کن و بدانی
مصلح و تقوی داد و پیش و از راسته بمشلهای
دینی نشو و خود را بعلوم و عمل نین ساز و طریح
اشنایی با علمهای دین و عاقتان شرع مبین بپند
سیم از چهار خلعت هر من بر جمع کردن مال است
برای آنکه هرگاه که در می که عمر بسیار است توبه خواهم
کرد پس اعتماد بر خداوندی عالمیان نداشته
باشی و ندانسته که خداوند عالمیان بمصلحت کار
میکند و هر کس را بمصلحت حالش در این دنیا
چیزی بدهد پس در این صورت دست از طریقه
شرع برداشته در تحصیل اسباب زینت و کمالی
دنیا ی خند سبها میکند و شیدوز را مرفوع کردن

اسباب میثاقی و علاج از عبادتها و طاعتها و خدای
باز میمانی و ملاوت و لذت عبادت الهی بتمام
جانت بنسیله و دفعه دفعه دلت سخت و سنگینی
میشود چنانکه در حدیث منقول است که فرزند آدم
هر چند پیش میبرد و در خلعت آن جوان میشود و اول
هر صبح بیکر طول امل از آنست چهار خلعت است
و آنکه طول امل با عت قناعت قلب با عت فراوانی
اخیرت میبرد و این بدترین خلعتها است چنانکه حضرت
امیر المومنین ع فرمود که از دو خلعت شریفتر هم
یکی متابعت و پیروی نفس و خواهشهای و دیگر
طول امل اما متابعت نفس و خواهشهای آدمی را
قبول کردن و پیروی شرع باز میدارد اما طول
امل نیز که او با عت فراوانی اخیرت میشود ای
عزیز چون از این جمله که گذشت معلوم کردی
که این ده روزه فانی قابل این نیست که خود را

از امور

از اخیرت و رحمت الهی محروم گردانی و فرزند محضرت
و ندامت بدی و پشیمانی بحالت ندهد و هیچکس
بفریادت برسد پس امروز که اختیار بدست داری
چرا فکری بحالت نمی نمایی و با نفس اتان مقام
جنت و حور و درختی ای و پای صبر مند امن تمام
عنایتی و اوقات ساعات عزیز خود را صرف
امور خنثی مسائل اصول دین و فروع دین نمیکنی
تا آنکه در آن سری باقی در فراغتها و راحتهای آنها
هم چنانکه در کتب سیر مسطور است که در زمان
سابق پادشاهی بود و در پسر داشت یکی پادشاه
را اختیار کرد و دیگری کنج قناعت را اختیار
کرده بعبادت و بندگی خدا مشغول بود برادر که
پادشاه بود میگفت ای برادر بیاتر هم مثل من
سلطنت و پادشاهی را اختیار کن و از لذت
های دنیا بهر پس و اترا و گوشه نشینی را
و اکنون برادر که عبادت میکرد میگفت

من دندان طلع از لذت هار شویهای دنیای دنی
قطع نموده و کند ام با عیارانکه دنیا فانیست من
پنجم که پدر من پادشاه بود عظیم الشان بهر از دنیا
برود و دای دو کن کرباس و من عزت باقی را بخوام
هر چه اسرار میزد که بیای ترک کن قبول نمی کرد خلعت
مقال بعد از قیال بعد از اقبال بها رک دید بر حمت
خداوند ذوالجلال و اصل گردید و روح او
با علی علیه السلام پروان نمود برادر او که پادشاه
بود بعد از تغیل و تکفین و خیر تشیع نزد تا
بر قبر او آمد با خدم و با ختم که با او بود او را در
قبر گذاشت و هر کس بمنزل خود مراجعت نمود
همین که پادشاه بمنزل خود مراجعت نمود دید
که پنج که در دست داشت در میان قبر برادر
مغوی گذاشته و فراموش نموده گفته میروم

پنج خود را میروم با یک نفر از غلامان خود سوار
کردیدند و در نه قبرستان شدند و بنشین قیوم
نمود و داخل قبر برادر خود کردند پنج را و برادر
خود را ندید اما در بجه نظر او آمد و بری بدماغ
او آمد هم جو بری نشیند بود در تمام عمر خود
و غلام در بجه کردید باغ بنظر او آمد و در میان باغ
رفت رفت تا آنکه بحجیت بسیار رسید که برادر
او در بالای تخت مرقدی نشسته و غلامان صف
در صف کشیده همه بنده و در خدمت او ایستاده اند
همینکه از بالای تخت برادر خود دید که می آید گفت
ای برادر خوش شامدی چه عجب بجه سلب اینجا آمدی
گفت بسبب پنج آمده ام گفت ای برادران پنج
نست در شاخه درخت اما بدینا بر مگرد که
پشیمان خواهی بود گفت نه میروم هر چه برادر
مؤمن اسرار و التماس نمود که برنگرد پشاه

مذاهبی بود قبول نکرد آخر الامر از آن راه که آمده بود
برگشت همین که بر سر قبر آمد دید بینه استخوانی
بعد از آنی که بشهر آمد مردم شهر را نمی شناسد بجهت
مزد قریب حالتی که من حالا از این شهر بیرون
کردیم و الان آمده ام مردم را نمی شناسند آخر
الامر بنا بدر عمارت خود آمد یعنی است که داخل عمارت
کرد و چون یکی ها و قول چاق ها نکلش از حرکت
ای مردم من اینجا پادشاه بودم و بزرگی و سلطنت
و فرمان و زمامی این شهر من بودم من حالا از شهر
بیرون شدم که هیچ خود را از قبر برادر خود
بیاوردم این جز را پادشاه و سائیدند که شخصی
آمد ادعا نماید که من در اینجا پادشاه بودم
و این منزلت پادشاه از این سخن حیرت
افزود و پیوسته کردید از عمارت و بر لعل
او مطلع بعد از آن اسباب سیر و تفریح را

را طلب نمود که آیا به پلیند که این چه واقع است
بعد از آن اسباب سیر و تفریح مشوجه شد ند که
نکته پادشاه است سه صد و نود سال یا بیشتر یا
کمتر است این پادشاه بوده و از شهر بیرون کردید
و داخل قبر برادر خود کردید و آدم که همراه او بود
فوت نموده و تنی استخوان کردید ای برادر بگویش
هوش پیدا باش پس اگر بنا بر آن از طاعتها و عبادت
د نما الهی دست برداشته و انداختن مشکهای
شرعی و کردار نیکی و بلند نهی و خواهشهای نفس
مشغول گشته بجان آنکه خدای تو مرا بر حال خود مطلع
نداشته و پنداشته که آن عید اند و جز از حالت
نداره پس وای به تو این چه کفر و حماقت و جهل
آلوده که ذات او بجای و در جای نیست و هیچ
جای خالی از علم و قدرت او نیست و خود تو بیک
رویه آن نسبت بگرمی او سادیت و بیکالافت

خود به بند خود نزدیک تر است از نفس او و بداند که
او و جودش از ظاهرش بیدار است از پناش و کبر
از نفس او و جودش از کوبایش از خداست و حاضرین
و ناظرین و این حال تا فرمای و مخالفت آن میکنی
ای وای بر حال این چه بجای و پشیمانی و پی شری
ایا مگر خدای قهار از همه کس کتر میثامی چو نیست که بداند
و دشمنای خود را از همه کس پنهان میکنی که مبادای جان
برند و ترانند امت کنند که فلان فلان است و نیکو
جبار و قهار و هم شری نداری پس چو نیست که اگر بداند
از بند کانت یا مصاحبی از مصاحبت برخلاف
مصاحبت کاری کنند فی الحال در غضب مشی و اول
دشنام دهی و کونکش میری و دولت از آن از دست
میشود و اگر تقصیری در خدمت تو نماید از آن شری
میکنی و از نظرت میاندازی و تو چندین امر دینی
او را ناشنیده پنداری و احکام قرآن را معطل
میکند ای و بر علای و تفضلای دین تکبر میکنی
بزرگ

و بزرگی میثامی و ایشان را غار میداری و انطوائی
و حرام الهی جز میداری و راه حق را گذاشته براه باطل
میروی و بدعت را سنت پنداشته هنوز امید داری
شدی بهشت داری و در سبیل نعمتهای الهی چشم
داری و خود را من من حقیقی میثامی و بجز غماز
و دغف و رسی که از ترس مردم بجای میاندازی و
مغرور گردیده و لا انا من حقها بر فلک رسانیده
و اگر برای پند وانی و پی معادنی را استعاره خود
نموده که گمان کرده که بسیاری از مردم عمر بجهالت
و عظمت ضایع میثامد از حکما بیشتر خلق غافلند
و هرگاه همه ایشان بجهنم روند کون هم با ایشان
باشم و هرگاه ایشان را بنامزدند مرا هم بنامزدند
باشند مرا هم بنام خواهند بود و هرگاه ایشان را
عذاب الهی جبر تراشد خود و قتا بخوانند
من جبر خواهم ترانست خود هرگاه تمامی ایشان را

بجهنم بند کرام با ایشان ببرد پس وای برین که چه
بسیار کم عقل بوده و بد و فساد ده چه خیال و باطل
است که کرده پس بیا و تجربه خرد غا و خود را بیا
ز مای و یک لحظه انگشت خرد با آتش بدان یکسانست
و در فنا بکرم بنشین و جبر و طاقت خود را به بین
تا عاجز بودن و فنا دانی تو بر تو ظاهر پس هر که
بدست تاب افتاب ندارد و چگونه تاب و طاقت
ان مدتها خواهد داشت و اگر خواند بدست
خود برود یا از خوری بنشین بر تو میزند فریاد
مکنی و پتایی مینمائی اما چگونه تاب و تحمل آن
مارها و عقربها خواهد داشت که اگر یکی از آنها
در دنیا نهر خود را بر بند هرگز گیاه در زمین
سبز نمیشود و از غایت اش کردن و هراشان
چگونه تاب خود در نهم و اشامیدن هرگز
و دریم دون خیال و عزاها داشت اگر تکیه بر کرم

فداوند

خداوند عالمیان موده و بکرم پرورده کار عالم مغرور
شد و بنا بر آن دست از یاد گرفتن مسائل حلال و
حرام و عملهای خیر برداشت و بکارهای دنیا گرفتار
شد و از آخرت فراموش کرده و مکان کرده
که حد و جهل از عذابهای الهی خلت می خواهد داشت
و سعی بدرجات عالیهات بهشت عجز سرشت بشر
در سید پس چونست که کارهای سهل و آسان دنیا
بکرم پرورده کار گیریم و انیکنداری و بکرم خداوند
عالمیان اعتماد مینمائی و اگر دشمنی بر تو بدی کنی
کسی بر تو آزار رساند در دفع آن فکرها کنی و سپاس
سازی و بکرم الهی و انیکنداری و اگر ترا میل بخیزی
بهم رسد و بچه درم و دینار میسر نگردد و چگونه
سعی تمام در بهم رسانیدن درم دینار کنی و از راه
وجفاها کنی و بکرم خداوند و انیکنداری و اعتماد
نمائی و گوی تا سعی نکنم بطلب ترسم تا غم نخورم

هم گذاردی من سم گوی که کیم است خدای دهن مانت
سکان دوی بیلقه فان چو نشت که اگر کشتی در خانه
خود نشیند با الهو واجب و عیش طرب و دکان
گذارد و گوید که پروردگار کرم است و مکی که صاحب
زمین باشد گوید که خدا کرم است بی آنکه بجز این
و دیانت کتم حاصل برای من سز میشود باین
متحر یکی و ایشان از جمله مقلدان و خردندان
شمار می پس چو در این دانی و پینای که داری
فرسپ نفس شیطان خورده و در این مزروع
دنیا از برای آخرت اسایش برای عقبا دانه
نمی نیکای بلکه همین چشم دانی بر کرم پروردگار
عالم مکر نشیند که حضرت رسول ص فرموده که دنیا
مزروع آخرت است تا کسی جد و جهد بر میان جهان
به بندد و دلت از ترس الهی و امیداری رحمت
او چو نکستی و تسلیم خود را از کینه حسد و طمع

محرم پاک سازی و بصفه های نیک و عملهای صالح
ظاهر و باطن خود را بنیای و از چشمه اخلاص
آب یاری نمایی و در آن صحرای قیامت پرند است
ترا حاصل و محصول نخواهد بود هم در این دنیا
و هم در عقبی دست خالی و مفلس و پریشان
خواهی ماند و از این هیچ نفی بگرم خدا بقم غور
اهد رسید بواسطه آنکه آن کرم آن همین که برای
فرد و همایان فرستاده است که ترا تعلیم نماید
که چه ترز و زراعت غای و خود و عده نموده است
که هر چه بکاری یکی داده گردانم چنانکه برای انسان
دنیا می تواند وی کرم تخم از بیک و زمین را
قابل زراعت گردانید و ترا چمن و کدو و هوش
و دست و پا داده است و ترا تعلیم کشت و زراعت
نموده است و جو و کدو تخم افشانی هر دانه
را هر چند دانه گرداند ای عزیز اگر گمان کرده

که خدایتم در آخرت گریم است و در دنیا گریم نیست
پس وای برتر این چه چهل و نیت مکرند انچه
که خدایتم در آخرت بکیت و تغییر و بدلت و صفات
خدایتم بهم میرسد این نشانه منافقتی است که بران
اظهار ایمان میکنی و دیگر خدایتم را تفاوت قرار
میدهی یا نشنیده که خداوند عالم در قرآن مجید
میفرماید که وما من دابة فی الارض الا علی الله
رزقها یعنی نیت هیچ حرکت کنند و بدین
مکرانکه بر خدات رزقی او در جای دیگر فرستاده
که پس لایقان آما سعی یعنی نیت انسان را
در آخرت مکرانکه سعی نموده باشد در دنیا
پس چگونه است که انچه خدایتم وعده نکرده است
که پی بلیغ خود دهد و بخورساند و در تحصیل
بهم رسانیدن او سعی هائمانی و بدو علف
گرمش انتقاد نمیکنی و کارهای آخرت را که فرستاده
که پی سعی میراست در آن تفاوت میکنی و کمال

بماند

که خدا گریم است پس اگر راست میکنی که او گریم است
چونست که درستان که کم از آن راست از منتر بر
جهنم منقار و هیم و کاف و کبی و اسباب و بران
و از وقت درستان بسعی تمام مینمائی و بهم میرسانی
و اگر خدای در دست نداری قرض مینمائی و اسباب
و بران درستان را بهم میرسانی و از دو حال پیری
نیت یا انست که در منتر بر جهنم را کم از آن را از
سرمای درستان پنداشته و یا آنکه کم از کرده که پی
علو جهل از منتر بر جهنم خاک می خورای یا نیت
هیهات هیهات بتحقیق بدانکه هم چنانکه نجات
و غلغله می از منتر بر جهنم نین میسر نیست مگر آنکه
انش بحبت الهی و در اندوه و ملت بر افروزی
دلایا سرفری و بر جهنم کارید و پیش هم چنانکه
مردم پر و دو کار عالمیان برای دفع سرمای قیامت
در این دنیا فانی برایت انش افروید و در دل

و در دل سنگ انجا ای داده ترا هفتای کرده که
بستایدی اهن او را از دل سنگ پیرون اوید و آن
خود دفع سرمای زمستان غای هم چنین کر مشود
بارش من دفع زمهریر جهنم و کوش و هو شش
داده و از برای داه غای تو پیران و اما مان درین
یقین نموده که تعلیم ایشان و پیروی ایشان چگونگی
زمهریر جهنم ان خود دفع غای ای نفس وای بر تو
که برود حساب بنا و دعه و ثواب و عقاب و نقاد
نکرده بلکه گمانت آنت که بعد از مردنت ننده
نیت سخن اهد برده و چون مردی رستی این چه
خیال است هیاهات هیاهات این چه خیال باطل
و خیال است با گمان کرده که ترا برای باز چه افزاید
اند ایا چه کرده هرگاه که ترا از قطره آب منی افزاید
و اقوام عجایب و غریب و بدلت تر نیک باده
سکینه عاجز خواهد بود از اینکه یکبار و دیگر طلعت

که خدا هر چه است پس اگر راست میگوئی که او که میست
چونست که زمستان کم از آن تراست از زمهریر جهنم
و عاف و کوشی و اسباب و براق و از وفه زمستان
بسی تمام و میغابی و بهم میرسانی و اگر خرجی دوت
نداری خرج میغابی و اسباب و براق زمستان را
بهم میرسانی و اندو حال پیرون نیست یا آنت که
زمهریر جهنم و کم از آن تراست از زمستان پنداشته
و یا آنکه گمان کرده که بی جد و جهد از زمهریر جهنم
خلک می خواهی یافت هیاهات هیاهات بمحقق
بدانکه همچنانکه نبات و خلک می از زمهریر جهنم
نیز میسر نیست مگر آنکه آتش محبت الهی یاد داند
دعه و ملت برافروزی و لباس نفوذ و برهنگ
بیا و پیش هم چنانکه کرم برود و کار عالمی
برای دفع سرمای زمین دوا بر دنیای عانی
برایت آتش افزاید و در دل سنگ هستی دوت
نپشاند و بر سرین حیات نشاند و اگر چنانچه

کرده اعتقاد نفوذ پس وای بر تو این چه کفری
احقی است که خدای خود را بدیع گردانسته و خود را
از متکرران و ملحدان گردانیده ایانداشته که خدا
راست گو و صادق است و بدیع گو نیست زیرا
بدیع کسی میگوید که از کسی بترسد یا نداند که
بدیع گفتن بد است و زشت است یا افک بری
ناید که گوید که محتاج بان باشد و خداوند عالمیان
ان همه اینها منزله است عنه ترسی از کسی دارد
و نه جا اهل فنا دانسته که بدیع گفتن بد است
نه برای فایده میگوید که احتیاج بان داشته باشد
و اگر بنا بر اعتقاد و بگفتنهای امان و پیغمبران
آورده و لیکن بگفتنهای مبتدعانه است
که دنیا میل چندانی بگفتنهای او ندارد
ان کار آخرت برداشته پس وای بر تو این چه جهل
فنا دانست ای فکر نگرده که دنیا مزه او گشت
زار آخرت است متعارف چنان است که مزه

جای

جای لذت و مکان راحت نمی باشد بلکه جای محنت
و تعب می باشد چنانکه اگر زمین شخم شود و تخم در
شخم افشاند نشو و آب داده نکرد و حاصلی و
محصولی بعمل نیاید و خرمن نشود و از دانه او بهره
نکرد پس کی جای راحت باشد و باینحال کی هم متعال
انواع لذتها و نعمتها در دنیا که خانه عاریبی سه
روزه پیش نیست برای سزه کاشن آفریده و برای آینه
خانهای نفس و فریادهای قیقمق و دندان مقبول و
کثیران مطبوع خدا متکبران مقرر فرموده است پس
جای که برای بند کاشن آفریده اند برای محض لذت و راحت
و فراغت آفریده باشد و مؤمنان و صالحان امان
و عده فرموده باشد و در قرآن مجید وصف
و تقریب بسیار نموده باشد یقین است که لذتها
و راحتها و نعمتها آخرت دائمی و همیشگی است و نعمتهای
دنیا باد نیا خودش و سه روزی پیش نیست پس نسبت
است میان نعمتهای دائمی و نعمتهای معدوم و فانی

ایاد و احادیث و اخبار اهلان و فکر و تفکری و در نزد
و عظمت آنها را بقیه خود میکنی چنانکه آنحضرت رسول
ص منقولست و هر که یکبار بگوید سبحان الله و الحمد لله
و لا اله الا الله و الله اکبر خدا اینهم برایش در بهشت
چهل درخت بنشانند که انواع میوهها در ایشان باشد
که اگر یکی از آن درختها را ببلند آوردند و مقام دنیا
نکند و همه خلق بآن بخیر بمانند از خوبی و طعم و مزه
آن و اخلاص و در دستک و بوی آن نباشد و در حدیث
منقول است که هرگاه بطی را برای بهشتی حاضر نمایند
و بقدر خواهند بخورد و دلش آنکس خواهد همان
بطی آنکس شود و چون از آنکه مطلبش حاصل شود
انرا خواهد همان انرا شود هم چنین هر میوه از آن
درختان که ناکون و نکت برکت از آن درختان
بیکر دیدن باشد در پیش بهشتی و آن میوهها خود
در طبقه در پیش بهشتی حاصل میشود بی تعب و جد
و به شفقت بر بدن بهر وجه که اشتهای او خواهد

خبر

چنان کند که اگر اشتهای آنکس داشته باشد آنکس می آید
و اگر انرا نخواهد انان می آید پس اگر یکدرخت از آن
بدنیا آید و خواهند که بفروشدن یا پادشاهان
دنیا میتوانند قیمت دنیا را و خرید و با وجود اینها
که شنیدی آن درختان احتیاج با بدادن ندان
و غیر اینها بقیه بنا یکشید بگونه و صفاتی که
بآنکه ده هزار سال باقی ماند و چه نسبت است میان
ده هزار سال با ابد الابد و آنحضرت رسول
صلی الله علیه و آله منقولست که اگر جامه از طلا
اهل بهشت را بدینا آوردند اهل دنیا تا جدید آن
نیا و دند و از بسیاری اشتها و از ذوق میبرد پس
هرگاه حاصل جامه چنین باشد پس چه گمان است
تا این باشند جامه و باقی آن نعمتهای بهشت و اهل
بهشت را بر این قیاس کن و آنحضرت امیرالمؤمنین
منقول است که آنحضرت فرمود که اگر خوب متوجه
شوی و چشم و گوش و دلت را بجا نبیند از آن

و من آن برای تو وصف نعمتهای بهشت غایب چنانکه
میباید هر آینه در وقت آن بدست مفارقت میکرد
و تحمل و تاب شلیکدن آن نمیتوانست و آن مجلسی من
برخی خواستی و میل بجانب اهل قبرستان میزدی
و آن برای نیایدی شوق و ذوق تو بر سبیل
بهشت و نعمتهای آن پس هرگاه این سخنها از مبالغه
و وصف و تعریف بهشت و نعمتهای آن حاصل کرد
پس آن مشاهله چگونه خواهد نمود و دعا داشت
اهل بیت و اعدا شده که هر چیزی که در دنیا
است شلیکانش بزرگتر است از دیدنش و هر چیزی
که از موده لغت است دیدنش بهتر و بزرگتر است
از شلیکانش و دعا داشت و اعدا شده که خدای تعالی
فرموده است که این اماده و مهیا ساخته ام از
برای بندگان ام در بهشت چیزی چند که هیچ
چیزی ندیده و هیچ کوشی نشنیده و در هیچ

فاطر

خاطری نگذشته باشد پس خدا پرست اگر غیبت
مشتاق و نعمتها و لذتها است پس ترک دنیا و اهل دنیا
پرستی کن زیرا که ترک دنیا فخر حق است بواسطه
آنکه مثل دنیا و آخرت مثل دو ذرت است و عقل بگوید
با شد بقدر آنچه که یکی از آن دو وزن نزدیک بیشتری
از دیگری و در می افنی و اگر سلب پیچلی و پیوستنی
نزدیکتهای آخرت از آنست که نعمتهای دنیا را نفقد
و نعمت های آخرت را نیسی و نفقد آن نیسی بهتر نیست
پس وای بر تو این چه کوفتی و احمقی است و صحیفه
برای خود راست کن و سعی که از مؤمنان حاضر
باشند گواه گیر و بر اعتقادهای خود با این طریق
بگوید بسم الله الرحمن الرحيم
أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له
و أن محمداً صلى الله عليه و آله عبده
و رسول له و أن الجنة حق و أن النار
حق و أن الساعة آتية لا ريب فيها

وَأَنَّ اللَّهَ بَعَثَ مَنْ فِي الْقُبُورِ بِرَسُولِهِ
أَنحَازَانِ كَرِيمٍ تَابِعًا بِرَحْمَةٍ كَافٍ بِرَسُولِهِ
اللَّهُ بِرَحْمَتِهِ الرَّحِيمِ الْمَشْرُوقِ الْمَشْرِقُونَ فِي هَذِهِ
الْكِتَابِ إِنَّ أَخَاهُمْ فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَن
ابْنِ فَلَنِ كَذَنَ بِأَشَدِّ بَوْلٍ فَلَنَ ابْنِ فَلَنِ
بِاسْمِ مَرْدٍ وَابْنِ رَاسٍ وَابْنِ رَاسٍ وَابْنِ رَاسٍ
وَأَشْرَفَهُمْ وَأَفْرَعَهُمْ أَنَّهُ لَيْسَ لَهُ
إِلَهٌ إِلَّا اللَّهُ وَخَلَقَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ
أَنَّهُ مُقَرَّبٌ يَجْمَعُ الْأَنْبِيَاءَ وَالرُّسُلَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ
وَأَنَّ عَلِيًّا قُلِيُّ اللَّهِ وَإِمَامُهُ وَأَنَّ الْأَمَّةَ
أَوْ كُتُبَهُمُ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَعَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ
وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَجَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى
بْنَ جَعْفَرٍ وَعَلِيَّ بْنَ مُوسَى وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ
وَعَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ وَالْعَاقِمَ

الْحَبِيبَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَأَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَأَنَّ
النَّارَ حَقٌّ أَيْتَهُ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ بَعَثَ
مَنْ فِي الْقُبُورِ وَأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
وَمُخْلِفُهُ فِي أَمْرِهِ مُؤَيَّدٌ بِأَسْلَافٍ مَرِيَّةٍ تَبَارَكَ
وَتَعَالَى وَأَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهَا مَهْدِي وَفَاتِمَةُ الرَّحْمَةِ
أَمِيَّةٌ وَفَاتِمَةُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَحُجَّةٌ عَلَى عِبَادِهِ
بِرَأْسِ مَنْحُصٍ خُودِشٍ بِمَجَازَانِ كُنْدٍ كَرِيمٍ
مَبَانِيَانِ كَرِيمٍ كَرِيمٍ كَرِيمٍ كَرِيمٍ كَرِيمٍ
إِلَى الشَّهَادَةِ عِنْدَكُمْ حَتَّى تَلْقَوْنِي بِهَا عِنْدَ الْحَقِّ
بِرَأْسِ كَوَاهِلِ كَرِيمٍ كَرِيمٍ كَرِيمٍ كَرِيمٍ
أَسْتَوْدِعُكَ اللَّهُ وَالشَّهَادَةَ وَالْإِقْرَارَ وَالْإِقْرَارَ
وَمُرَدَّةً عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
وَنَفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

پس انصافه را بر معبود و بر می کند بهر انصاف بر
ساختند و بر هر کس ها آن وفایت کنند از بعد
آن مردنشان بایستد استقر با حرمه بگذرانند
و باید بعد از این که رها دیگر و فکر فرزند و مال
بناشد و متوجه جناب اقدس الهی شود و بپایان
باشد و فکر و اندیشه دیگر نکند که امور دنیا بکار
آن نمی آید بعین آن لطف و رحمت الهی و معرفت
صفات الهی و معرفت عدل و حکمت پروردگار
عالم و معرفت نبوت و امامت و معاد بهر بقی
که در کتابهای علما مذکور است و معرفت مسئله
های ضروری فروع دین و کردن عملهای صالحه
بهر بقا نون شرع شریف و بعین آن توکل کردن
بذات مقدس و صفات پروردگار عالم و معرفت
نبوت و امامت و چون توکل کند خدای تعالی
کارهای بآن مسدود آن با حسن وجهه صورت
خواهد شد

خواهد یافت و بداند که اگر خودش هم در دنیا باقی نماند
خواست الهی بقی بایشان نمیتواند رساند و ضرری
از ایشان دفع نمیتواند نمود و انچه او ندی که ایشان را
افزاید بایشان از آن مهربان تر است هم چنانکه در
کتاب سیر منقول است که ضعیفه بود و در سیر است
یکی صالح بود و یکی طالح صالح بنیکو کار و طالح یعنی
بدکار و پسر صالح بهادر کردید بعد از اندک زمانی
بر حجت خداوند بزدانی و اصل کردید و معاد و پسر
اصل و قطعاً که به نکرده حتی آنکه بعد از زمانی پسر
طالح بهادر کردید و در حالت نزاع بود مادر او و پسر
او که به مبارزه و پسر طالح گفت ای مادر چیست چه چیز
که برادر من که عمل خیر است خود را در عبادت
و طاعت معبود بختن بود و زمان فارغ خود تو نیست
نمود که به نگریدی و از برای چه که به میکنی مادر من
گفت ای فرزندی بر احوال تو که به میکنم گفت چه اعتبار

آنکه فرمود کار خودی جناب باری تم ترا عذاب خواهد کرد
نمود و بخالد با تش خواهد کرد ایند همین که پس این را
شاید گفت ای مادر مگر نشنیده که جناب اقدس الهی
از پدر و مادر و مهربان تراست هفتاد مرتبه بعد از آن
روح او با علی علیه السلام بعد از آن فرستاده شد
و بعد کار کسی او را در خواب دید که در بهشت برین
قرار گرفته است و در بالای تخت نشسته است و غلامان
و کنیزان در اطراف صف کشیده اند پس سیدان
صالح که از چه عمل و طاعت باین درجه و مرتبه رسید
و حال آنکه در دنیا بدکار بود کردار بودی آن پسر گفت
بخیر خداوندی که در ذات او غللی نیست باین مرتبه
رسیده مرا مگر همان جواب که بمادر خود گفتم
که جناب اقدس الهی از مادران و پدران مهربان
تراست هفتاد مرتبه بعد از آن آن صالحان
جواب بمادران حیران گفت و خوشحال گردیدند

که خودش در مقام بجا و امید باشد و از رحمت الهی
و از شفاعت حضرت رسول الله و حضرت
انعمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین امید عظیم
داشته باشد و منتظر قدم شریف ایشان باشد
زیر که همه ایشان در وقت جا دادن ثواب خود
سنتی حضرت امیرالمؤمنین و فرزندان او داشته باشد
همچنانکه مسطور است که در ولایت بخارا شخصی بود
که داناتما از بخارا بخدمت جناب امام زین العابدین
مشفق میشد و بجا که پای آنحضرت می رسید و مسئله
خود را اخذ می نمود و دزدی صغیفه آن گفت چه بشود
در وقتی که بخدمت آنحضرت میرسی چیزی از
آنحضرت از برای ما بگیری انمزد گفت این حرف
نیت که کسی از هم چرامای چیزی ترا هتاف نماید مالیه
دنیا و بلیت ندارد اخلاص مرا نمرد بان روانه گردید
بخدمت آن کشتی شکسته و دیگر بلاد رسید و در آن

عشیر یوسی آنحضرت شد بعد از آنکه طعام اوردند
و صرف نمودند حضرت اقباله با لکنی خراستند و غلام
اب میر بخت بدست مبارک آنحضرت انمزدی دید
که همه شمش طلا و نقره میکرد حضرت فرمودند ای
مرد اینها را بردار که زوجه تراز با مالیه دنیا
خواهش نموده انمزد من بخاکم بر سر شاو
کجا بودید حضرت فرمودند مگر خیالت میرسد که من
نیز ندانم چیزی انجا حرکت نمیکند و کسی حرف نمی
زند مگر اینکه جناب اقدس الهی ما خوانه داده کرم د
بران مطلع گردانیده است خلت صم کلام انمزد
زهار و نقره ها را برداشته روانه ولایت کردید
و زن را بشارت داد که ای ضعیفه بدان واکاه باش
که آقای من و تو هر چه خواستی شفقت فرمودند
بدون آنکه من حرف زنم همین که انشخص بان رفته
گردید ان ضعیفه گفت مرا هم ببین که اشتیاقهای

انفرترا

آنحضرت ترا دارم خلت صم کلام روانه کردید
انفاقا ضعیفه چهار کردید و زن دیکت مدینه طیبه
بر حمت الهی واصل گردید انمزد کریم بسیار نمود
و بعد از ان بجلالت علی ابن الحسین و سید حضرت
فرمودند که غصه زوجه خود را میخوری بعد از ان
حضرت روی خود را بطرف قبر انمزد و گفت ای
ضعیفه زن شو و در نزد ما حاضر شو بقتل زن
انمزد حاضر شد انمزد گفت ای ضعیفه من مرده
بودی در کجا بودی گفت در میان باغستان بهشت
سیر میکردم ناگاه هانفت و از داد که این ضعیفه را
بر گردانید ناگاه دیدم جوانی از دست من گرفت
مرا حلاصت این حضرت حاضر نمود شهرش گفت
گدایم جوان بود زن گفت همین جوان که در زندان
ایستاده ایم و آبی عزیز فرمان برداری ایشان نموده
باشند حضرت رسول هم از دست راست خود

آیه یک
 مشاهده نماید و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بدست چپ
 خود بپایند و باقی حضرات را بر مودش مشاهده نماید
 پس نظر بایشان نماید و بگوید من ایند و من قدم مبارک
 شما بر من پس حضرت رسول ص بملک الموت گوید که
 سفارش خود را بجای رسان و دقیق بفرج این
 من من ملک الموت گوید یا رسول الله هر چه
 خدا ای تم برایش در بهشت مقرر فرموده اودا سلام
 نماید پس حضرت رسول ص فرماید که بیا نکا کو چو
 نکا کند مقامی را بپند که در بهشت خدا ای تم مقیمانده
 بملک الموت گوید یا رسول الله چنین کسی که چنین
 مرتبه و مقام داشته باشد و شما نیا و تش تشریف
 اوده باشد چرا با سانی بقبض روح او تمام پس
 حق من مرتبه دیگر بمقام خود اندازد و حضرت رسول
 الله ص و باقی حضرات صلوات الله علیهم را مشاهده
 نماید بملک الموت گوید و در شرف قبض روح نماید
 که زودتر بخد مت خداوند دم که مرا صبر نماید

یا رسول الله

پس ملک الموت بعد از این با سانی قبض نماید و بگوید
 که موکلند امر نماید ایشان را در حرمین بپایند
 یا سمان بپند و اهل سمان اینا شنایند نمایند و چون
 بسدقه المنتهی رسد ساکنان اینجا که ایشان اهل بیت
 اند گویند که حقا اهل این مرتبه است و عمل صالح کرده
 برای رضای خدا بعد از آن و روح را از هفتاد هزار سال
 بگذرانند که بر سر هر سال در هشتاد هزار شرف
 ماهی نوبتی و شغلهای که تسبیح و تهلیل پروردگار
 نماید و بیای و مددکاری ایشان جواب دهد
 بعد از آن خدا سکم فرماید که اودا در دو موضع این
 دو موضعی جای دهد و در حدیث دیگر منقول
 که هرگاه خدا اینم از بند داضی باشد بملک الموت
 خطاب رسد که روح فلان را بدرگاه ما بیا
 پس ملک الموت با پنج صد فرشته فرود آید که
 در دست هر فرشته دسته دجیان و زعفران
 باشد و هر یک اودا بشارتها دهند بخلاف

بنادنی را که دیگری دهد و بعد از قبضه و خوشی آنکه
دیوان بان می گفت غایب و چون نظر ابلیس بر ایشان
افتاد دست بر سر زده فریاد بر آورد و لشکرش جمع
شوند و کردند ای پسر ای ما چه شد و چه واقعه روی
داده که بدید که اینکس را مله حظه نیکدل که بچه مرتبه
از کرامت الهی کریند ما جهل و سعی خود را در فریب
دادن او دریغ می داشتیم اطاعت ما نکرد و پس وی
ما غرور حاصل که در مقام بجا و امید باش و از دست
الهی امید و آرایش چنانکه منقول است که حضرت ۳۴
بر باین شخصی انا خدا مدحت و او در حالت تنوع
بود و حضرت از آن پرسید که خود آنچه طور می یابی
گفت امید انداخت الهی دارم و از کنا هان خرد
من سام حضرت فرمود که این دو حالت در عمل کسی
غیا بشد مگر آنکه خدا ای تمام امیدش نماید و از
هر چه که میرسد اتمیق میکرداند و سنت است
که در محالیت احتیاج را بیا مد هم وقت بسیار بگوید

الهم

از عبد الله عباس رضی الله عنهما منقول است که
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
منقول است که فرمودند که این دو زنده کلمه
مستحب است از توبه و انجیل و توبه و انجیل
باید که همه مؤمنان و مؤمنه این کلمات را بر
کاغذی بنویسند بر آن عمل نمایند تا برکنند
دنیا و آخرت کردند کلمه اول حق سبحانه و تعالی
میفرماید ای فرزندان آدم غم و غمی بخور مادی
که خزانه من پر است و خزانه من هرگز خالی
نمیشود کلمه دوم ای فرزندان آدم با هیچکس
اسی بگیر و از کسی چیزی طلب مکن مادامی که
مرا یابی و هرگاه مرا طلب کنی بیای کلمه سوم
ای فرزندان آدم از سلاطین و جبابره ترس
مادامی که سلطنت باقیست و سلطنت من
علی الدوام باقی خواهد بود کلمه چهارم

ای فرزند ادم همه چیزها بر ای تو افریدم و ترا
از برای خود پس خود را درین بسهم سزا بخوان
مکن کلمه هم ای فرزند ادم من از تو عمل فرما را
نمیخواهم ترا از من بین دوزخ و دوزخ خواه کلمه ششم
ای فرزند ادم هم چنانکه از افریدن آسمان زمین
عاجز نیامدم از بدل کردن و دساییدن دوزخ
تو عاجز نیایی هم دوزخ خود را از کسی طلب مکن
مگر از من کلمه هفتم ای فرزند ادم هم چنانکه
دوزخ تراقت میسازم تو نیز عبادت مراقت
ساز و مخالفت من مکن کلمه هشتم ای فرزند
ادم آنچه بر تو قسمت کرده ام بدان راضی باش
و از هوای نفس شیطانی پیرا نشو کلمه نهم
ای فرزند ادم من بحب تمام تو نیز بحب من
باش و عایم از محبت من خالی باش
کلمه دهم ای فرزند ادم از زمین من این

باش و از زمین برج باش تا از پل هر جا بگذری
و پای و د بهشت نمی کلمه یازدهم ای فرزند ادم
بفحمت من راضی باشی نفس خود را از عذاب
من برهائی و اگر بدان راضی نشوی چه نفس را
بمن کارم تا ترا چون وحشیان در بیابانها مید
وایند باشد بعزت و جلل من که نیایی مگر
آنچه تقدیر کرده ام کلمه دوازدهم ای فرزند
ادم از جهت خود بر من در غضب میثری و بر نفس
خود غضب میکنی از جهت من ای فرزند ادم
باب در فوائد تربیت شریف حضرت
امام حسین صلوات الله علیه و آله و خواص
بعقبن از او و به مرزده در دوایت معتبر
بسیار رواند شده است که خاک قبر حضرت
امام حسین شفا است و مفید است که هر
کس عملی حادث باشد بنسبت آنحضرت

کذا البته شفا یابد مگر آنکه علت مرگ باشد
 و در حدیث دیگر فرمود که کام فرزند خود را
 تربیت آنحضرت بردارید که امان میدهد از
 بلاها و در حدیث دیگر فرمود که تربیت آنحضرت
 شفا میبخشد از هر دوی و امان میدهد از
 هر ترسی و در حدیث منقول است که حضرت
 امام رضا ع هیچ متاعی بجای نمیگذارد مگر
 آنکه قدری از تربیت آنحضرت در میانش می
 گذارند که بهر گز آن محفوظ باشد و در حدیث
 منقول است که این یعقوب از حضرت
 صادق سؤل کرد که بعضی از مردم از تربیت
 حضرت امام حسین ع میگیرند و منتفع میشوند
 و بعضی نفع نمی یابند فرمود که والله که هر کس
 که انتفاع نفع داشته باشد البته نفع یابد
 و در حدیث دیگر منقول است که شخصی با
 حضرت عرض کرد که زنی مرسته بمی داد
 که بنفهم

که بخندم گفته معظم بدهم که چانه کعبه را بان بد و در حدیث
 فرمود که آنرا بفروشن و بقیش را بپسل بده و در غفران
 بخزند خاک قبر حضرت امام حسین ع را بگیرد آب باران
 نرم کن و در میان غسل و در غفران بریزد و شیعیان
 مایه که بهاران خود را بان دو اکند و در حدیث
 دیگر فرمود که خاک قبر حضرت امام حسین ع شفا
 میدهد است هر چند ثلث فرسخ دور باشد که از قبر
 بردارند و در حدیث دیگر فرمود که تا هفتاد فرسخ
 از قبر خاک جهت شفا میتوان برداشت و در حدیث
 دیگر فرمود که بجهت شفا تا یک فرسخ فلت از لایق
 قبر میتوان برداشت و فرمود که هیچ چیز مثل آن نیست
 در شفا بخشد مگر دعا و چیز که برکت آن کم میکند
 در جایهای نامناسب گذاشن مگر اعتقاد آنکسی که
 بخورد اما کسی که یقین داند که آن شفا است
 هر وقت که بان معالجه کند البته او را بدو ای بر

احتیاج نمیشود و فاسد میکند و کم میکند نفع تربت
شیا طین و چنان که فکر که خود را بران میمانند و هر یک
که میکند و از آن میبوید و شیا طین و کافور و جن شکت
میرند بر فرزند آن آدم پس خود را بران میمانند و
بوی خوش و نفعش را کم میکند و هر تربتی که از
حایر پرور می دانند انقدر که نتوانند شرح از
شیا طین حاضر میشوند و از بیم انملعون داخل ما
میشوند و بعد پرور مہتیا میباشند کتا از حایر
پرور اند خود را بران مالنند و اگر تربت از
این سالم ماند از بیماری که بخورد و در ساعت
شفا یا بد پس چون تربت را بر دای بلند و پنهان
کن و نام خدا را بران بسیار بخوان و من شنیدم
که بعضی تربت را بر میدارند و اگر اسکت می
شمارند حتی آنکه در میان تربت چهار دایان

بادری

بادریان ظرف طعام می اندازند چون تربتی
چون شفا یا بد یا بدیستی که کسی که صاحب یقین است
با استحقاق با موری که موجب صلاح او است
اعمال خود را فاسد میکند اند و حدیث دیگر
منقول است که شخصی با حضرت عرض کرد که
مراد و مرض بسیار میباشند و هر دای که
خردم نفع نکرد فرمود که چرا تربت حضرت
احام حسین ۲ میخوری که در آن شفا می خوردی
و اما آن از هر سم است و وقتی که بر میداری
تربت را بگو اللهم انی استلک بحق هذه الطینۃ
و بحق الملائکۃ الذی اخذها و بحق البقی الذی فیضت
ها و بحق الرضی الذی حل فیها صل علی محمد و اهل
بیتہ و اجعل فیها شفاء من کل داء و اما ناگن
کل خوف پرسید که شفا می خوردی و دانستم
چگونه امانت از هر خوف فرمود که هرگاه

ان ظالم با از بلكي انديشه داشته باشي انخانه
پيرون ميا آنكه خاک قبر آنحضرت با تو باشد
و در آنوقت كه خاک بر ميداري بگو اللهم هذه
طينة قبر الحسين وليك اخذتها من ذالمات
اخاف و مالا اخاف و عدك كتاب ثمالى منفرد
كه حضرت ص ۳۴ فرمود كه چون خواهي تربت
قبر را برداري حذر و معرفت بين و قل هو الله
احد و انا انزلناه و بين و اية الكرسي بخوان
و بگو اللهم بحق محمد عبدك و جليلك و در شرك
و اميلتك و بحق ابراهيمين علي بن ابي طالب
عبدك آخى و رسولك و بحق فاطمة بنت بنيت
و منجبة وليك و بحق الحسن و الحسين و بحق الهمة
الى اسدين و بحق هذه القربة و بحق الملك المولى
بها و بحق الرضى الذى هو فيها و بحق محمد الذى
تقمت و بحق جميع ملائكتك و انبياءك

در روز

و رسولك صل على محمد و آله و اجعل هذه الطينتين
شفاء لى و لمن يستشفى به من كل داء و سقم و مرض
و اما ما من خوف اللهم بحق محمد و آله طينة اجعله
علما تا نفا و دوزقا و اسعاه و شفاء من كل داء و سقم
و انة و عاهله و جميع الاطعاع كلها ائت على كل شئ
تدبر بر اللهم رب هذه التربة المباركة المهيمنة
و الملك الذى هبط بها و الرضى الذى هو فيها
صل على محمد و آل محمد و سلم انفعنى بها ائت على
كل شئ و بسند معتبر آورده اند
كه در الحمد لله الى آخر هفت خرو و نيت اول
در الحمد خ نيت و خ ان خوف قيامت است
و حق الله الحمد با خوف كاري نيت كه قوله
و اما من خوف مقام ربه و هى النفس عن الهوى
فان الجنة هى الماوى و يدكر در الحمد نيت
كه نشانه ن فرم و در خ است و حق الله

الحمد را با ن قوم کاوی نیست قوله ثم ان شجر الزقوم
 طعام الاثیم و دیگر در الحمد ش نیست و شین شقایق
 است و خواننده الحمد با شقایق و تکاوی نیست که
 قوله ثم و بنا غلبت علينا شقوننا و دیگر در الحمد
 ظا نیست که ظین ان لقی است و خواننده الحمد را
 با لقی کاوی نیست که قوله ثم کلا انما لقی من لعم للشری
 و دیگر در الحمد ف نیست و ف از فراق است خواننده
 الحمد را با فراق کاوی نیست و قوله ثم و ظن انهم
 الفراق و دیگر در الحمد ث نیست و ث بش و دونخ
 و خواننده الحمد با بش و دونخ کاوی نیست قوله
 وید عن ابی بصیر و دیگر در الحمد ج نیست
 بهم جهنم است و خواننده الحمد با جهنم کاوی نیست
 و قوله ثم ان جهنم لم وعدهم اجمعین و اما کلمه
 الحمد پنج حرف است حرف تم در میان ز و ذی
 پنج وقت نماز و هر یک پنج وقت

بجای آمده و جذبان را ند الحمد اجناب اند سرچی
 ان تقصیر ان شخص دکنده و الله سه حرف است
 بر پنج ضرب کبی هشت باشد و حق تم هشت حرف است
 و افریده است و هر که هشت حرف را بنیان را ند هشت
 در هشت بروی کشاده کرد در آن هر دیکه خواهد
 در آید رب العالمین ده حرف است و ده را در هشت
 می هجده میورد و هر که این هجده حرف را بنیان را ند
 حق تم هجده هزار عالم را فزیده است و قراب هجده
 هزار عالم را در دیران اعمال او ثبت گرداند از حق
 الرحیم دوازده حرف است دوازده را بر سر هجده
 می سی باشد هر که این حرف را بر زبان داند حق تم
 صراط و آنکه می خیزد راه است و در بر قدم او اسان
 گرداند مالک بر مالدین دوازده حرف است
 حق تم دوازده ماه افریده است هر که این
 دوازده حرف را بنیان را ند هر کناهی که در این

و زنده ماه کرده است از تفسیر وید و گذرند و
ایاک نغید هشت حرف است هشت را که به زنده
منی پست شود و پست را که بر سی منی پنجاه شود و
فیامت پنجاه هزار سال است که گفته است و کان
مقدار خلیق الفسنة و هر که این پنجاه حرف را
بنیان داند حق تعالی ویران پنجاه هزار ساله راه از
خرفان زنده این گرداند و یا که نسقین یا زنده
حرف است یا زنده را بر پنجاه منی شصت یک میشود
و هر که این شصت یک حرف را بر زبان داند بعد از هر
باران و بعد در یا ها حسنه نماید برای او هدایا
المرابط المستقیم زنده حرف است زنده را که
بر شصت یک منی هشتاد باشد و هر که این هشتاد
حرف را بر زبان داند حق تعالی او را از هشتاد
هزار زیاده و قدح از او گرداند و مرا ط
الذین انعمت علیهم زنده حرف است زنده

که

که بر هشتاد منی زنده باشد حق تعالی او را به زنده
نام زنده است و هر که این زنده حرف را
بنیان داند حق تعالی او را به زنده نام خود داد
و بران احوال او بنیاید غیر المغضوب علیهم و لا
القضا لهن یا زنده حرف است پنجاه را که بر زنده
نه منی صد چهارده می شود و قرآن صد و چهارده
سوره است و هر که این صد و چهارده حرف
را بر زبان داند ثواب صد و چهارده سوره دریا
و صد و پست چهار هزار پیغمبر افزاید است و هر که
این حرفها را بر زبان داند ثواب صد و پست چهار
هزار پیغمبر در بران عمل او ثبت نماید

آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویت
که وقتی که مرا به عراج بردند و بمقام قاب قوسین
او ادنی رسیدم ایستادم ندا آمد انجا بن پرورد
گار عزت یا احمد در زمین گمرا دوست میداری
گفتم هر که ترا دوست دارد و مرادوستی ای
خطاب کنی خطاب دیدم سید که یا احمد من ترا می
بیدوستی علی میگفتم زیرا که من او را دوست دارم
و او مرا دوست دارد و چون با آسمان چهارم
رسیدم و با جبرئیل ملاقات نمودم جبرئیل
چو سید که پروردگار را توحید گفت گفتم مرا
امر کرد به محبت علی پس جبرئیل گفت والله

با الحق بنیسا لوان اهل الارض یحبون علیا لکما
تخبه اهل السموات لما خلق الله نارا یعنی تسم
یاد میکنم ای پیغمبر با بخدای که ترا برستی و در
ستی مردم معدن کار بحق فرستاده اگر هر این
اهل زمین دوست داشته باشند علی بن ابی
طالب را هم چنانکه اهل آسمانها و کسی و قلم و لوح
دوست میدارند هر این خطاب خلقت عالم و ملک
جبرئیل بنی آدم جهنم را خلق نمیکرد محبوب
آورده اند که روزی ابی بکر بخدمت حضرت
رسول ص آمد و او را با هفتاد نفر از اصحاب
مهمانی برد چون حضرت رسول ص بهمما رفت
ابا بکر وقت خوردن طعام خوردن فارغ
شدند هفتاد نفر غلامان او کردند برای قدم
حرکت فرستادند آنرا کردند چون باز آمدند
حضرت امیر المؤمنین مد فقه مهمانی را و از او
کردن بنده هارا برای فاطمه علیها السلام گفت

جناب فاطمه اه سرد ناکت کشید حضرت امیرالمؤمنین
 علیه الصلوٰۃ وعلیه السلام گفت ای فاطمه چرا اه
 کشیدی بنی نین فرود رسول خدا را بمیان می آورد
 فاطمه گفت با علی امروز سه روز است که امام حسن
 و امام حسین علیهما السلام کسسه اند و در خانه
 هشت روز بهم می رسد که برای ایشان نان پان
 نخل و رسول خدا را چه کرده بمیان می آورد بدین
 المؤمنین عرض گفت اگر ابو بکر ملعون بن زمار
 می نماند من بکرم جناب اقدس ذوالجلال می
 نمانم چون از دین بگذشت روز دیگر امیر
 المؤمنین ۴ پیش حضرت رسالت ۳ آمد و گفت
 یا رسول الله دیروز همان ابا بکر بمردی امروز
 همان من باش حضرت رسول گفت از کفان
 امیر المؤمنین علی شاد شد و چون نزدیک
 شام رسید حضرت رسالت پناه را فرستاد
 دو بیت نفران صحابه در خانه امیر المؤمنین ۴

اندوان روزان ماه مبارک رمضان بود چون فاطمه
 دید که حضرت ۳ با اصحاب در سید جای معین
 کرد حضرت فرود آورد چون اصحاب هر یک
 در جای خود نشستند فاطمه متفعل بود بجهت اینکه
 در خانه هیچ چیز از اسباب اکل و شرب نبود
 امیر المؤمنین ۴ گفت ای فاطمه غلبن مباش که
 خدای ما بزرگ است چون وقت نماز شام
 رسید رسول بنان استاده و اصحاب در عقب
 آنحضرت نماز کردند و با و داد و دعا نشستند
 حضرت امیر المؤمنین ۴ برخاست و در خانه
 خلوت در آمد و سر برهنه کرده بر زمین بنان
 بد نگاه بنان نهاد و زبان بمدح و ثنای حضرت
 سبحانه و تم کثاده گفت یا دشاها ملکا تر و نفی
 السر و الخفیاتی که اگر ای بکر دوش بنان و نعت
 دینی می نماند من با لطافت پی کران تو می نمانم

و در آن خلوتخانه با خدای خود دراز می گفت و در
مناجات مشغول بود که فاطمه علیها السلام دید که
وقت افطار است و حضرت امیرالمومنین عید
نیت در جمعجوی حضرت علی بود و دیگر در خانه
خلوتی با حضرت حق تعالی در مناجات فاطمه نین
بود دست بگشود تا آمین که گاه سفره از مخزن
رحمت و ما طفت حق سبحانه و تم بردست فاطمه
بستد و روان شد چون بخدمت حضرت رسالت
پناه رسید سفره در پیش حضرت رسول نهاد
حضرت سر سفره بگشود چنان پهن شد که اگر
صد نفر دیگر می نشستند همگی جا می شد چون
سر پیش برداشتند بنوی از دایره جنت بود و باغ
ایشان رسید که انواع بهجت و حق می و سرت
و فرخناکی برایشان قبل از نقره طعام
میتراکشت چون نظر در آن خانه کردند از انوار

نور

نغمه های الطاف الهی دیدند که هر کس دیده بنی آدم
ندیده بود انجاعت آن هر چند خود ندیده
می شد و آن حضرت پیغمبر ص و رخصت حاصل کرده
که هر کدام از آن طعام تنگی بردارند هر چند بر
داشتند ذوق کم نمی شد تا سفره را چیدند جبرئیل
از جانب ملک جلیل بان خلیل بی عدیل در رسید
وقال یا رسول الله یقرینک السلام و یقر
سبعون رجلا یضیف الیک و اعتق سبعون سید
بقدر و مهم عرض نمود جبرئیل یا رسول الله حق
سلام میرساند و میگوید بروند ابا بکر هفتاد
نفر مهمانی کرد و هفتاد سده از ادعوی و طا
در عرض قدم هر یک که خضار مجلس بسب علی
بن ابی طالب هزار سده از انوار جهنم از او
کردیم و سفره کرامت و لطف الهی را بعلی
بن ابی طالب شفقت کردیم و اودا قسیم شد
و دوزخ کرد و ایندیم **مصرع دیگر**

سویخ در

دکتاب حقیقة الشيعة و در کتاب های
دیگر که ذکر آنها مناسب مقام نیست مستور است
که در دهان جناب پیغمبر صافی بود از انصاف
و یقین که هر روزی یک دفعه بخانه جناب سید
رسول محمد بن عبدالله و علی مرتضی می آمد و حال
مبارک ایشان را میدید و از حال سوز ایشان
قلب از ضعیفه نیک اعتقاد منور میکردید
از ملا می شود هر انضیفه گفت ای زن تو هر
روز صبح بر میخیزی و کجا میروی گفت بید
خانواده بنویس و کرامت میروم و حال ایشان
را می بینم امروز گفت اگر بپسند ایشان بروی
و ایشان ترا می پسندند فیما المراد و الا اگر دیگر
ترا به پسندد و خانه من حرام و ترا مطلقه
من دم زن قبول نموده همین که صبح شد
برخواست از خوابگاه و روانه دربان

معللت ملان بر کنیده خالق کردار و جید
کران غیر فرار کردید در عرض راه ناکاه نهی
ان خدا پیغمبر با و رسید دیدن مقطع لایسته
است گفت این کجا میروی گفت میرم بید
اقایانم و مولایانم جناب سید رسول خدا و علی مرتضی
و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین شهید کردید
گفت ترا قسم میدهم بحرستان برنگردان نقاب
از روی خود بردار تا روی ترا به بینم انضیفه
صالحه حیران ماند گفت اگر نقاب از روی خود
بردارم خلک فخر خود نموده ام و اگر روی
خود را نمایم این مرد مرا قسم داده است خلک
قسم نموده ام خلک صدمه کلام خدا را یا دمنوش
خداوندان میدانی و مطلق که این مرد مرا قسم
داده است این را بگفت و نقاب بار روی خود
برداشت جناب اقدس الهی صورت را ظهور

سلامت بیرون شدی گفت همینکه خود را
بمیان آتش انداختم آتش کلمات کردید و در
میان باغهای بهشت می کشتم ناگاه هانف اوان
داد که این ضعیفه را بر کرد ایند که رسول الله
اورا میخواند مرا بر کرد ایند که عزیز من اگر
شیعه و محب هستی چنین باشی اگر چنین شدی
آتش دنیا و آخرت بر تو حرام است اگر محب آنها
شدی محبی جمیع مخلوقات و دنیا و آخرت است
معمود است و ثواب عظمی دارد چنانکه رسول
الله صلی الله علیه و آله فرموده است کسی
که شش یکصد یک فضائل علی بن ابی طالب بداند
کناه که بگوش کرد است خدا می آمرزد و هر
کس مطاعه نماید یک معجزه علی بن ابی طالب
هر کناه که بچشم کرده است خدا می آمرزد

در آخر

معجزه شاه خراسان امام انس و جان دست بر میان
امام تمام پادشاه خراسان امام هشتم قبله هفتم
جناب حضرت علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه
و علی یانه و اجداده و ابائنه الکرام العظام الف
الغنیات انجید این مردان مرویت درویشی
که آنحضرت خاکت ظلمانی خراسان را بقدم شریف
نجبت میمنت لزوم خرد با رسال و سائل منور
موردند و مردم خراسان فرج فرج می آمدند و بخت
ان بر کن بد خلق بی عتای می رسیدند و سائل شریف
و احکام الهیه اخذ می نمودند خلصه کلام هفت
سال بود که در خراسان باران نیامده بود و بخت
نیایش کل اعیان فرزند سید رسول عرض رسانیدند
که یا رسول و مقلدا هفت سال است که باران از ما
رفع شده است و آب ها کم گردیده است و باغ
و طای ما در رطبه ما بسبب کمی آب خشک گردیده
چیز میشود که در غای بنامید و در کجا جناب بد

معجزه

ای و باب که بسبب شما باران را انما قطع نماید
و باران وافر شفتت فرماید جناب تا من و شما
فرمودند اگر باران میخورد هیل و ضیعا و شریفا
صغار و کبار و تپا باران میخورد شایسته و غنا و استغنا
بیا بیاییدیم تا آنکه جناب باری تعالی باران بسیار شفتت
فرماید و مردم بفرموده آنحضرت میخوردند
به بیابان و با حضرت نماز استسقا بجای آوردند
تا که دیدند این بسیار رسید مردم میخوردند
بکربینند حضرت فرمودند مگر این بد که این از برای
شما نیست از برای فتنه و ولایت است و با زهم
این های بسیار رسید مردم باز هم خواستند
بکربینند حضرت فرمودند این هم از برای شما نیست از برای
فتنه و فساد است تا ده مراتب و بعد باز هم
این برحق است حضرت فرمودند این از برای
شما است بر وید بخا آنها تا بخا نهای خود قرار
نگیرید نمی باز و بعد از آنکه حضرت تشریف

آوردند

و هر کس گوش بکشد که بنویسد معجزه از معجزات
آنحضرت با بن شدن بدهد مادامی که آن کتابت
با قیست یا ریزه آن کتابت با قیست آن برای ای
ملانکه ها استغفار میکنند **معجزه** آن اما
محمد با قرعه روایت شده که چون سن حضرت
فاطمه بنه سالگی رسید جبرئیل امین از نزد ملک
رب العالمین نازل شد و گفت یا رسول الله حق
سجده و تمام ترا سلام میرساند و میفرماید که
دختر خود را فاطمه بشهرده و چنین فرموده که
زوج النور علی النور یعنی تزویج کن نوزاد
نور حضرت فرمود یا اخی جبرئیل ما النور الاول
و ما النور الثانی گفت ای برادر جبرئیل نور اول
چه چیز است و نور ثانی چه چیز است قال جبرئیل
نور الاول بکت و نور الثانی علی ابن ابی طالب
گفت جبرئیل نور اول دختر نوست و نوزاد ویم علی
ابن ابی طالب است قال رسول الله سمعنا و اطعنا

معجزه

پس صبح بخیر آمد و زمان بگذارد و روی با آنها
کرد و گفت مرا وحی آمده است که فاطمه را بشوی
و هم و بداند که او را بشویم خواه داد قال
نه عبد الله بن عباس و کان ابن عم رسول الله گفت
عبد الله بن عباس و حال آنکه پسر عم رسول خدا بود
گفت یا رسول الله با محراب خواهی داد یا بلوک
و سلاطین و عظمای جواب فرمود که نه با محراب
و نه بلوک و نه سلاطین و نه عظمای بلکه هر که
خواهد بماند و تمام امر کند دختر با و و هم و چون اصحاب
این سخن بشنیدند جمله را حرکت جمیع زیاد شد
تا آنکه ابن بکر کسی بخواند که فاطمه ۴ فرستاد
چون برون شد عمر کس فرستاد و بعد از آن خطه خالد
کس فرستاد و چون سامعی بر آمد بشوای
کس فرستاد الفقه حمله اصحاب را طبع حرکت
آمد در عرض یک هفته بکشان و هفت صلوات
کرد

کس فرستادند و خواست کاری نمزدند و پیغمبر جواب
فرمود که حق تعالی فاطمه را هر که میخواهد میدهد و مرا
در این باب اختیاری نیست بعد از آن عبد الرحمن
بن عوف که از کرام صحابه بود و مال و ثمن دنیا
بسیار داشت بمشایه که اگر زنده نقد خرید را بشویم
کردی یک هزار شتر یا بیتی و غیر نقد از ملک
اسباب و استر و شتر یا نهایت داشت سه هزار
نقره علم و فقه او بود که جمع اوری مال او می
نمودند و هزار نفر غلام و کمر بسته داشت و سی
صد نفر با زندگان وکیل مال او در تجارت بودند
و سی صد و پنجاه دکان در مدینه و طایف داشت
و شام اندوی بود و دکلان او بر سر تجارت نشسته
بودند الفقه او بخدمت پیغمبر ۳۰ آمد و خواست که با
فاطمه علیها السلام نمزد و حضرت ۳۰ خاموش بود
پنداشت که خاموشی او از راه رضا است
انگاه گفت یا رسول الله هر قدر مال از اسب

ان اسرار و شریک و دو کو سفند که عا
هست همه را که این سخن را کردم و چندان
نمودند و اسباب بخدمت تو فرستم که شرح
ان ممکن نباشد حضرت رسالت پناه ص از استماع
این سخنان درخشم شد و کفی سکت ریزه برداشت
و برگشتا عبد الرحمن ریخت و فرمود این را بران
تا در و مالیت زیاده کرد و ان سکت ریزها
تا در دست حضرت بودند نتایج میکردند و چون
بگفتا عبد الرحمن ریخت همه در شاهوان و مرجا
کشاند بعد از ان حضرت فرمود ای عبد الرحمن چند
نوبت بنویسم که این کار تعلق بخون سجانه و تم دارد
جبریل را فرستاده است که نود و نوبت ده اول
فاطمه است و دوم علی بن ابی طالب پس رستم من است
شخصی عظیم الشان باشد که من تمام او را نوزده
باشد و نوزده بدن بکثرت تجمل و اسباب و ذر
و جواهر نیت و الله اکبر کسی بعد از این در باب

فاطمه سخن گوید شکایت او را بخون نم کنیم در هر
شب جبریل نازل شد و گفت یا رسول الله حق
سجانه و تم من سلام میرساند و میفرماید که فاطمه
بدان کسیده که در شب جمع ستاره زهر بخانه
او فرود آید که من فاطمه را بان کسی داده ام باید
تو هم با کسیده می و عقد کنی بجهت ان و دیگر
حضرت ص میگوید آمد و فرمود ای یاران شما ان
حمله طمع در تنویج فاطمه هست و عیان با م
وحی آمده است که فاطمه را بدان کسیده که شب
جمع ستاره زهر از آسمان فرود آید در بام خانه
او فرود آید تو نیز با او عقد کن عمر گفت انگس
ان اصحاب باشد یا غیر اصحاب حضرت فرمود
ان اصحاب باشد پس تمامی اصحاب از استماع
این سخن در طمع افتادند و در ان شب عذبت
خانه کر شدند و عود و غیر و مثل در بختها

کرده چنانچه از و خلد و چادرها و پرده ها
بندید بر آن خانه بسند و انواع خنجر می و نادی
بنیاد نهادند و حضرت مصعب بن عبد الله بن عثمان از مسجد
بیرون آمد و با انتظار ستاره بر دجله بر بام خانه
برآمدند و فاطمه علیها السلام نیز از عقب حضرت
و سالت پناه ص بر بام شدند تا سیر کنند که
ستاره چون می آید و بر بام که خواهد رفت
و چون شب نصف شد زهره از آسمان هوا
گرفت و می آمد چنانکه جلوه اصحاب می میدادند
نعمت می نمودند و زمان نزول زهره این بود
بود که حضرت فاطمه سی چهار نوبت الله اکبر
بگفت پس زهره فرود آمد و بر پشت بامها
گرفت تا بر بالای خانه امیر المؤمنین علی
این ای طالع قرار گرفت و ضیاء و روشنی
آن ستاره بی نهایت بود و شب در روشنی

بارون برابر شده بود پس زهره بخانه امیر المؤمنین
فرود رفت و سلام با حضرت کرد و چادر کباب
گفت و چون فاطمه دید که ستاره بخانه علی فرود
گفت الحمد لله که بغیر قبیل خود و مردم بیکانه واصل
نشدم و سی و سه نوبت الحمد لله را نکرار فرمود
بعد از آن که ستاره در خانه امیر المؤمنین بر
انگشت ستاره از آن راه آمده بود بعد از آنکه پیوست
آمد و راه آسمان گرفت چون فاطمه نوبت دوم
تخلی ستاره را دید گفت سبحان الله و آن راه تعجب
سی و سه نوبت این تسبیح را مکرر کرد پس زهره
با آسمان رفت و جلوه اصحاب دیدند و طلع آن این
معامله بریدند و چون شب پنجم شد جبرئیل آمد
که یا رسول الله حق تعالی خانه ایشان بهشت را فرود
تا بهشت را بیاوراند و درخت سدر و درخت
طوبی را فرمان داد تا حلقه بیاورند و درخت را

فرموده تا فطرها و طهارها از بهشت بیرون آورند
و بر آکنده کنند تا عالم معطر گردد و بین و طه
و حم را بخوانند و فرموده تا فرشته گان در آسمان
چهارم جمع شوند و بر محسن بیت المعمور کرسی از
برونهند و نیز کرامت بکسرا کنند و فرشته است
نام او ذابیل که از همه فرشتگان فصیح تر است
امر شده که بران منبر رود و خطبه خواند بعد از آن
پادشاه عالم فرمایند گواه باشید که من عیسی
بعین العباد علی ولی ممتد و وصی و برادر
رسول من که محمد مصطفی است دادم پس درخت
طلوی نبوده های خود را بریزد و خود العین
نثارها را بر چینند و بیکدیگر دهند و بدان
فمن کنند که این ان نثار نزوح فاطمه است
انگاه ابرار فرماں دهد تا طوطاهای مثل
بیارا بید فرشته گان گویند خدا یا این طوطا

جز

چیت جواب آید که این پناه نجات بخوان شیعیان علی است
از دوزخ هر که فردای قیامت ذریع آن مهر علی و اولاد
علی داشته باشد این خطه از او است که با و دهند
و بعنوان آن ملکوتی نوشته که هذا برآه من الله بچار
لشعة علی ابن ابی طالب و فاطمة من التار بعد از آن
جبرئیل علیه السلام بحضرت پیغمبر ص گفت که الحال با این بود
بگذرد می غنا طهر را بعلی و هی پس حضرت رسالت
پناه ص بمجد آمد و فرمود تا مردمان جمع شدند
و خود بمنبر برآمد و خطبه بلیغ بخواند و فرمود ای
مهاجر و انصار بدانید که جبرئیل مرا خبر داده است
که حق تعالی در آسمان فرشته گان را جمع کرده نزدیک
بیت المعمور و فاطمه را عقد بسته و بعلی ابن ابی طالب
داده و فرموده که من این عقد کنم پس امیر المؤمنین
فرمود که خرد خطبه بخوان پس اینجانب خطبه خوان
کال مضاحت و بلاغت پهلان فرمود بعد از آن

گفت ایها الناس حضرت پیر مراد شرف دامادی
خود مخصوص گردانید و دختر خود فاطمه را بمن
تزوج کرده با مرخص سجانه و قدم کواه با شید
این بگفت و سجده دفت و گفت الحمد لله الذی
جنتی و شرفنی الی خیر البریه محمد المصطفی پی
حضرت فرمود تا طبقی از خرمنا و طبقی موین فای
و طبقی حلوی انگبین بیاوردند عبد الله بن عباس
و عقیل بر رخ استند و از ابا صاحب فرمودند
چنانچه بهم اصحاب رسید و فرمود تا قدر جهت
اطفال بخانهها اندازد و بخت و بختی که بودند
هر که بخورد دین او بیکر شود پس حضرت
برخواست و بخرج رفت و گفت و گفت بخیرید
و بفرمود فاطمه و عید و آمد امبا و کباب و گوشت
و خرمی کسید و در خور حلقه مادر وین آمد

دارید

بردارید و در وی بپوشانید و او را بر کرسی نشاند
و شما بر کرسی نشاند و ذکر خدا کنید و بپوش
خوش و طیب بسوزانید و فرشتها بکسرتانیند
از آن حضرت ۳ بیرون آمد و علی را طلب کرد
و روی او را بپوشید و گفت یا علی میدانم که
چیزی نداری که باین کار صرف کنی امیر المؤمنین
فرمود که در قاعه را برداشتم و به باران برده ام تا
بفروشم و در راه اعرابی برخورد و گفت یا علی این
در قاعه را میفروشی گفت بلی گفت بچند میفروشی
گفتم بپانصد درهم اعراب دست راستین کرد و کلاه
درهم بیرون آورد و بمن داد من نیز در قاعه را تسلیم
او کردم و زید بپوش حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله آورد حضرت فرمود در قاعه را بکار کردی
گفتم بپانصد درهم فروختم حضرت فرمود بکلاه فروختی

گفتم با عرابی گفت میدانی که آن عرابی چه کسی بود
گفت خداوند سوار خدا و انا تو است حضرت فرمودند
آن عرابی جبرئیل علیه السلام بود پیش از آنکه تو بهای در آید
بها و دی و قدر را در آید و من داد الفقه هر نوع
ملاع و قماش که ضرورت بود گرفتند و اصحاب خایف
و صدایای بسیار آن کار و کو سفید و شتر و خرما
و برنج و کدو و دغ غن و درند و حضرت پیغمبر را
کندم بسیار و همه کس را تا برای مدتی جمع تا نپزند
و امیر المؤمنین فرمود تا آن شب کار و کو سفید
گشتند و معالین با وی یاری میکردند و حضرت
پیغمبر ص بدست مبارک خود کوشش باره میکرد و چون
صبح شد دیکها بار کردند و طعامها پختند و حضرت
پیغمبر ص امیر المؤمنین علی را فرمود تا حله مهاجر
و انصار از قریب و بعید دعوت کنند تا هکلی حاضر

شوند حضرت امیر المؤمنین فرمود چگونه جمیع ایشانرا
خیزانم که بعضی در بیرون شهر در کشت و زرع
و با بیلون با غناینها و غیر آن مشغولند حضرت
پیغمبر ص فرمود که پیام مسجد رو و آن بلند کن
که اجلیوار رسول الله حضرت امیر المؤمنین پیام
مسجد برآمد و ندای کرد من سجانه و نعم باد را
امر فرمود تا صدای آنحضرت را پنج فرسخ بگویند
حله رسانید الفقه جمیع اهل مدینه از آن خبر داد
شدند و احبابش کردند و آن صغیر و کبیر و اجنبی
و قریب و بید و آن ادهم جمع آمدند حضرت
در سالت ص فرمود تا بساطها گستر دهند و همه
نشاندند و طعامها کشیدند و بطعام خود و در
نشستند تا حله بسر شدند بعد از آن هر کس بجای
خود رفت پس حضرت پیغمبر ص ام سلمه را فرمود
که بروام امین و حفصه و عایشه و اسماء بنت
عبید بن جعفر طیار و سایر زنان بنی هاشم را

بردار و بجانه فاطمه دوید و بکار او مشغول شد
و او را با انواع حلال و زنیست کنید پس زنان
و قتل و آنچه حضرت پیغمبر ص فرموده بود بعمل
آوردند و چون شب شد حضرت رسالت پناه
فرموده تا اسب شهباز را زین کنند و فاطمه را سوار
گردانند و سلمان را فرمود تا عنان اسب را بگیرد
و هکلی خرمی و شاد می میکردند و در جی میخیزدند
تا آنکه بیدخانه امیرالمومنین رسیدند پس روان
بخی هاشم برگشتند و زنان بجانه امیرالمومنین
داخل شدند مرویست که جبرئیل و میکائیل با دو
صف آن خشنه کان هر صفی هفتاد هزار فرشته
بدوی هوا اندر خانه رسول خدا قادرخانه
حضرت امیرالمومنین می آمدند و در جنت
مغفرت و عود تبار میکردند بعد از آن حضرت
رسالت پناه برای یک وقت و امیرالمومنین

در مسجد بود حضرت رسالت پناه ص کس فرستاد
و او را بخوندند و بعد از ساعتی سلمان را بفرستاد
را طلب کرد و فرمود علی را با بدو بخانه برید
و زنان را بیرون کنید و اسماء بنت عمیس را که
زن جعفر طیار است اینجا بگذارید که خدیجه تمهید
سفارش فاطمه را در حال وفات با و کرده و وصیت
با و نموده فاطمه را در وقت عروسی شدن تنها
مگذارید که او دلگیر باشد این بگفت و بگریست
پس چون زنان بیرون آمدند اسماء بر صلیت
خدیجه بگفتند در اینجا بماند و بعد از سه روز حضرت
پیغمبر ص بدیدن فاطمه آمد فاطمه پیش آمد و در جنت
پدرش را دگر از خود بگفت حضرت پیغمبر او را
مبارکباد گفت فاطمه از غایت حیا سر در پیش
افتاد و هیچ نگفت و بعد از ساعتی سر برداشت
و گفت یا رسول الله چون مرا فرستادی میباح
دنیا دادیدم که بجا او صورت زنان دنیا

بنودند و زینت و لباس ایشان نین بزینت و لباس
اهل دنیا شباهت نداشت و در کمال صفات و
شبهه بودند حضرت رسول الله ص فرمودند که
انجاعت خود العین بودند که بمبارکباد عروسی
فراموش بودند و در این سخن بودند که شخصی آمد
که یا رسول الله زنان قریش به تنبیت و مبارکباد
می آیند همه زینت کرده و بر روی خورشید استمال
نموده حضرت پیغمبر فرمود بگو بیدارند این
زنان در آمدند در این حین حضرت امیرالمومنین
علیه السلام نشسته بود و در برابران حضرت سقوف
بود بگوشه چشم نقل بران ستون کرد و بر آسمان
تکریب و لب بچینا آید و چیزی نخواند در حال
ستون شق شد و دو شاخ سبز از انجا بیرون
آمد و انواع میوه های بسیار نیکو از ان شاخ
ظاهر شد و در همان ساعت بخت و رسید

ند حضرت امیرالمومنین ع ایشان بلمان نمودند
مقدار مین که در کمال راست از این شاخا بچین و
پیش زنان بر پیوست در آن کرد و آن هر چنان
ها چید و طبقها پر کرد و پیش زنان قریش جود
بر زمین نهاد بعد از ان حضرت امیرالمومنین ع
فرمود این میوه مخصوص مجبان ما است هر که
با ما صادق است دست او باین شاخ میرسد
و هر که با ما صادق نیست دستش باین شاخ میرسد
و از این میوه محروم می ماند پس مجبان با غایت
شادی دست در آن میکردند و میوه می چیدند
و میخوردند و بجانها های خود خرده ضبط می کردند
و خا اغان و سلسلگان میوه نمی رسید انان محروم
می شدند و حرمت می بردند و بعضی از ایشان
مثلا هکذا این معجزه مخلص و معتقد گشتند و بعضی
در مقام عداوت و کینه راسخ شده و راه جهنم می

محمّد و کتب با حقیقه الشیعه مطهر است
 یکی از صلحای امت محمد مصطفی صلی الله علیه
 و آله نقل میکند که شبی قیامت را بخواب دیدم
 که همه خلق بچسب کاه جمع شده بودند و من هم
 رسیدم و از آنجا گذشتم دیدم که حضرت محمد
 بر کتاف رحمن کوشا است و شاه ولایت جناب علی
 مرتضی صلوات الله علیه و آله و امام حسن و امام
 حسین علیهما السلام بین برکتان رحمن کوشا شدند و
 مردمان را آب میدهند من تشنه بودم بخدمت
 رسول خدا رسیدم و در عرض کردم فدای شما کردم
 مراب بدید که در این عرصات تشنگی عظیم
 بر من غالب شده حضرت رسالت ص فرمود
 ترا آب بخور دهند و از کفتم چو یا رسول الله
 من از جمله دوستان و محبان تو و اهل بیت
 تو ام فرمود راست میگوید اما در میان یکی

نزد شخصی هست که حضرت علی را مذمت میکند و حق
 او را منع میکند گفتیم یا رسول الله من میترسم که
 قصد هلاکت من کند و من مردی ضعیف و ناتوان
 ندارم که منع او کنم حضرت رسالت پناه کاردی
 بمن داد و گفت برو و او را بقتل رسان من در خواب
 رفتم او را بقتل رسانیدم و پیش حضرت پناه
 امدم و گفتم یا رسول الله آنچه فرمودی بجای آید
 حضرت فرمود ای حسن و بر آب ده مرا حضرت امام
 حسن آب داد نمیدانم که از آن آتش میدم یا نه از آن
 پیدار شدم بسیار ترس بر من غالب شده بود پس
 و من ساجتم و بختان مشغول شدم تا آنکه صبح طلوع
 کرد ناگاه او را مردم برآمد که فلان کس را در جانه
 خراب گشته اند کاشته کان حاکم پامند و اهلان
 محله را پیکناه گرفتند من با خود گفتم سبحان الله
 این خوا بیست که من دیدم ام و حق سبحانه و تم انرا

داست گردانید بر خواستم و نزد حاکم رفتم و گفتم
این کتاب من کرده ام و مردم بیکتا هند حاکم گفت
وای بر تو این چیست که میگوئی گفتم این خوابیست
که من دیده ام و خاتم انرا دانست گردانید و قصه
خواب را با تمام بیان کردم حاکم گفت جز آنکه الله
چیز بر چیز که حق تعالی از این چیزها در حق بیکتا
و مردم بن بیکتا هند کتابه از آن شخصی است
که این عم محمد مصطفی را تا سزا میکرد **و شهادت** شهادت
با این خبر حدیثی که واقعی و ادایت کرده است
که روزی نزد یک هرون الرشید شدم شافعی
و محمد بن سف و محمد اسحق حاضر بودند هرون
الرشید از شافعی پرسید که تو چند حدیث
در فضایل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب
بخاطر داری گفت چهار صد تا با نقد محمد بن
دا گفت تو چند حدیث میدانی گفت فضائل

علی میدانی گفت فضائل آنحضرت نزد من بسیار
از خوف و ترس می نزدی هرون الرشید گفت خوب
و ترس از کیست گفت از خود عالما گفت بگو که
ایمنی محمد اسحق گفت پنزده هزار حدیث مسند
و پنزده هزار حدیث مرسل هرون الرشید گفت
من شمار خبر دهم از فضیلتی از آنحضرت که بیستم
خود حدیثه ام و بیست و نهم بهتر از آنچه شما یاد دارید
گفتند برای کی گفت عالمی و شفی بن نافع نوشت
که در این شهر خطیبی است که علی را دشنام میداد
و صفت میکرد گفتم ویرایه بند ببر و بنویسد که
و چون ویرا فرستاد گفتم چو علی را دشنام میدادی
گفت زیرا که پدران ما را کشته است گفتم و بیگ
هرگز علی کشت حاکم خدا و رسول کشت گفت اگر
چنین است من ویرا دشمن میدانم و دشمنش
میدهم حاکم را فرمودم تا صد تا از آنرا

زد و در خانه انداخت و در خانه را فلفل کرد چون
 در آمد با خود اندیشه میکردم که ویرا چگونه بکشم به
 تیغش بکشم یا با تیش یا با نش فرق کنم در آن اندیشه
 شدم و خواب دیدم که در آسمان کشته شد
 و حضرت رسالت ص فرود آمد پنج حله پوشیده
 و حضرت علی ص فرمود آمد سه حله پوشیده و چنان
 فرود آمدند هر یکی دو حله پوشیده و جبرئیل فرود
 آمد یک حله پوشیده و جبرئیل را دیدم که کاسه در
 دست داشت آب صافی در وی حضرت رسول ص
 هر که شیعه علیت با یکه که برخیزد دیدم که چهل کسی
 برخاستند و من ایشان میدانم و میشناسم
 پس حضرت رسالت پناه ص ایشان را با داد و فرمود
 آن در مشقی را بیا و دید ویرا از آن خانه بیرون آمدند
 شاه مردان چون چشم بروی افتاد فرمود رسول
 الله این ملعون بچه تقصیر مراد شماست مبدع

حضرت

حضرت فرمود ای ملعون چنان و لی الله را دشنام
 میدهی پس فرمود خدا یا ویرا منی کن و صورتش
 بگردان وی در حال سگی شد و بفرمود تا ویرا
 در آن خانه کردند من از خواب بیدار شدم گفتم در آن خانه
 را بکشاید و در مشقی را بیا و دید چون در خانه کشیدند
 سگی در آن خانه بود و اکنون در آن خانه است بفرمود
 تا بیا و دید سگی بود اما گوشش بگوشه می شباست
 داشت ویرا گفتند چون دیدی عذاب حقنم را
 وی سر در پیش انگشت و آب از چشمش روان شد شامی
 گفت ویرا از اینجا دور گردانید که منی است و از خدا
 ایمن نتوان بود ویرا در خانه کردند صاعقه در آمد و در
 خانه افتاد سگ در مشقی با هر چه در آن خانه بود
 بسوخت ملعون در دنیا منی و سوخته و سوخته
 بیدار بیدار گرفتار کردید **محبوب** **میکر**

بسم الله الرحمن الرحيم
 بدانکه آن چیزهای که تعلق به روح و فطرت غایت
 دارد و مزاجیه مسلم است مشتمل است بر سه
 باب **اول** در عبادات اگر پرسند که عبادات
 در چند قسم است بگو بر پنج قسم **اول** نماز
دوم روزه **سیم** زکوة **چهارم** حج **پنجم** جهاد اگر پرسند
 که مقدمات نماز یعنی آن چیزهای که پیش از نماز
 واجب است چند است بگو شش است **اول** طهارت
دوم از آلودگی است از جامه و بدن **سیم** پوشیدن رخت
چهارم شناختن وقت نماز **پنجم** مباح بودن
 مکان نماز **ششم** شناختن قبله است اگر پرسند
 که واجبات و ضوابط یعنی شکسته و وضو چند است

جواب

جواب بگوید آن ده **اول** بول **دوم** غایط **سیم** بادی که
 از موضع معناد بیرون می آید **چهارم** خوابی که بر
 چشم و گوش غلبه کند چنانکه نه بیند و نشنود **پنجم**
 بعضی هر چیزی که عقل را ذایل کند **ششم** چپش
هفتم نفاس **هشتم** استخاضه **نهم** مس میت آدمی
 که سرد شده باشد قبل از غسل **ده** بقیین داشتن
 در حدث و شك در وضو **یازدهم** بقیین داشتن
 در حدث و شك در غسل **دوازدهم** و ناچیز اگر پرسند
 که واجبات و ضوابط چند است بگوید آن ده است
اول نیت **دوم** شستن رو از رستن گاه و گاهی
سیم شستن دستها از مرفق تا ذقن **چهارم** مسح
 سر بقدر سه انگشت **پنجم** مسح پاها تا کعب پاها
 مراد از کعب برآمدگی پا است **ششم** ترتیب یعنی
 بی در پی شدن یعنی شکست نشود اعضای و شستن
 اعضای دیگر شود موهلات افعال

و خود عمل آورد و حال که اختیار داشته باشد
 اگر ناچار باشد مثل آنکه بیمار باشد یا دستش
 شکسته باشد و بکری متوجه میشود **نهم** جاری
 خوردن آب بر روی دستها و اگر موی ریش کم
 باشد واجب است که ابر این بر این برساند و اگر
 بسیار باشد واجب نیست **عنا** چکه بر چشم
 و گوش خورده کند چنانکه چشم نم بیند بگوشتش
 اگر خوابی باشد که در بوی او حرف زدن با او
 بگویند بشنود غرض از عیادت که وضو باطل نیست
 هر چیزی که عقل را از یاد کند از قبیل عیادت
 با قهقهه شراب و بنفشه و یا خوردن بسیار **مطلوب**
~~نفس~~ **نفس** **نفس** **نفس** **نفس**
دهم ظاهر بودن آب وضو **یازدهم** مباح بودن بزرگ
 مکان وضو **دوازدهم** مباح بودن آب اگر آب
 غشی باشد یا سرفه باشد وضو بی اوردن
 نیست

نیست **نهم** بر قول علما افری است اگر پرسند
 که در حیوانات غسل چند است بگوشتش **اجابت**
 یا در خواب یا در پند آبی اگر در خواب به بیند
 که با کسی جماع میکند و بعد مطلع شود که منی نیست
 علما فرموده اند غسل بر او نیست **چهارم**
نفا **نفس** استخاضه کثیره وضو تسطیر
 کثیره است که از خون آن پنبه و لخته بگذرد وضو تسطیر
 است که آن پنبه بگذرد و لخته نرسد کثیره را
 از برای هر غان یک غسل فرموده اند وضو تسطیر آن
 برای صبح یک غسل و آن برای ظهر عصر هم یک غسل
 بشرطیکه غان ظهر و عصر از نزدیک غروب غاید
یازدهم منی صفت هرگاه سرد مثل ماست **ششم**
 رده مسلمان هرگاه سرد شده باشد و هرگاه
 گرم باشد ظاهر فرموده اند عیب ندارد
 اگر پرسند که واجبات غسل چند است

جواب بگوید و از ده **اول** نیت باین قسم نیت کند
 که غسل میکنم از برای مباح بودن غان واجبات
 الحائضه و هرگاه نجاستی در بدن او باشد رفع کند
دوم سر و کردن داشتن **سیم** جانب راست را
 شستن **چهارم** جانب چپ را شستن **پنجم** تحلیل کردن **شم**
 موها را که آب بزی موها برسد **ششم** خود بنفشه شستن
 مباح شدن **هفتم** جاری کردن آب بر بدن **هشتم** شستن
 در میان غسل حدت نه کردن **نهم** ظاهر بوده
آب دهم مباح بودن آب یعنی نصی بنا شد
یازدهم مباح بودن مکان غسل اما اگر غسل از نماز
 باشد در کنار حوضی یا زینیه یا به حمام بایستد
 و خود را بکمر بنیان آب بینداند اگر غسل
 از تناسی بکند افضل است اگر پرسند که موی
 پنجم چند است بگو هفت است یا زده از آن
 مویات و صندوقش از آن مویات غسل

هفتم

دوم

یازدهم

کافی

کافی که معتقد باشد استعمال آب اگر پرسند که ولایت
 پنجم چند است بگو هفت است یا زده از آن مویات
 و صندوقش از آن مویات غسل کافی که معتقد باشد
 استعمال آب اگر پرسند که واجبات پنجم چند است
 بگوید و از ده **اول** نیت **دوم** هر دو کف دست را بر
سیم زمین زند **سیم** مسح پیشانی کردن هر دو کف
چهارم دست **چهارم** مسح پشت دست راست کردن با دست
 چپ **پنجم** مسح پشت چپ با کف دست راست
ششم مویات **هفتم** ترتیب **هشتم** پریدن کردن
 حایل از دست مثل انگشت و غیره **نهم** پاکت بودن
 در خاک **پنجم** **دهم** مباح بودن مکان **پنجم** **یازدهم** هر دو
 کف را با هم بر پیشانی رسانیدن اگر پرسند
 که نجاسات چند است بگوید **اول** بول و **دوم** غائط
 آدمی و هر حیوانی که کثرت او را مباح باشد و خون
 حیوان داشته باشد مطلقا خواه کثرت او را بخورد
 یا نه **سیم** خون **چهارم** منی **پنجم** مرقه آدمی و هر

یازدهم

حیوانی که خون جسته داشته باشد مطلقا حرام و حلال
 گوشت باشد یا حرام گوشت **نهم** سگ **دهم** خوک
یازدهم کافر **یازدهم** هر چیزی که مست کشته باشد
 مانند شراب و غیره **دوم** آب انگور که بجوشد
 اگر پرسند که مظهرات چند است بگوید **اول** آب
دوم نمک **سیم** انش **چهار** آب **پنجم** انقلاب **ششم**
 استخاره **هفتم** انقلاب استخاره چون خون نیل برقی
 شود که از آدمی بر می آید **هشتم** نوال نایل هرگاه اهل
 تقوی باشد و بقدیر زمان تطهیر قایم شود
نهم نقصان چون آب انگور که در جوشد
دهم کم شود **دوم** اسلام مانند کافری که مسلمان شود
 اگر پرسند که نجاسات چند است نجاساتی که بان
 می توان نمک کرد چند است بگویند پنج **اول** خونی
دوم که نه آید **دوم** خونی که کمتر باشد از **دوم** غلی
 باشد بشرط اینکه خون از بدن خودش باشد

سیم نجاست جامه مرتبه بشرط اینکه غیر از جامه دیگر
 نداشته باشد و در شب از زدی یکبار بشوید **چهارم**
 نجاستی که بر ساق باشد مانند بند آن و در
 خال و غیره بشرط اینکه در محل خودش باشد **پنجم**
 اینکه نجاستی که از آن ممکن نباشد اگر پرسند
 که در لباس مصلی چند چیز واجب است بگویند پنج
اول چیز پاک بودن جامه مگر اینکه نجاسات غرض
 باشد و پلید و مردار نباشد **دوم** پرست و پشم
 حیوان غیر ماکول اللحم نباشد مگر خرد و سنجاب
سیم آنکه غصبی نباشد **چهارم** طلا و برنج نباشد
 مردار را مگر در وقت خردت باشد
 شکایات نمک پنج قسم است **اول**
 بیان دو ضمیم است و سه در غان چهارده
 بعد از احوال سجد نین بنا بر سه میگذارد
 و بیکر کعب متصل بهمان میکند سلام

بعد از سلام دو رکعت نشسته یا بکرکعت ایستاده
 احتیاطا بجای می آورد **دوم** شلک میان دو سجده
 بعد از اتمام سجده بنا بر چهار میگذارد و سلام میدهد
 و بعد از سلام دو رکعت نماز ایستاده احتیاطا بجای
 آورد **سوم** شلک میان دو سجده و چهار بعد از اتمام
 سجده بین بنا بر چهار میگذارد و سلام میدهد و بعد از
 شلک دو رکعت ایستاده دو رکعت نشسته احتیاطا بجای
 می آورد **چهار** شلک میان سه سجده و چهار که شلک چهارم
 کند بنا بر چهار میگذارد و سلام میدهد و بعد از سلام
 احتیاطا دو رکعت نشسته یا بکرکعت ایستاده می آورد
پنجم شلک میان چهار و پنج هرگاه بعد از اتمام
 باشد دو سجده سه و چهار بجای آورد و نماز شی
 صحیح است و اگر در بین رکوع باشد نا و قبیله
 سجده ها کامل نشده الخط این است که چون نماز
 را تمام میکند دو سجده سه احتیاطا بلند و اعاده
 نماز هم میکند و چهار و هرگاه در حال قیام باشد
 می نشیند

می نشیند بدون رکوع و سجده و رکعت را میزند
 می سازد و برهم میزند و می نشیند و سلام میدهد
 و بعد از سلام دو سجده سه احتیاطا و دو رکعت
 نماز نشسته احتیاطا بجای آورد و نماز شی صحیح
 صحیح است و اگر نماز شرا اعاده کند بهتر است
 و ثبت سجده سهو و بدل میکند از آنکه دو سجده
 سهو یا می آورد از برای شکی که در نماز ظهر یا
 عصر واقع شده واجب قرینه الحاق الله و سر سجده
 میگذارد و بگوید بسم الله و بیا لله و صلی الله
علی محمد و آل محمد و سر بر دارد و بیا
فد و همان ذکر را بگوید و سر بر دارد و بنشیند
و تشهد خفیفه بخواند که استشهد ان لا اله الا الله
واشهد ان محمد رسول الله اللهم صل علی
محمد و آل محمد السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته
 و سجده سهو در پنج موضع واجب است **اول**

چهارم
پنجادم
ششم
هفتم
هشتم
نهم
دهم
یازدهم

پنجادم کلام پنجاهیم تشهد فراموش شده چهارم
سجده فراموش شده پنجم برای شلک چهار و پنج
بعد از اكمال سجده بن و چه هر زیاده و کمی که در
نماز واقع شود و نیک نباشد سجده سهوا یا غلطا
پنجادم بهتر است **سجده** نماز پشت پنج است
اول شکسته و من و فصل **دوم** پشت **سیم**
بقیله نماز کردن **چهارم** عمل کثیری بجا آوردن
و سکریت طویل بجا آوردن **پنجم** فراموش
کردن عدد رکعات نماز **ششم** شلک در دو رکعت
اولین **هفتم** کم و زیاده نمودن رکعی از ارکان
پنج گانه **هشتم** نماز که قیام و نیت و تکبیر الاحرام
و سکریت و سجود است **نهم** کم نمودن بیکر رکعت
سهوا یا از آن که متانی بعمل آوردن **دهم**
زیاده کردن بیکر رکعت هرگاه عقب رکعت
و مفصل بنماز بجا آوردن **یازدهم**

بقدر تشهد نشستن در دو رکعتی که نشیند بنا بر خود
 ۱۰ از ۱۱ **دوم** نماز فراموش نمودن دو رکعت اولی نماز را
 بزرگ **سوم** پیش از وقت نماز یا بجا آوردن **چهارم**
پنجم در مکان یا جامه غصبی یا عجن یا بدن عجن نماز
 نکردن **ششم** حق مسلمان فقیر را بدون عذر شرعی
 غنایم نگاه داشتن **هفتم** بنا بر قوی بالغ شدن در
 بقدر اثنای نماز **هشتم** دست بسته نماز کردن
 مجرم بدون تقیه **نهم** عداوت کردن بدون حرف
 زدن که دعا و قرآن بنا شد **دهم** خوردن و آشامیدن
 پیش **یازدهم** خنده و قهقهه کردن **پنجم** کریتن برگی
 امید دنیا **پنجم** عداوت که واجب از واجبات
 نمودن **پنجم** مرد موی سر را که کردن
 متعبد **پنجم** در رکوع دستهارا بالای هم نهادن
 صحیح **پنجم** عداوت برهنه نماز کردن **مطلب**
 روزه دوازده است **اول** خوردن **دوم**
 آشامیدن **سوم** جامع کردن **چهارم** جنب داخل
 ۱۲ از ۱۳

داخل شدن صبح **هفتم** طلب نذول منی کردن **هشتم**
 دروغ بر خدا و رسول و یکی از حضرت اممه
 اطهار علیهم السلام بستی بنابر قولی **نهم** عذاب بهر
 غلیظ بخلق رسانیدن **دهم** بلغم سینه و بدنامی
 و هرگاه بقضای دهن برسد فرو بردند
یازدهم سردن بر آب کردن **دوم** عدائی کردن
یازدهم تا کن در میان آب نشستن **دوازدهم** دوایم
 کردن

از جناب حضرت امام حسین وارد شده است
 که یکروز از جناب علی ابن ابی جناب محمد حنفیه
 فرمود که ای محمد بیک طرف از برای حاضر کن
 که و منوبانم و محمد حنفیه طرفی که در میان
 آن آب بود خدمت آنحضرت گذاشت
 بر آب بدست راست برداشتند و فر
 مودند بسم الله و بسم الله الرحمن الرحیم

المحمد لله الذي جعل الماء طهوراً و لم يجعله
نجساً بعد ان اسقى اكرهه پس فرمودند
اللهم حقن فرجى و اعف عني و اشتر عوزى
و حرمنى على النار پس بعد از آن آب بدهن
 مبارک خور کردند پس فرمود اللهم تقنى حتى
توم القنات و اطلق لسانى بذكر ذكرك
 پس بعد از آن آب بدماغ خورند پس فرمودند
اللهم لا تحرر على ریح الجنة و اجعلنى عزم
بشيم ریحها و روحها و طیبها پس بعد از آن
 آب بر روی مبارک بپاشد پس فرمود اللهم بقی
و جی یوم بقی الرجوة و لا تشو و تشو
یوم تشو الرجوة بعد از آن دست راست
 شست پس فرمود اللهم اعطنى كتابى یقینى و اخلد
فراحنان بلسانى و حاشنى حیا با یسر

بعد از آن دست چپ را شست پس فرمود اللهم
لا تعطيني كفاي شيئا لي ولا من قد امد ظمري
ولا تجعلها ثقل كثر الى عنقي واعدت لك
من مقطعات النيران بعد از آن دست سر را
مسح کردند پس فرمود اللهم غشني بين خنك وعما
بينك ورفيائك بعد از آن باها مسح کردند
پس فرمود اللهم ثبت قدسي على القراط يوم
تنزل فيه الاقدام و اجعل سقري فيما بين خنك
عني بين خنك يا ارحم الراحمين
بعد از آن سر خود را جعداشت و فرمود یا محمد کسی
با این نم و صنوبر بانه جناب اقدس از هر قطره
ملک خلق میکند که تا روز قیامت پیچ کند

دعای بزرگوار است

هر کس این دعا را بعد از نماز صبح بخواند حاجت
او برآورده میشود هر کس این دعا را با محمد برید
و در مردم ببرد زن شوهر از آن آب بخورند و شب
جمعه با روشنه با هم نزدیکی نمایند و از آن آب
غسل نمایند جناب اقدس الهی فرزند کریم است
فرماید در هر گاه کس بر سر بیماری بخواند چهار
نفا باشد در هر گاه مجوس که بد نهاد و حس
باشد بخواند نجات مراد و خرج دعا بسیار است
و به وقت این اوراق مذکوره مختصر شد
تا خواننده را مدد نگیرد

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ تَسْتَعِينُ
اللَّهُمَّ يَا صَانِعَ كُلِّ مَصْنُوعٍ وَبَا جَابِرِ
كُلِّ كَثِيرٍ وَبَا خَالِقِ كُلِّ مَخْلُوقٍ
وَبَا حَافِظِ كُلِّ مَحْفُوظٍ وَبَا فَاتِحِ
كُلِّ مَقْشُوعٍ وَبَا غَالِبِ كُلِّ مَغْلُوبٍ
وَبَا مَالِكِ كُلِّ مَمْلُوكٍ وَبَا كَاشِفِ
كُلِّ مَكْشُوفٍ وَبَا رَازِقِ كُلِّ رَازِقٍ

اجْعَلْ لِي مَحَبَّتَكَ حَتَّى لَا أَرْجُو أَحَدًا سِوَاكَ
اللَّهُمَّ يَا دَائِمَ الْأَبَدِيِّ الْمُحْصَى بِإِعْدَادِ
الْقُوَى بِإِمْدَادِ الْعَيْنِ بِزِيَا وَكَدِّ
هُوَ السَّيِّدُ السَّيِّدُ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الَّذِي
لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا
أَحَدٌ اللَّهُمَّ احْفَظْ قَائِمِي هَذَا الدُّعَاءَ
مِنْ جَمِيعِ الْبَلَاءِ وَالْعِلَلِ وَالْمَرَضِ وَ
الْوَجَعِ وَمِنْ شَرِّ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ
وَمِنْ شَرِّ الْعَيْنِ اللَّامَةِ وَمِنْ شَرِّ

الْعَابِرِ. اللَّامَةِ وَمِنْ شَرِّ الرِّيحِ الْحَمَّاءِ
وَمِنْ شَرِّ الْأَعْدَاءِ مَا بَيْنَ الْأَرْضِ وَ
السَّمَاءِ بِحَقِّ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ الْعَظِيمِ
وَبِحَقِّ يَا تَحِيَّتُنَا يَا سَمْحَتُنَا يَا مَوْشِقَتُنَا
يَا كَهْجُ يَا كَلْهَجُ يَا رَبُّ يَا رَبَّاهُ
يَا سَيِّدَاهُ يَا سَنَدَاهُ يَا مَوْلَاهُ يَا غَايَةَ
نَجَاتِنَا يَا اللَّهَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ
يَا دَلِيلَ الْمُتَحَيِّرِينَ يَا مُجِيبَ دَعْوَةِ
الْمُضْطَرِّينَ يَا كَاشِفَ كَرْبِ الْكَرْبِيِّينَ

يَا اللَّهَ اسْتَجِبْ دُعَائِي بِحَقِّ أَدَمَ صَفِيِّ اللَّهِ
وَبِحَقِّ نُوحٍ نَجِيِّ اللَّهِ وَبِحَقِّ مُوسَى كَلِيمِ
اللَّهِ وَبِحَقِّ عَلِيِّ رُوحِ اللَّهِ وَبِحَقِّ
مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللَّهِ وَبِحَقِّ عَلِيِّ وَثِيِّ اللَّهِ
وَبِحَقِّ آتِهِ مِنْ سُلَيْمَانَ وَآتِهِ لِيَمِ اللَّهُ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْأَتَقْلُو عَلَيَّ وَأَتُونِي
مُسْلِمِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

بسم الله الرحمن الرحيم
اللَّهُمَّ يَا مَنْ دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ وَتَنَزَّ عَنْ مَجَانِسِ مَخْلُوقَاتِهِ
وَجَلَّ مَنْ مَلَأَ يَمَّهُ كَيْفِيَّاتِهِ يَا مَنْ قَرَّبَ مِنْ خَطَرَاتِ
الْقُلُوبِ وَبَعَدَ عَنْ مَلَا حِظَةِ الْعُيُونِ وَعَلِمَ بِمَا كَانَ
قَبْلَ أَنْ يَكُونَ يَا مَنْ أَرَادَ فِي مِهَادِ أَمْنِهِ وَأَمَانِهِ
وَأَنْقَضَى إِلَى مَا مَنَحَنِي بِهِ مِنْ مَنِّهِ وَاحْسَانِهِ وَكَفَّ
أَكْثَ الشُّرِّ عَنِّي بِكَ وَسُلْطَانِهِ صَلِّ اللَّهُمَّ عَلَى
الدَّلِيلِ إِلَيْكَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْمَمْلُوكِ مِنَ سُلْطَانِكَ
بِحَبْلِ الشَّرَفِ الْأَمْوَالِ وَالنَّاصِعِ الْحَكَمِ

فِي ذَرْوِ الْكَاهِلِ الْأَعْمَلِ وَالثَّابِتِ الْقَدِيمِ عَلَى زَعَالِيهَا فِي
الزَّمَنِ الْأَقْدَمِ وَعَلَى إِلَهِ الْعَالَمِينَ الظَّاهِرِينَ الْأَبْرَارِ وَالْإِنِّ
الْأَخْيَارِ وَأَفْنِ اللَّهُمَّ لَنَا مَصَارِيعَ الْقَسَاجِ بِمَفَاتِيحِ الرَّحْمَةِ
وَالْفَلَاحِ وَالْبَنِي اللَّهُمَّ مِنْ أَفْضَلِ خَلِيعِ الْهَيْدَةِ وَالْقَدَاحِ
وَأَغْرِسِ اللَّهُمَّ بِعَقْمِكَ فِي تَرْبِ جَانِبِي بِنَابِعِ الْخُشْعِ وَجْهِ
اللَّهُمَّ لَهْبِكَ مِنْ أَمَا فِي ذَرْوَاتِ الدَّمْرِ وَأَدِيبِ اللَّهُمَّ رِقَاقِ
الْمُخْرَقِ مَنَى الْفُتُوحِ الْهَيِّ إِنْ لَمْ يَلْمُدْنِي الرَّحْمَةُ مِثْلَكَ بِحَسَنِ
الْشَّرِّ مِنْ ذِنِّ السَّالِكِ بِي إِلَيْكَ فِي مَفَاتِيحِ الظُّلُمِ وَأَنْ
اسْتَلْخَنِي إِيَّاكَ لِغَايِدِ الْأَمَلِ وَالْمُنَى مِنَ الْقَيْلِ عَشْرًا إِلَى
مِنْ كَوَارِثِ الْهَوَى وَإِنْ خَذَلَنِي تَفَرَّكَ عِنْدَ مَخَارِبَةِ النَّفْسِ
وَالشَّطَائِطِ فَقَدْ وَكَلَنِي خِذْلَ لَانِكَ إِلَى حَيْثُ النُّقْبِ وَالْجَاهِ
إِلَى أَوَّلِي مَا أَلَيْكَ إِلَّا مِنْ حَيْثُ الْأَمَالِ أَمْ عُلِقْتُ بِأَسْبَابِ
حَالَتِ الْأَحْيَاءِ بِأَعْدَائِي وَتَوَلَّى عَنْ دَارِ الرِّمَالِ يَلُحُّ الْهَيْبَةُ

الْمَطِيَّةُ أَنِّي امْتَنَعْتُ نَفْسِي مِنْ هَوَاهَا فَرَاهَا لِيَا سَرَلَتْ لَهَا
ذُرُئَهَا وَمَنَا هَا وَبَنَاهَا حَجْرٌ مَعَهَا عَلَى سَيْدِهَا وَمَعَهَا لَهَا
قَرَعَتْ بَابَ دَحْنِكَ بَيْدِ رَجَائِي وَهَرَبْتُ إِلَيْكَ لَا حِجَابَ مِنْ رَيْدِ
أَهْوَايَ وَعَلَقْتُ بِأَطْرَافِ تَائِيْلٍ وَلَا يَاقَ صَبْحِ اللَّهُمَّ عَمَّا
أَجْرَمْتُ مِنْ زِلِّي وَخَطَايَ وَأَقْلَبِي اللَّهُمَّ مِنْ مِرْعَةِ رَجَائِي
فَاثْنِ سَيِّدِي وَمُعْتَمِدِي وَرَجَائِي وَغَايَةَ مَلْجُوتِي
بِي وَمُنَايَ فِي مُنْقَلَبِي وَمُنَايَ إِلَهِي كَيْفَ
تَطْرُدُ مَسْكِنَنَا النِّجَاءَ إِلَيْكَ مِنَ الذَّنْبِ هَارِبًا
أَمْ كَيْفَ تُخَيِّبُ مُتَرْشِدًا فَصَلَ إِلَى جَنَابِكَ سَاعِيًا
أَمْ كَيْفَ تَرُدُّ ظَنَانًا قَدَّ عَلَى جَانِبِكَ شَائِبًا جَانِبًا
سُرْعَةً فِي ضَلَالِ الْحَوْلِ وَبَانَتْ مَفْزُوحٌ لِلطَّلِبِ وَالْوَعْدِ
وَأَنْتَ غَايَةُ التَّوَلِّ وَنَهَايَةُ الْمَأْمُولِ الَّتِي هَذِهِ أَرْسَلَتْ
نَفْسِي مَطْلُهَا مَشِيئَتِكَ وَهَذِهِ أَعْيَاءُ ذُرُئِي قَدَّرَ لَهَا

بِعَفْوِكَ وَرَحْمَتِكَ وَهَذِهِ أَهْوَايَ الْمُضِلَّةُ وَظَلَمَ إِلَى جَنَابِكَ
وَدَانَتْكَ وَغَفْوِكَ فَاجْعَلِ اللَّهُمَّ مَبَاحِي هَذِهِ نَارًا لَا يُضَايِرُ
الرَّحْمَةَ وَالْهُدَى وَالسَّلَامَةَ فِي الدِّينِ وَالْدُّنْيَا وَمُسَالَى جَنَّةٍ
مِنْ كَيْدِ الْأَعْدَاءِ وَعِدَايَةٍ مِنْ مَرَدِّيَاتِ الْحَوَى إِنَّكَ قَاهٍ عَلَى
مَا تَشَاءُ تَزِي فِي الْمَلَكِ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمَلِكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَغْرِ
مَنْ تَشَاءُ وَتَذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِهَيْدِكَ الْحَيْرَةِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
تَرْجِعُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتَرْجِعُ اللَّيْلَ لِنَهَارٍ فِي اللَّيْلِ وَتَخْرِجُ الْحَيَّ
مِنَ الْمَيِّتِ وَتَخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَزِدُّ مَنْ تَشَاءُ بِهَيْدِكَ
حِيَابِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَجَعَلْتَ عِلْمَكَ
مَنْ لَا يَعْلَمُ قَدْ نَعَمْتَ فَكَيْفَ جَانِبَكَ وَمَنْ لَا يَعْلَمُ مَنْ
أَنْتَ فَكَيْفَ بِهَا بَلَّكَ تَأَلَّفَتْ بِقُدْرَتِكَ الْفَرْقَ وَفَلَقْتَ
بِرَحْمَتِكَ الْفَلَقَ وَأَنْزَلْتَ بِكَلَمِكَ دَابَّاتِ الْحَيِّ الْفَسَقَ وَالْمُنَافِقَ
الْمُنَافِقَ مِنَ الصِّمِّ الضَّيَاحِلَ عَذَابًا وَاجْتَابَا وَأَنْزَلْتَ مِنَ
الْمُعْصِيَةِ مَاءَ تَجَابَا وَجَعَلْتَ الثَّمَرَ وَالْقَمَرَ لِلْبَرِيَّةِ سِرَاجًا
وَعَاقِلًا مِنْ غَيْرِهِ تَمَارِسُ فِيمَا أَبْدَدْتَ بِهِ لَعُونًا وَلَا مَلَجًا
بِهَا مِنْ تَرْجُدُ بِالسَّيْرِ وَالْقِيَامِ وَتَهْرَبُ بِالْمَوْتِ وَالْقِيَامِ

وَأَقْنَاءَ قَلْبِي عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَتَشَاءُ وَتُجِيبُ دُعَائِي
وَتَحَقِّقُ بِفَضْلِكَ أَمَلِي وَتَجَاوِزُ فُجَاخَتِي مِنْ دُعَايِ الْكَافِرِ الْفَرِ
وَالْمَأْمُولِ لِكُلِّ غَيْرٍ وَتَبَيِّرُ أَنْتَ لَكَ حَاجَتِي فَلَا تُرَدِّدْنِي
مَرَاهِبَكَ خَائِبًا مِنْ بَابِ مَنْ هَيْبَتِكَ يَا كَرِيمُ

بعد از آن سر خود را در سجده بگذارد و این دعا را بخواند

إِلَهِی قَلْبِي مَحْجُوبٌ وَ نَفْسِي مَغْبُوبٌ وَ عَقْلِي
مَقْلُوبٌ وَ هَوَايَا غَالِبٌ وَ طَاعَتِي
قَلِيلٌ وَ تَقِیَّتِي كَثِيرٌ وَ لِسَانِي مُقَرَّبٌ إِلَى قُرْبِ
فَكَفَيْتَ إِخْتِمَالِي بِأَسْتَارِ الْعُيُوبِ يَا غَفَّارَ
الدُّنُوبِ اغْفِرْ ذُنُوبِي وَ اقْضِ حَوَائِجِي
يَحْيَی الْقُرْآنِ الْعَقِيمِ وَ الْبَيْتِ الْكَرِيمِ
بِحَقِّ مُحَمَّدٍ سَلَامٌ عَلَى آلِهِ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

مستخرج

آمدند و مردم هم بخانه ها رفتند همینکه مردم
قرار کردند شش شروع کرد به باریدن اینقدر بار
دید بارید که مردم آمدند بخدمت فیاض خان
و عرض نمودند که باران پس است که نزدیک است
خانه های ما خراب شود حضرت لب لباب انداخته
ایستاد و بعد ملعون بود که مقرب مامون ملعون
بود گفت امروز ای مامون مجلسی را است که
تا من علی ابن موسی الرضا را ملزم کنم باران که
عادت بر این جاری شده است که گاهی می بارد
و گاهی نمی بارد و حالا باران باریده است و نمی بارد
و باران بدعا می بارد است مامون ملعون
مجلسی را است نمود و اکابر و اشراف را در آن مجلس
حاضر نمود و حضرت را هم خواستند همین که حضرت
قرار گرفت املعون گفت ای پسر موسی بن
نوح میکنی که بدعا می باران باریده است و حال
آنکه عادت بر این جاری شده است تو گویا

بنام معجزه ابراهیم را با موسی را با عیسی را بنویز و از غنای
 اگر راست میگوی این دو شکل که در این فرش
 پادشاه نقش است که نقش دوشیر است بگو
 زندگ شومند مرا پاره پاره نماید بختی که خون
 من بر زمین نریزد حضرت سقیر شدند و فر
 مودند ای دو صورت شیر بر چیز بد و این کار را
 بخورید که خون او بر زمین نریزد هنوز کلمات
 حضرت با انجام من سینه برد برخواستند و دو
 شیر عظیم گردیدند و آن ملعون را پاره پاره
 نمودند و خوردند که بقدر که ذوق آن خون افکار
 بر زمین بچکید و مامون ملعون قش کرد بهر ش
 افتاد و آن دوشیر بدست ادب در جلد شد
 آن شاه معجزه کاران ایستادند و عرض نمودند
 که بفرمانا این ملعون را پاره پاره نماید بیم بیاو
 ملحق سازیم حضرت فرمودند ما ذوق

بنشد

بنیل و عرض نمودند سبب چیست حضرت فرمودند
 مصلحت در حق گفت که گفتی او فرود نیست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اذا ضام تحفیر و صادق طابق

الله علیه و آله و سلم که حضرت

فرمود که در کتاب حضرت د

بنال یعنی نوشته است که هرگاه

اول محرم در روز ششم یا ششم در

مسافر در میان بیابان باشد و در

و بدان بیدار

فراوان باشد و کندم که چنان باشد
و طاعون و مرگ کودکان بسیار
باشد و بت بسیار هم رسد و غسل
کم باشد و در میان بسیار باشد
و در اعصاب و عسل کم باشد و در
عنقه از گشت بسیار است مانند و
بعضی از درختان میوه و انگور
افتد بوسه و از آن باشد و در
و در طاعون باشد و عرب بایست
چند کند و او را بد و غصه بسیار
از میان بدست عرب در آید و پادشاه

داد بر جمع مواضع غلبه باشد بخت
حق تعالی هر سال که اول محرم است
یکشنبه در هستان نیکو کرد و دوباره
بسیار به یار و و به بعضی از درختان
و در اعصاب و عسل و در دردهای
بخی تافت و در کهای صعب شایع و
عسل کم آید و در هوا اثر طاعون
عون هم رسد و در آخر سال
اندر کوه که ای در خود در پناه خفته شود
و در آخر سال پادشاه را غلبه دهد

اول محرم روز شنبه باشد رختان
نیکو گذارد و تابستانش بسیار گرم
باشد و باران در و تاش در و تاش
بسیار ببارد و کار و کوفت بسیار
بوجود آید و عسل بسیار باشد
در خنجر خورشیدها در بلاد جیل یعنی
در شهر مرا که در میان آذربایجان
و عراق و عرب و فراتان و فارس
ست و بعضی گویند یعنی همان و حوا
ان نازل میشود و بسیار باشد و در
تان بسیار میگردند و در آخر سال
کسی بپادشاه خبر دهد و در نو

حی مشرق و به بعضی آن فارس غم و دلگیری
ببرد و زکام و بلاد جیل بسیار باشد
و هر سال که اول محرم در و سر شنبه باشد
زمستان بسیار سرد باشد و بوق و بچه بسیار باشد
و در بلاد جیل و در فاجیه و مشرق کوفت و عسل
بسیار باشد و به بعضی از درختان میوه
دانگور است بوشند و در فاجیه و مغرب و شام
حادثه در آسمان ظاهر شود که از آن خلایک بسیار
به میگرد و بپادشاه خبر دهد و در آن وقت
دشاه به و غالب آید و در زمین فارس و بعضی
از غنهای آن باید و در آخر سال نیز خشک است و
سال که اول محرم روز چهارم شنبه باشد و رختان

وسط باشد و در تابستان پادشاهای نافع
نیاد رویان و سوه نای در بلاد حید و بلاد
افغانستان مشرق بسیار ^{باشد} و در آخری سال دوز
میں یایا رید حید افت عمر دمیر سد و نوجها
از آن شود و پادشاه میر دشمنان غالب باشد
در سال که اول حرم و در پنج شنبه زمستان
ملک کند و در جمع توام مشرق کند و میوه ها
و عسل بسیار باشد و در اول آخر سال بت بسیار
بهم رسد و در او صلاخان غالب بهم رسد
ببین عمر و یایا غالب شود و در تاجیه و صغیر
و در زمین سند خاریات واقع شود و پادشاه ها
ن عمر به مقصر باشد و در سال که اول حرم روز

جمعه باشد در زمستان سرما بسیار باشد و باران کم
بیدارت و آب چشمها و در خانه ها کم باشد و در
بلاد حید صد فقر شیخ در صد فقر کم باشد و در
در میان هم مردم بایا سو باشد و صغیر
صباح و در تاجیه مقصر بکراتی باشد و در
در حشا اوقت میرسد و در میر ناد و غلبه
عظیم بهم رسد تحت غلام شد

اگر کسی پادشاه را ورده باشد این انسو نراسد
صباح بخواند تا ششایا کم رسد و صباه
بگا رود و صبا جیاد دهد و کارد در بکشد
و سه تو به آخر جیاد خرج آخر کوبد و باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الْعَظِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الْكَبِيرِ
 بِسْمِ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى اللَّهُ أَغْفِرُ لِسَانِي بِسْمِ اللَّهِ
 وَبَنَاتِ خَوَارِثَهُمْ أَجْمَعِينَ بِسْمِ اللَّهِ نُوَافِرُ مُوسَى
 وَنَحْلُ عِيسَى رَا بُو دَادُ وَبِحَقِّ مَنْ تَانِ مُحَمَّدٍ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالْهَدْيُ أَهْلًا شَرَاهِيًا
 بِسْمِ اللَّهِ شَهِدَ اللَّهُ حُسْنَ اللَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ كَلَامُهُ
 وَكَأَنَّهُ الْأَبَاءُ الْعَظِيمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بَسْمُ
 دِيَانِ جَعَلَ الْيَقِينُ رَاجِحُ الْتَهْوِيدِ بِقَوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا
 اللَّهُ حَمْدُ رَسُولِ اللَّهِ وَعَلَيْهِ وَآلِهِ جَسَمُ الْبَشَا
 نِ دَاوُدَ بَانَ أَشْهَانِ نُوَافِرُ فَمِنْ هَذِهِ صِفَاتُ قُلُوبِ
 هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَهُ يَدٌ وَلَهُ يَوْمٌ
 وَلَهُ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ



ناز لیدنه سر قار بر میوه اولیا و رحمت
 از ده رگعت هر نماز کعبه یک سلام و هر رکعت
 بعد از نماز این از برین و هر از ده مرتبه قل
 و بعد از فراغ هر نماز بگوید اللهم قل للبی
 و بعد از هر یک از ده بگوید بسم الله الرحمن الرحیم
 و بعد از هر یک از ده بگوید رب اغفر ذنوبی
 و بعد از هر یک از ده بگوید یا علی
 و بعد از هر یک از ده بگوید یا محمد
 و بعد از هر یک از ده بگوید یا حنفی
 و بعد از هر یک از ده بگوید یا زکی
 و بعد از هر یک از ده بگوید یا قاسم
 و بعد از هر یک از ده بگوید یا جبار
 و بعد از هر یک از ده بگوید یا مکی
 و بعد از هر یک از ده بگوید یا مدنی
 و بعد از هر یک از ده بگوید یا قرطبی
 و بعد از هر یک از ده بگوید یا اندلسی
 و بعد از هر یک از ده بگوید یا طرابلسی
 و بعد از هر یک از ده بگوید یا صقلی
 و بعد از هر یک از ده بگوید یا شامی
 و بعد از هر یک از ده بگوید یا حلبی
 و بعد از هر یک از ده بگوید یا دمشق
 و بعد از هر یک از ده بگوید یا بغداد
 و بعد از هر یک از ده بگوید یا کوفه
 و بعد از هر یک از ده بگوید یا بصره
 و بعد از هر یک از ده بگوید یا فارس
 و بعد از هر یک از ده بگوید یا خراسان
 و بعد از هر یک از ده بگوید یا طبرستان
 و بعد از هر یک از ده بگوید یا گیلان
 و بعد از هر یک از ده بگوید یا مازندران
 و بعد از هر یک از ده بگوید یا سمنان
 و بعد از هر یک از ده بگوید یا قزوین
 و بعد از هر یک از ده بگوید یا زنجان
 و بعد از هر یک از ده بگوید یا آمل
 و بعد از هر یک از ده بگوید یا فیروزکوه
 و بعد از هر یک از ده بگوید یا ری
 و بعد از هر یک از ده بگوید یا تهران
 و بعد از هر یک از ده بگوید یا کرج
 و بعد از هر یک از ده بگوید یا اصفهان
 و بعد از هر یک از ده بگوید یا همدان
 و بعد از هر یک از ده بگوید یا کرمان
 و بعد از هر یک از ده بگوید یا شیراز
 و بعد از هر یک از ده بگوید یا یزد
 و بعد از هر یک از ده بگوید یا کاشان
 و بعد از هر یک از ده بگوید یا قم
 و بعد از هر یک از ده بگوید یا ساکن
 و بعد از هر یک از ده بگوید یا غیره

بِسْمِ اللَّهِ

بِسْمِ اللَّهِ

وَبَنَاتِ خَوَارِد

وَأَيْمَنُ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ

عَلَيْهِ السَّلَامُ

بِسْمِ اللَّهِ شَهِدَ اللَّهُ

بِأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ

وَرَسُولُهُ

اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ

وَرَأَوْنَاهُ إِنْ أَمْسَانَا

هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ

وَلَهُ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا

Handwritten text in the center, likely a continuation of the Shema prayer or a related invocation, written in a cursive script.

Handwritten text on the left margin, possibly a commentary or a separate prayer.